

زندگي



يك آلبوم رنگي از تازه‌ترين مد هاي سال

شماره مخصوص
نوروز ۱۳۴۷
۱۲۰ صفحه - بها ۲۰ ريال

چرا...؟

کاغذ دیوار در آمریکا - اروپا و انگلستان در ایام روز بروز بیشتر مصرف میشود... زیرا کاغذ دیوار زیباتر است و نقشه ها و طرحها مختلف تهیه میگردد و از نظر رنگ با صدف تر است و از همه مهمتر قابل شستشو میباشد.

چرا...؟

کاغذ دیوار انحصاری سایه روشن در ایران بیشتر طرفدار دارد زیرا سایه روشن اولین و ارزانترین کاغذ دیوار در ایران است و کاغذ دیوار سایه روشن از بین صدها کارخانه معتبر جهان انتخاب شده است

کاغذ دیوار قابل شستشو تحت معر و تمیز کارخانه کانادا



SUNWORTHY
CANADA

نماینده انحصاری سایه روشن
خیابان قدیم شمیران تلفن ۷۵۱۱۱
۷۵۱۱۱



روی جلد :
زن و گل

شماره ۱۵۸ (سال چهارم)
شنبه بیست و ششم اسفندماه ۱۳۴۶

بمناسبت تعطیلات نوروز
(زن روز) يك شماره منتشر نمیشود
و شماره بعد روز دهم فروردین ماه انتشار خواهد یافت

خواننده عزیز ! شماره مخصوص نوروز «زن روز» در ۱۲۰ صفحه با همان ۲۰ ریال قیمت معمولی مجله بدست شما میرسد . در این شماره دو تابلو زیبایی گل بعنوان هدیه نوروزی بشما تقدیم میکنیم . تازه ترین مد های سال ۱۳۴۷ نیز درشش صفحه رنگی ارائه شده است. کوشش کرده ایم که شماره مخصوص مجله شما ، سرگرم کننده ، آموزنده و مظهر بهار امیدبخش باشد . در این شماره توجه شما را به بیوگرافی جالبی که از پروفیسور «بارنارد» - مرد سال - تهیه شده است، جلب می کنیم (صفحات ۱۱۰ و ۱۱۱) . در صفحات ۴ و ۵ دختر زیبای سال ۱۳۴۷ که مظهر زیبایی در سال نو است ، معرفی شده است.

در این شماره میخوانید :

- ★ مسابقه هوش با جایزه ده سکه طلا
این مسابقه ابتکاری و شیرین بهترین سرگرمی است برای روزهای عید شما. ده سکه طلا نیز بعنوان عیدی و جایزه درانتظار شما است. (صفحه ۱۳)
- ★ پیشگویی حوادث سال ۱۳۴۷
پیشگویان مشهور جهان از حوادثی که در سال جدید رخ خواهد داد، با شما سخن میگویند. (صفحه ۴۰)
- ★ شوهرم جاسوس قرن !
در چهارمین قسمت از پرهیجان ترین کتاب سال، زن «کیم - فیلی» از زندگی بزرگترین جاسوس قرن صحبت میکند. (صفحات ۲۸ و ۲۹)

و مطالب دیگر :

- کلی (صفحات ۱۶ و ۱۷) ■ مشکل گنا و مطالب اجتماعی (صفحه ۲۲)
- هنر و ادبیات (صفحات ۲۶ و ۲۷) ■ پرس دوراهی (صفحات ۲۴ و ۲۵) ■ گل سرخ و شمشیر (صفحه ۲۷) ■ هشت روز محاکمه (صفحه ۴۵) ■ کلبه ای آسموی رودخانه (صفحات ۴۲ و ۴۳) ■ فتو رمان (صفحه ۶۹) ■ چهل طوطی (صفحات ۱۴ و ۱۵) ■ داستان کوتاه (صفحه ۹۸ و ۹۹) ■ سینما (صفحات ۳ و ۴) ■ سرگرمی های نوروز (صفحات ۳۰ و ۳۱) ■ از زندگی بیشتر بدانیم (صفحات ۵۰ و ۵۱) ■ روزنامه خودتان (صفحات ۱۰۳ و ۱۰۴) ■ فال مخصوص عید (صفحات ۱۰۸ و ۱۰۹) ■ معرفی دختران شایسته (صفحات ۱۹ و ۱۸) ■ زیباترین کاریکاتورها (صفحات ۲۰ و ۲۱) ■

۱۲۰ صفحه - ۲۰ ریال

زن روز (هفتگی کیهان)

صاحب امتیاز : دکتر قاسم طاهباز - مدیر : فروغ مصباح زاده
سردبیر : مجید دوماهی
شماره تلفن های زن روز : ۳۱۵۶۱ تا ۳۱۵۶۹
آدرس : خیابان فردوسی - موزه کیهان
چاپخانه زن روز - گراورهای مشک و رنگی از گراورسازی کیهان

نوروز بر

زن سال

مبارک باد.

تیرك صمیمانه خود را نخست به بیست و پنج میلیون افراد ملت شریف ایران تقدیم میداریم که در سایه کار و فعالیت سرشار از امید او در سال گذشته نام و آوازه ایران، پیش از پیش در چهار سوی جهان طنین انداخت. و بعد این تیرك دوستانه و از دل برآمده را به همه زنان ایران تقدیم میداریم که سال گذشته در زندگی آنان ، سالی پسر ثمر بود و سرشار از پیروزیها.

همچنین این تیرك را به «زن سال» تقدیم میداریم که مظهر تلاش مقدس همه زنان ایران است در راه پیشرفت و بنیان گذاشتن يك زندگی سعادت‌اندانه برای خانواده ایرانی و ایجاد يك تحول و رفورم در زندگی شخصی و خصوصی خود که وجود آن از تجدید و ترقی و تعالی بیشتر الهام می‌گیرد و امید به فردا آنرا صیقل و جلا میزند و بانگ پیروزی اش در چهار گوشه عالم طنین می‌اندازد.

راستی زن سال ۱۳۴۷ کیست ؟

از نظر ما ، زن سال، تنها يك تن نیست، بلکه چهره ایست مرکب از تمام زنانی که يك پیوند مشترك آنان را بیکدیگر نزدیک میسازد: کوشش در راه خودسازی، مبارزه برای بدست آوردن حقوق انسانی، و تلاش برای ایجاد حسن تفاهم و محبت و دوستی خانوادگی و تصمیم بی خصل برای بلند آوازه کردن نام و شان زن ایرانی .

بنظر ما این شایستگی هارا که خصوصیت اصلی زن سال است ، بسیاری از زنان ایران در سال گذشته داشته اند.

زن ایرانی در سالی که گذشت، در سایه مبارزه جانانه خویش و مخصوصا در سایه عنایات شاهنشاه آرنا مهر هدیه ای گرانبها بنام «قانون حمایت خانواده» گرفت که يك پیروزی تاریخی بود و قلعه اسارت زن را درهم شکست و سند بر دگی او را در عرصه حقوق خانوادگی پاره کرد و از میان برد.

درد بر زن ایرانی باد که برخلاف همه پیش بینی های بدبینان و کوه فکرا و متعصبان، از این قانون سوء استفاده نکرد، از مرد خود انتقام نگرفت و بدینسان نشان داد که شایستگی کامل دارد که حقوق و آزادی انسانی خویش را در عرصه اجتماع و خانواده بدست آورد ، و خوب میدانند که از این حقوق چگونه باید در راه خیر و صلاح بهره گیرد. فراموش نکرده ایم فریاد کسانی را که میگفتند: «اگر زن ایرانی حق طلاق بدست آورد، خانواده ها از هم متلاشی خواهد شد !» و دیدیم که قانون گذشت هشت ماه هم از اجرای آن سیری شد و آمار طلاق عوض بالا رفتن، باین آمد و زن ایرانی بیهیچوجه از حق طلاق، برای انتقام جویی از مرد استفاده نکرد، و نه تنها قانون حمایت خانواده سبب متلاشی شدن خانواده ها نگردید، بلکه بمقدار چشم گیری از تعداد اختلافات خانوادگی و جدائیهای بفرجام کاست، و این نبود مگر در سایه هوش و فراست و انعطاف زنان.

زن ایرانی نشان داد که طالب محبت و صفا و آرامش و اتحاد و همزیستی است و طلاق را چاره و درمان دردها نمی داند مگر آنکه کارد باستخوانش برسد و عمر و حیاتش در شرف نابودی باشد.

چنین زنی، زن سال است و نوروز بر او مبارک باد !

در سال گذشته زن ایرانی در همه رشته های کار اجتماعی، مقامات شایسته ای بدست آورد. او، با افتخار تمام در بنیان گذاری نخستین راکتور آتمی ایران فعالانه شرکت جست، دردهات به کف خدائی رسید، در شهرها شهرداری شد، در پایتخت بمقام معاونت وزارت رسید، و در تمام این مقامات نشان داد که به راه و رسم کار اجتماعی کاملا آشنا است، و ثابت کرد برخلاف تصور نادرست عده ای سنت پرست، زن ایرانی فقط برای آب و جارو کردن و آشپزی آفریده نشده است . همه زانی که در مقامات دولتی ، در دهات دوردست و در شهرهای کوچک و بزرگ، شایستگی ذاتی خود را نشان دادند، شایسته لقب افتخار آمیز زن سال هستند، و درود بر آنان باد و نوروزشان مبارک باد!

در سال گذشته هزاران زن در دور افتاده ترین دهات و در همه شهرهای کوچک و بزرگ به کلاسهای مبارزه با بیسوادی رفتند، تا دانش اجتماعی خویش را از راه تحصیل افزونتر سازند. هر زنی که در سال گذشته کتاب بدست گرفت تا سواد بیاموزد، زن سال است، چرا که تلاش او برای باسواد شدن، شاید مهمترین وظیفه ای است که در برابر او قرار دارد، و زنی که این وظیفه را دریافته و در راه انجام آن میکوشد ، سزاوار لقب زن سال است . در سال گذشته، زن ایرانی، توانست در بسیاری از رشته هایی که بنظر عده ای «کارهای مردانه» هستند، استعداد خویش را بیازماید، و از این



دختر زیبای ۱۳۴۷

توئیگی از میدان بدر رفت

مطبوعات اروپا در این هفته دختر زیبای سال ۱۹۶۸ (سال ۱۳۴۷ به تقویم ایرانی) را انتخاب کردند و بدین ترتیب «توئیگی» که بهر سال عنوان لقب زیباترین مانکن سال را داشت جای خود را به «کاتی دامن» داد و با اصطلاح در رنگ مسابقه زیبایی بوسیله «کاتی» ضربه فنی شد!

مجله دو میلیون تیراژی اشترن چاپ آلمان سرریخته داوران این مسابقه بود و در حقیقت این نشریه بود که «کاتی» را بعنوان جذابترین - مدرنترین و خوش تیپترین دختر جهان با اروپاییان معرفی کرد و اولین رای موافق را در صندوق انداخت. اشترن معتقد است که دختر زیبای سال، اندام خوش تراش خود را از توئیگی و جاذبه و دلربایی خود را از «جین شریمتون» (ملکه زیبایی مانکن ها در سال ۱۹۶۶) و پای بزرگش را که کفش نمره ۴۰ بزور قالبش میشود از «کتس وروچکا» (دختر

بقیه در صفحه ۱۰۷





با پدر بزرگ،

در کوچه های بهار!

تو نوشته : فرج الله - صبا

(قصه نوروزی ،
برای دخترم گلنار،
و همه برو بچه -
های خوب دیگر..)

گلنار! دخترجان!

میخواهم برایت از يك سفر سخن بگویم : سفری در کوچه های بهار همراه پدر بزرگم - که شماره روزهای عمرش، سالهای عمر نیکان باد! - سفری بدان هنگام که بنفشه ها و نترنها و لادن ها ، نه ماهه آبتن بودند . در این سفر بود که من ، پدر تو ، عشق را کشف کردم ، و معنی آبرو دریافتم ، و با خواب خرگوشان و بیداری جنگل آشنا شدم . شاید آنچه برایت میگویم ، رویاهای پدر بزرگی خیالبرور باشد ، آری چنین است . در آن دوران ، - در آن دوران خسوش رویانی- مردمان که هنوز از قلب خویش فرمان میگرفتند ، و بجای نترنها، گلپای کاغذی نمیکاشتند ، کودکان حقیقت راهماره درگهواره رویاها می جستند که جایگاه ابدی او است .

باری گلنارجان! آرزوی پدر بزرگم بخانه کوچک ما آمد ، و بمادرم گفت: - آمده ام نوه ام را ببرم ... نوروز در راهست و دوست کوچولوی من ، هنوز اطلسی ها را نمیشناسد ... دستم را بست مهربان پدر بزرگ سپردم ، و او مرا به کوچه های بهار برد که جای پای عمو نوروز را در هر وجب آن میدیدم . در آن گشت و گذار خوش ، پدر بزرگم با من سخنانی گفت که اینک با تو میگویم : با تو که بنفشه اهلی من و لاله کوهی ام هستی .

خاموش از کوچه های بهار گذر کردیم ، و چون بجنگل رسیدیم ، پدر بزرگ گفت : - بیا سر جان در خانه من گردشی کنیم! ... گفتیم : - خانه شما پدر بزرگ؟ اینجا که جنگل است ... گفت :

- خانه من همین جاست ... هر جا که بخوایم ، خانه من است : هر جا که سلام بر زبان ، شعر بر لب ، و مهربانی در دل گذر کنیم ، خانه من است . گفتیم :

- در خانه شما چه درختانی هست پدر بزرگ ، چه درختانی!

پرسید :

- شمردن میدانی؟ از چند تا چند؟ گفتیم :

- از يك تا ده پدر بزرگ ... گفت :

- همه اعداد جهان از يك ها و دهها ساخته شده است ، اگر يك میلیون يك را در کنار یکدیگر بنویسی ، عددی بوجود می آید که حتی نایب ندارد ، و من دلجم میخواهم بدانی که شمردن های این جهان بیشمارند ، و اگر بخوای مالک این همه شمردن باشی ، عمری به اسف و حسد هدر

خواهی داد . رنج تصاحب و تملک را از خوشتن دور کن ، چرا که تو همین حالا هم ثروتمندترین مرد جهانی! .. راستی چه داری؟» گفتم :

- يك توپ پاره ، يك مداد شکسته ، و يك گریه ...

و او گفت : - « و همه جنگلهای جهان ، و همه چشمه ها ، و این همه ستاره ، و این همه گل ... اینها را چرا نمیگویی؟»

چون مسافتی راه میبودیم ، پدر بزرگ گفت : سلام!

پرسیدم :

- یکی سلام دادی پدر بزرگ؟

- به خرگوش عزیزم!

- خرگوش؟ چرا من ندیدمش؟

- من هم ندیدمش سر جان ، ولی لابد در اینجا خرگوشی هست که از ما میترسد، و چهره پنهان میکند . سلام من از هراس او میگذرد . تو نیز خرگوشان را به سلامی بنواز ! امتحان کن! خواهی دید که در دیداری دیگر ، فاصله اش را از تو کم خواهد کرد . کسی چه میداند ، شاید هم روزی بتو بگوید : « سلام و علیک! به خانه ما خوش آمدی! ».

- اما پدر بزرگ ، خرگوشها که حرف نمیزنند! ..

- چرا ، چرا ... اگر با قلبت گوش دهی ، صدای خرگوشان ، صدای آب ، و زمزمه برگها نیز برای تو معنی خواهد داشت ... مثلا من یکبار خرگوشی را دیدم که بمن گفت : « چرا این نوه شیطان تو ، این همه دم گریه را میکند؟ ». من با او قول دادم که در عوض گوشهای ترا بکشم ، اما خوب دیگر ، دلم نیامد ، چون که یکروز ترا دیدم که به جوجه ها دانه میدادی ، و دریافتم که خرگوشان گناه ترا بخشیده اند ... »

چون بکنار چشمه ای رسیدیم ، عطش بیادم آمد . گفتم :

- من تشنه ام پدر بزرگ!

دوستش را بشادمانی بهم زد و گفت:

- پس تو در این لحظه خوشبخت ترین مرد جهانی! تشنگی! آبی تشنگی! ... و آب خوردن بیگناه تشنگی! چه سعادت!

راستی رسم آب خوردن میدانی؟

- او البته پدر بزرگ ... میدانم!

- هرگز نگو «میدانم» سر جان ... «میدانم» کلام خطرناکی است ... ما آدمیان هرگز معنی «دانستن» را ندانسته ایم . مثلا همین آب ... نخست در کنار چشمه بنشین ، و جریان آب را بنگر! و بگذار که اندیشه

آب ، ترا بندریاها و اقیانوسهای دوربرد ... آنگاه دست خویش را بملایمت با امواج آب آشنا کن ، و بگذار رطوبت دلپذیر آب

در دل تو بنشیند . پس آنگاه ، مثنی آب بر چهره خویش بزنی تا رنج راه رفتن گوارای تو باشد ... و اکنون آب بخور! بدینسان تو هرگز این چند قطره آب را فراموش نخواهی کرد ، و حتی بدان هنگام که پدر بزرگ شدی ، با خود خواهی گفت: « روزی ، هفت روز مانده به نوروز ، در آن جنگل زیبا ، آب خوردم! چه گوارا بود! .. » حالا به صدای آب گوش کن! راستی بهترین صداها را میشناسی؟

- میشناسم پدر جان! بهترین صدا ، صدای مادر بزرگم است بدان هنگام که من با توپ خود شیشه پنجره را می شکتم ، و او میگوید : « این دفعه بخشیدمت ، اما ... »

- او البته ... صدای مادر بزرگی که گناهان کوچک نوه اش را می بخشد ، همیشه صدای خوبی است ... ولی صدای رهگذران کوچه های بهار نیز خوب است ... چه صداها!

« باغچه بیل میزنیم! .. مو هرس میکنند ... نشای گل داریم ، نشای بنفشه! .. » .

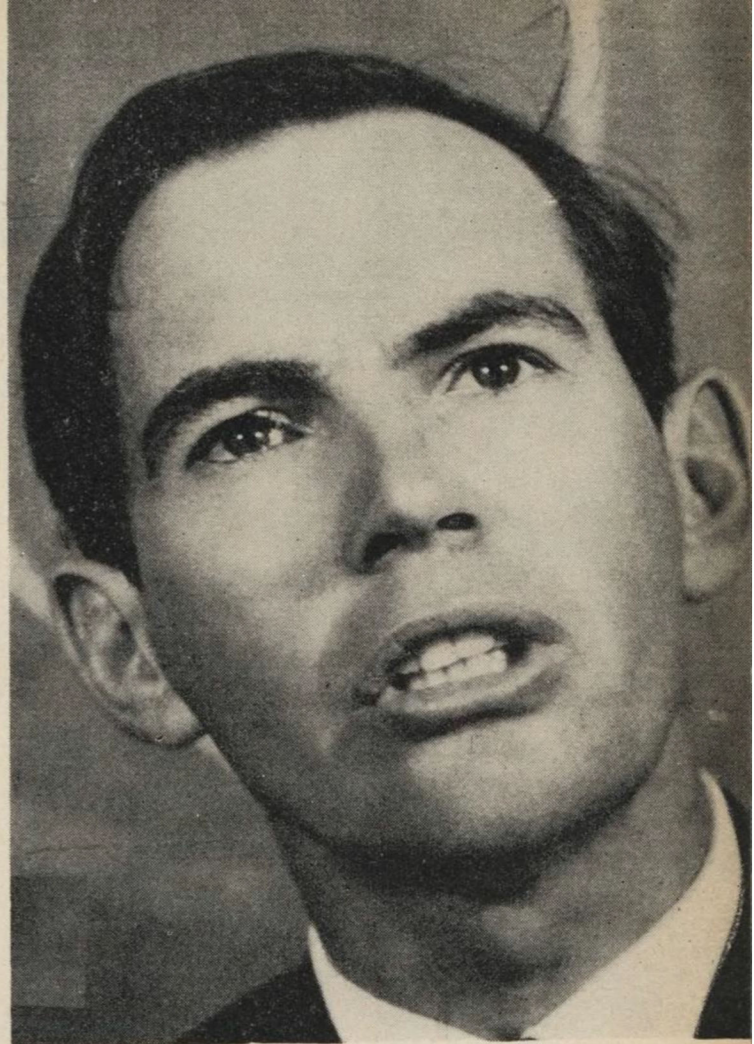
سپیددمی که چشم خویش را بدلتنگی باز میکنند ، به کنار پنجره برو ، و گوش به صدای رهگذران کوچه های بهار فرادار! خواهی دید که آندوه تو ، شنیدی خواهی شد و به شتاب از تو خواهد گریخت ... اکنون بگو که بهترین روز تو کدام است؟

- روزی که بابا برایم توپ دیگری بخرد ...

- البته ، البته ... آرزوی روز خوبی خواهد بود ، لیکن دلم میخواهم بدانی که روز بد وجود ندارد ، هنر روزها خوبند ، اگر تو بخوای ، و اگر بدانی که روز را چگونه میباید آغاز کنی . نخست میباید که آسمان را بنگری و خورشید را ، و با خود بگویی : « چه خورشید درختانی دارم من! » آنگاه میباید که به غفلت جوشش آب درسماور گوش کنی ، و در همین لحظه از آواز قناری همسایه نیز که برایگان برای تو میخواند ، غافل نباش! سپس به کوچه های بیار برو ، و هر که را از خویش و بیگانه دیدی ، سلام کن! و به روی هر کسی که دلگیری دیدی ، لبخند بزن! روزی درخواهی یافت که دنیای عبوس ما ، چه خالی از لبخند است . همه را عاشقانه بنگر ، حتی سگهای ولگرد و گریه های شگرد را ... خواهی دید که عشق اگر چه بیماری نیست ، لیکن بهبودی مری است ، و همچنین است لبخند ، و همچنین است سلام . بدان که زندگی تو لحظه های کوچکی بیش نیست ، و در لحظه های ملال ، خوشبختی های کوچک زندگی ات را بیاد آر و هرگز فراموش نکن ، چرا که خوشبختی بزرگ اصلا وجود ندارد . خوشبختی های کوچک زندگی تو هزار است . بیدار شدن در يك

لطفاً ورق بزنی

شماره صد و پنجاه و هشتم



انتخاب «زن روز»

آیا شما هم موافق هستید؟

مرد سال!

مردی که همیشه لبخند میزند - يك چاقوی جراحی بدست دارد و میگوید: خداوند چوپان من است، او مرا تنها نمی‌گذارد!

در سال گذشته عکس هیچ مردی باندازه عکس دکتر بارنارد جراح قلب در مطبوعات پنج‌قاره عالم انتشار نیافت و هیچ‌کس پیدا نشد که مثل این دکتر گمنام ناگهان در عرض سه ماه شهره آفاق شود و حتی در قهوه‌خانه‌های بنداد و چای‌خانه‌های ژاپن و میخانه‌های تکران نیز اسم او بر سر زبان بیفتد.

«زن روز» دکتر بارنارد را مرد سال انتخاب کرده است. چرا؟

— برای اینکه قلب مریض شوهر مشرف برگی را تعویض کرد و دل همسر و خانواده او را شاد کرد.
— برای اینکه به بشریت و علم خدمتی بزرگ و جاودانی کرد و راه جدیدی در جراحی قلب گشود.

— برای اینکه مردی است، خودساخته که با وجود فقر دوران جوانی گمراه و مایوس نشد و بسوی علم شتافت و با تحصیل و کار و امید آقدر جلو رفت که امروز در زمره

مشهورترین و محترم‌ترین و خدمتگذارترین مردان عالم است.
— برای اینکه متواضع - خندان و محبوب است و در عین شهرت علمی بعنوان يك شوهر نمونه‌درسراسرعالم تحسینگر بسیار دارد.
آری، دردورانی زندگی می‌کنیم که همه چیز دستخوش تغییر و تحولی سریع شده است. ایرانیها چنانکه می‌گویند کوتا‌هتر شده‌اند، و ژاپنی‌های کوتوله دارند قد می‌کشند. آمازون دیگر رودخانه‌ای نشناخته نیست، و بشر از کوه‌ها طوری حرف می‌زند که گوئی از شهر همسایه سخن می‌گوید. معیارهای اخلاقی نیز تغییر یافته‌اند. عشق رمانتیک و مجنون وار جای خود را به عشق‌های عاقلانه یا حتی حسابگرانه داده است، و در این میان «دون - ژوان»، این مردافسانه‌ای قلمرو عشق نیز، چهره‌ای دیگر به خود گرفته است. دون ژوان دوران ما، دیگر مردی نیست که تنها چهره‌ای زیبا داشته باشد و روحی مفرو و قلبی سخت چون

مشهورترین و محترم‌ترین و خدمتگذارترین مردان عالم است.
— برای اینکه متواضع - خندان و محبوب است و در عین شهرت علمی بعنوان يك شوهر نمونه‌درسراسرعالم تحسینگر بسیار دارد.
آری، دردورانی زندگی می‌کنیم که همه چیز دستخوش تغییر و تحولی سریع شده است. ایرانیها چنانکه می‌گویند کوتا‌هتر شده‌اند، و ژاپنی‌های کوتوله دارند قد می‌کشند. آمازون دیگر رودخانه‌ای نشناخته نیست، و بشر از کوه‌ها طوری حرف می‌زند که گوئی از شهر همسایه سخن می‌گوید. معیارهای اخلاقی نیز تغییر یافته‌اند. عشق رمانتیک و مجنون وار جای خود را به عشق‌های عاقلانه یا حتی حسابگرانه داده است، و در این میان «دون - ژوان»، این مردافسانه‌ای قلمرو عشق نیز، چهره‌ای دیگر به خود گرفته است. دون ژوان دوران ما، دیگر مردی نیست که تنها چهره‌ای زیبا داشته باشد و روحی مفرو و قلبی سخت چون

سال را خبرنگاری که اخیرا با وی مصاحبه کرده، بسیار روشن ترسیم میکند. پاسخهای پروفور به پرسش‌های این خبرنگار بس تازه و شیرین است.
— از چه چیز بیشتر از همه متوسید پروفور بارنارد؟
— از میکرب!... بزرگترین دشمن همه ما میکرب است، و به همین جهت در بیمارستان «گروت - ثور» در بخش جراحی قلب، جلو در همیشه دوپاسان می‌گذارم تا از ورود آدم‌های بیگانه که حامل میکرب‌های بیگانه هستند، جلوگیری کنند!...

— پروفور، در دنیا چه‌کسی را از همه بیشتر دوست دارید؟
— زنم، دختر ویرم، و دکتر «بلیبرگ» را!... میدانید که او مرد خوشگلی نیست، ولی امید خوشگلی است برای همه ما که قلبهای خسته داریم. اگر زنده بماند، میتوانیم امیدوار باشیم که دست کم در بیست سال آینده کسی از بیماری قلبی نخواهد مرد. بین من و دکتر «بلیبرگ» رابطه عاطفی خاص بوجود آمده است. وقتی از سفر اخیر خود به اروپا برگشتم، در فرودگاه زنم و دخترم منتظر من بودند، ولی من فقط سلام کوتاهی بآندو دادم و فوراً بطرف بیمارستان دویدم تا دکتر «بلیبرگ» را ببینم چون که میدانستم خیلی انتظار مرا کشیده است. ملاقات ما فراموش نشدنی بود. در آفریقای جنوبی ما عادت نداریم که دوستانمان را در آغوش بکشیم و بوسیم، ولی همین که من وارد اتاق دکتر «بلیبرگ» شدم، او را چنان سر حال و سالم دیدم که بی‌اختیار در آغوش گرفتم و بوسیدم،

البته قبلاً دهانم را ضد عفونی کرده بودم چونکه میدانم هر بوسه ممکن است بقیامت جان او تمام شود، زیرا در هر بوسه در حقیقت، هزاران میکرب را هم رد و بدل می‌کنیم!...
— دکتر، بلیبرگ در ملاقات‌های خود با شما، چه حرف‌هایی می‌زند؟
— مدام می‌گوید: «دکتر پس من کی میتوانم بخانه‌ام و نزد زنم بروم؟ می‌خواهم هرچه زودتر از قلب تازه‌ام استفاده کنم!» زن بلیبرگ نیز خیلی اصرار دارد که شوهرش را هرچه زودتر باو تحویل بدهیم. بلیبرگ بقول خودش مثل امپراتور زندگی میکند. صبحها خودش صورتش را می‌تراشد، و بعد صبحانه کاملی می‌خورد. حالا دیگر اشتغالی عجیبی پیدا کرده است. زندگی او براساسی ثمره يك معجزه است، چونکه صد در صد محکوم بمرگ بود و حالا در حقیقت عمر دوباره یافته است.

— پروفور، بنظر شما بهترین و مهمترین خصوصیت اخلاقی يك مرد چیست؟

— شجاعت، و باز هم شجاعت!... همین خصوصیت اخلاقی است که بیمار من دکتر «بلیبرگ» را زنده نگهداشته است. من بارها شجاعت او را آزموده‌ام، هم در لحظه‌ای که بیهوش می‌کردیم تا قلبش را از سینه‌اش درآوریم، و هم در لحظه‌ای که قلب خسته و بیمارش را باو نشان میدادم. او نخستین انسانی است که توانسته قلب خودش را بدست بگیرد و تماشا کند. آرزویش را خود منم هرگز فراموش نخواهم کرد. پانزدهم ماه فوریه گذشته بود. روز بعد بسوی آمریکا پرواز

میکردم، و هزاران اندیشه گنگ در مغزم بود. بیشتر از همه به آن شیشه‌دهان گشادی می‌اندیشیدم که قلب بیمار بلیبرگ را در درونش گذاشته بودم. دلم میخواست او این قلب را ببیند. وارد اتاقش شدم و رفتم: «دکتر بلیبرگ! میدانم که شما مرد شجاعی هستید و از پیشنهادی که بشما میکنم ناراحت نخواهید شد. پیشنهاد من چنین است: می‌خواهید قلب خودتان را ببینید؟»

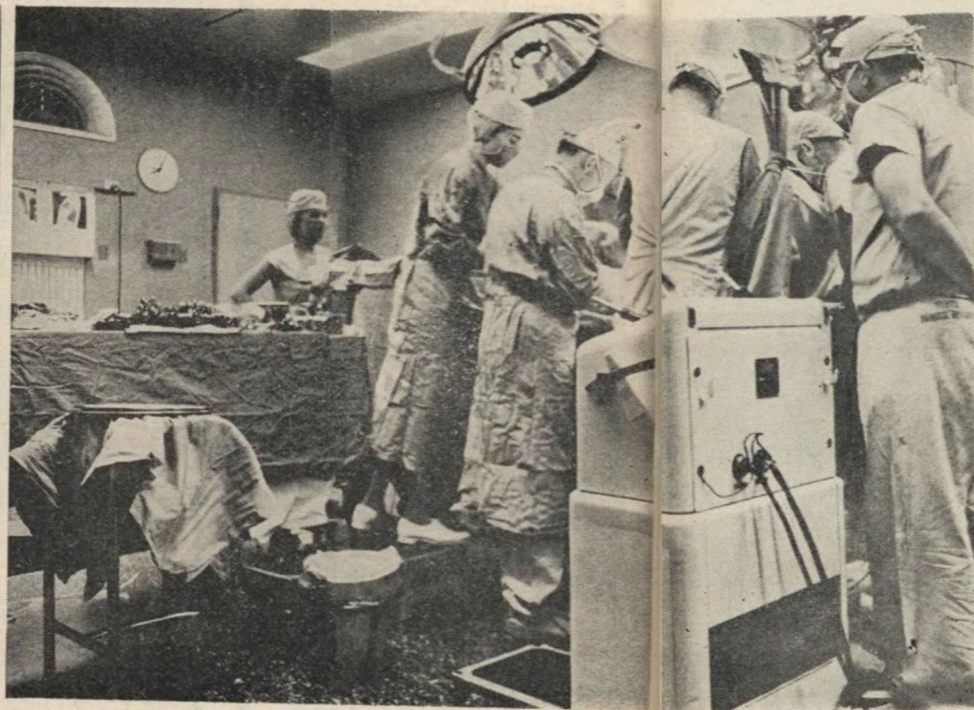
بلیبرگ چند لحظه با حیرت مرا نگاه کرد و بعد گفت: «پروفور، اگر بتوانم قلبم را ببینم، خیلی خوشحال‌خواهم شد!».

دلم نمیخواست کسی از این ماجرا با خبر شود و به همین جهت با بیصبری منتظر پایان ساعت کار بودم، و وقتی بیمارستان خلوت شد، سر ساعت هشت شب به اتاق کارم رفتم که در زیر زمین قرار دارد. قلب قدیمی بلیبرگ را در آنجا پنهان کرده بودم. شیشه پر از آئکل را که قلب بلیبرگ در آن قرار داشت بدست گرفتم و بطرف اتاق بلیبرگ روانه شدم. حالا این قلب مرده، برای من از هر قلب زنده‌ای عزیزتر شده بود. بلیبرگ وقتی قلب خوش را دید، چند لحظه میهوت ماند. بعد ناگهان دستش را بسوی شیشه‌دراز کرد و قلب خود را بدست گرفت. سکوت عجیبی در اتاق بود. نه من و نه او کلمه‌ای نگفتیم. بلیبرگ این قلب بیمار را که چند هفته پیش در سینه او قرار داشت، با دقت و وسواس تماشا میکرد، و زیر لب میگفت: «از دست تو چه رنجی کشیدم! چه رنج‌هایی!...».

بالاخره شیشه را بدست من داد و



صحنه‌ای از عمل جراحی تعویض قلب



چنان با مهربانی نگاه کرد که اگر هزاران جمله تشکر آمیز میگفت، بهتر از این نگاه نبود...
— دکتر می‌خواهید قلب بیمار و خسته را چه‌کنید؟
— نگاهش میدارم... این قلب بیمار، بهترین هدیه‌ای است که بمن داده شده است!... می‌خواهم چند سال بعد آنرا به دانشگاه «کاپ» هدیه کنم...»

دونژوان افسانه‌ای تقریباً مردی بی‌یکاره بود که فقط در راه زنان دام میگسترده، لیکن دونژوان زمانه ما، پروفور بارنارد مردی است که روزانه دوازده ساعت کار میکند.

دونژوان افسانه‌ای خانواده‌ها در مسخره میکرد، لیکن پروفور بارنارد، خانواده را تنها پناهگاه مرد میدانند، و وقتی از مادرش حرف می‌زند، او را موجودی مقدس مینامد. خودش می‌گوید: «مادرم «ماری - الیزابت» حالا هفتاد و سه سال دارد، و حالا در يك آسایشگاه مخصوص پیرزنان زندگی میکند. من حداقل هفته‌ای دوبار باو سر می‌زنم. هر بار هم که کار مهمی در پیش دارم و بایم‌خواهم به سفر بروم، نزد مادرم میروم و از او خواش میکنم که برایم دعا کند چونکه میدانم در نزد خداوند، مادرم بنده‌ای گرامی‌تر از من است. وقتی هم می‌خواستیم به آمریکا بروم، نزد او رفتم. او با آنکه پیر و بیمار است، همیشه خبر دارد که سهرایش چه می‌کنند. در بیمارستان مدت زیادی خیره مرا نگاه کرد و بعد از ته دل گفت: «خوشحالم که بسری مثل تو دارم! برایت دعا میکنم!...» باو گفتم: «مامان، من بآمریکا میروم. دخترم «دایدر» به استرالیا می‌رود تا در مسابقات اسکی آبی شرکت کند، و زنم هم چند روز بعد بآمریکا خواهد آمد. تو اینجا تنها میمانی، و امیدوارم ما را ببخشی!...»

مادرم لبخند زد و گفت: «من هیچوقت تنها نیستم پسران! خدا با من است...» مادرم يك زن مذهبی و مومن کامل است. شش سال پیش وقتی پدرم مرد، فقط امانت بخدا و مذهب بود که شفای مادرم را تسکین میداد. او همه‌ما را نیز باروحیه مذهبی تربیت کرده است. بادم می‌آید که همیشه بسا میگفت: «فروتن و متواضع باشید، بچه‌های عزیز من!» از مدرسه که بخانه بر می‌گشتم، پیش از همه چیز می‌رسید: «امروز چه نمره‌هایی گرفتید؟» و بعد ما را درون باشجه کوچکی که پشت خانه‌مان بود، میبرد و میگفت: «بچه‌های عزیز من! این درخت گوجه را خوب نگاه کنید! می‌بینید که گوجه‌هایش چقدر سنگین است و شاخه‌هایش چقدر سنگین! فراموش نکنید که هرچه درخت بزرگتر و برابراتر میشود، سرش را بیشتر خم می‌کند...!»

من هرگز این درس بزرگ مادرم را فراموش نکرده‌ام، منم مثل او همیشه دعا میکنم: هر روز صبح و شب، و نیز وقتیکه باهوایسا سفر میکنم یا اتومبیل میرانم یا در انتظار اتوبوس هستم. راز و نیاز من با خدای خودم خیلی ساده است. بخدا می‌گویم: «خداوند! خداوند! از تو چیزی نمی‌خواهم، فقط بسن کمک کن که کارم را هرروز بهتر از روز پیش انجام بدهم. بچه‌های من، زن من و همه خانواده مرا محافظت کن و بآنها سلامتی بده!».



اعتق مکه کریم (ی)

تلفن بادوریاال پول خرد

آج خواستم
پرکت شه (ا)

در پاکات کارت
بزرگ را چیسایند
(ن)

ترزو (و)

در دست
رام (م)

نامهای سفارشی (ش)

بسته رشتانست

مدون منزهه تلفن
اداره پست چیه؟

آقا میرود (ک) ایمن
منرسین یا با الف؟

چهارت نشینین ریا مالوه
آشارتیه که تاملالوه
ساعتیه تیویونیه

فانم کنده بره یاری دهنه
رشتین؟ (ب) ایچا او
پرکت نشینین (ز)

ساعت ماغان
ساعتین ساعت
دنیای (ا)

بسته (ب) های نوروزی

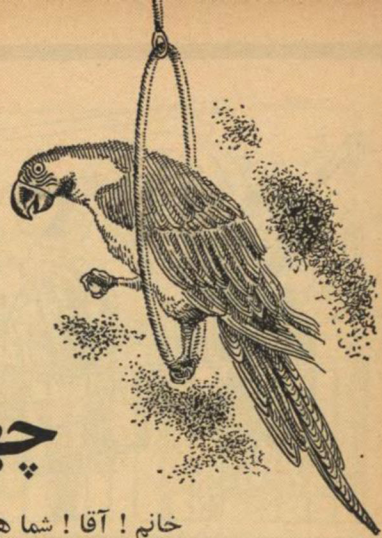
در باره کارت کارت
بزرگ را چیسایند

توضیحات
بسته

بسته رشتانست

گفتنی





حقیقت شیرین تر
از افسانه است

چهل طوطی

خانم! آقا! شما هم می‌توانید نویسنده بشوید!
«زن روز» جالب ترین خاطرات و حوادث
زندگی شمارا چاپ میکند!

(نویسید و پنج پهلوی طلا پاداش بگیرید)

اری، حقیقت عریان هواره شیرین تر، عجیب تر، جذاب تر و گاهی وحشتناکتر از هر افسانه خیالی است.

حتی در آرامترین و ساده ترین زندگی ها، دست کم يك ماجرای حقیقی وجود دارد که می‌تواند شیرین ترین داستانها باشد. این ماجرا ممکن است ماجرای يك عشق بزرگ، يك تجربه کم نظیر در صحنه زندگی، يك آشتی یا قهر فراموش نشدنی و یا يك مبارزه جانانه بادشواری های زندگی باشد. زیباترین داستانها و رومانها هرگز از تخیل نویسندگان زاده نمی‌شود، بلکه زندگی است که داستان می‌سازد، و آنکه زنده است و چند سالی از عمر او می‌گذرد، حتماً يك ماجرا در زندگی خویش دارد که می‌ارزد آدمی آنرا بشنود... شکی نداریم که در زندگی شما بلای خود شما - نیز ماجرا ها و حوادث و اتفاقاتی بوده است که شنیدنی است و شاید شما نیز چون بسیاری از مردمان همیشه با خود گفته‌اید:

«کاش نویسنده بودم و آنچه را در قلب خود دارم، بصورت کتابی یا داستان کوچکی می‌نوشتیم!»

در این بخش تازه می‌خواهیم خوانندگان ما از زندگی خودشان یا اقوام و دوستانشان برای ما حرف بزنند و يك ماجرای حقیقی را بر روی کاغذ بیاورید و برای ما بنویسید. می‌گویید: «من نویسنده‌ی بلد نیستم؟» نترسید! بهترین و ماهرترین نویسندگان «زن‌روز» در خدمت شما هستند. آنان از روی نوشته شما داستانی خواهند ساخت. هیات تحریریه «زن روز» به بهترین سرگذشت رسیده در همراه پنج پهلوی طلا پاداش می‌دهد و چه بسا سرگذشتی که شما در خاطره و سینه دارید بر نرسد این پاداش طلائی گردد. شرایط شرکت در این کار بزرگ خیلی ساده است:

۱- ما از شما نمی‌خواهیم که داستان پردازی کنید و انشاء خوب تحویل بدهید بلکه فقط می‌خواهیم که موضوع آنچه را دیده یا شنیده‌اید، برای ما بنویسید.

۲- شرط اصلی ما اینست که آنچه می‌نویسید باید حقیقت داشته باشد: یعنی ماجراهائی از زندگی خودتان یا نزدیکان و آشنایان خود شما باشد.

۳- آنچه می‌نویسید حتماً باید شنیدنی، یا عجیب و جالب، و با احساسی و بشری باشد. یعنی باید ماجراهائی باشد که مثل يك داستان شیرین، خواننده را بسوی خود بکشد.

۴- می‌توانید اسمی قهرمانان اصلی داستان را عوض کنید و نیز اگر مایل نباشید که اسم اصلی شما فاش شود، می‌توانید اسم مستعاری برای خودتان انتخاب کنید.

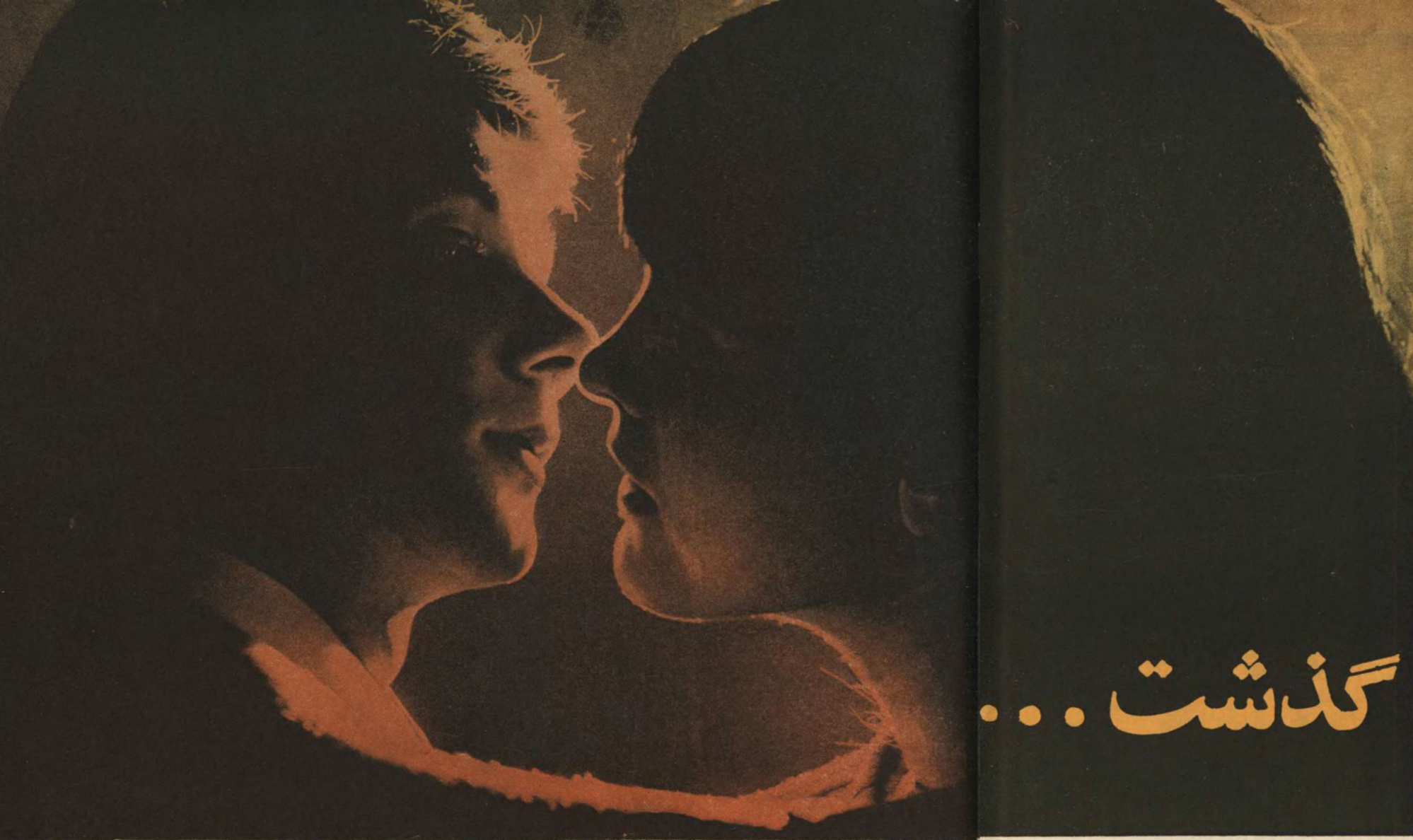
نامه های خود را با درس زیر بنویسید:

تهران - خیابان فردوسی - موزه کیهان - مجله زن روز - بخش «حقیقت شیرین تر از افسانه است.»

ماجرای «برای خنده»

اولین برنده پهلوی طلا

آقای اسماعیل شمالی فرستنده ماجرای «برای خنده» که در قصه چهارم چهل طوطی و در شماره ۱۵۴ مجله (شنبه ۲۸ بهمن ماه) چاپ شده بنا به رای پنج نفر از اعضای هیئت تحریریه برنده بهمن ماه اعلام شدند و سرگذشتی که ایشان فرستادند جایزه پنج پهلوی طلا را دریافت کرد.
از آقای شمالی خواهش می‌کنیم بعد از دهم فروردین ماه برای دریافت سکه‌های خود بدفتر مجله مراجعه کنند.



گذشت...

قصه هشتم

فرستنده ماجری: نیره. ف. از تهران

نویسنده: ناژو

من دختر نسبتاً زشتی بودم. امروز با پوشیدن لباس خوب و مناسب، با آرایش و پرده کمی گوشت که به تنم نشسته زشتی گذشته تا حد زیادی جبران شده است، اما بازنده شانزده سال پیش واقعا زشت بودم. معمولاً زشت رویان یا بعد و تجاهل و یا از روی غرور و خود خواهی هرگز بزشتی خویش اعتراف نمیکنند. هیچ زشت رویی را نخواهید یافت که خودش را زیبا نداند و حتی با زیبارویان جهان مقایسه نکند. این که می‌گویم در مورد زنها صلیق میکند. زشتی و زیبایی در مرد معیار کاملاً متغییری دارد. تنها من بودم که وقتی مقابل آئینه قرار می‌گرفتم و بصورت و گردن و مو و دستهای سیاه و لاغر و کشیده خود نگاه می‌کردم بی‌اختیار زیر لب می‌گفتم:

- واقعا زشتم. هیچکی نمیدانم بگیره.

زشت رویی را من از مادرم با رثه برده بودم. او بدون گراف، به دیوهائی که بالای در ورودی حمامهای سابق ترسیم میکردند شباهت داشت و من در حیرت فرو می‌رفتم که پدرم چگونه با او زندگی میکرد روی چه حسابی و به چه دلخوشی نسبت به وی وفادار مانده بود.

پدرم از بازرگانان معتبر و خوشنام بازار بود. زندگی مجلل نداشت، اما ثروتش بی‌حساب بود. ما در خانه‌ای واقع در انتهای بازار بزرگ تهران زندگی میکردیم. يك خانه قدیمی و مرطوب با اتاقهای متعدد، با اثاثه معمولی، بدون هیچگونه وضع تشریفاتی. با آن وضع و آن ریخت و قیافه و لباس و چادری که من داشتم امید شوهر کردن را بکلی از دل رانده بودم. مادرم بارها می‌گفت:

- اون‌کی که میاد تورو میگره حتماً مژغ خر خورده.

و شنیدم این حرفها ساعتها به گوشه صندوقخانه پناه می‌بردم و می‌گریستم. دلم آتش می‌گرفت و اشکم بی‌اختیار سرازیر میشد. خواهر کوچکترم را که در آن تاریخ چهارده ساله بود شوهر دادند. در طینات پائین اجتماع رسم نیست که دختر کوچکتر را زودتر از دختر بزرگتر شوهر بدهند، اما از بیم آنکه میادا او نیز در آتش زشت رویی من بسوزد با اولین خواستگاری که در خانه را کوفت و تصادفاً مناسب هم بود جواب مثبت دادند و در نتیجه عروسی راه افتاد. یک هفته قبل از ازدواج خواهرم، من بیمار شدم و در بستر افتادم. واقعا مریض بودم. گواهی که پزشکان نمیتوانستند تشخیص بدهند که من از چه مرضی رنج می‌کنم، خودم خوب میدانستم که بیماری حسد مرا از پای در آورده است. در جشن و یا یکیو بی شرکت نکردم و هلهله و مبارکباد را نشنیدم و در گوشه‌ای دور از محل عروسی که چندخانه دورتر از خانه خودمان بود مثل مار بخود می‌پیچیدم و دم بر نمی‌آوردم. اندک اندک بزرگتر میشدم و زندگی در آن محیط کسل کننده برایم مشکلتر میشد. گاه چنان دلم می‌گرفت که می‌خواستم فریاد بکنم. در این قبیل موارد دور از چشم مادرم پیراهنم را از گریبان تا پائین میدردم. اینکار اعضای را آرام میکرد، اما لازم بود چندین روز بی دربی جواب سؤالاتی مادرم را بدهم و برای باره شدن پیراهن دلیل قانع کننده ای بیاورم.

هیچ شی نیست که صبح سیدنی بدنبال نداشته باشد. شب زندگی من نیز سرانجام پایان یافت و با مداد خوشبختی رخ نمود. ایام نوروز بود. پدرم از اول اسفندماه دفاتر حجره را بخانه انتقال میداد و بقول امروزی‌ها به تنظیم بیلا میپرداخت. خودش می‌گفت «می‌خواهم بینم یسالچی گیرم اومنده» حبابه‌ها که روشن میکرد خمس و زکوة و سهم امام را کنار می‌گذاشت و مبالغی نیز بعنوان رد مظالمه بین فقرا تقسیم میکرد و یا به مسجد محل میداد.

امروز پنجم اسفند ماه است که من دارم این نامه را می‌نویسم. آنسال نیز در همین ایام، هفته اول اسفند که مادرم کم‌کم خودش را برای خانه تکانی آماده میکرد دفاتر حجره پدرم را بخانه آوردند. جوانی دفاتر را آورد که تا آن تاریخ او را در دستگاه پدرم ندیده بودم. جوان بیست و یکی دوساله سرخ سفید خوش آب و رنگی بود. چشمهای آبی درخشانی داشت. من مامور شدم که او را به اطاق پدرم که گوشواره سمت چپ پنججری بود هدایت کنم. چادر نمازم را برافکندم، سفت و سخت رو گرفتم و گفتم «بفرمائین». از در حیات تا اطاق مورد نظر او را جلو میدانداختم

که هیكل و قد وقواره‌اش را تماشا کنم. مثل همه بچه بازارها پیراهن سفید بخیسته بدون کراوات، کت و شلوار دورنگ، شلوار بدون اطو و کفش واکس نزده داشت. در این لباس نامناسب فریبنده بنظر میرسید یا لافاقل بچشم من که کمتر فرصت دیدار يك مرد بیگانه را داشتم دلفریب جلوه میکرد. وقتی میخواست از اتاق بیرون برود لای چادرم را به پهنانه مرتب کردن کمی گشودم که صورتها ببیند. اینکار را از نظر رعایت احتیاط کردم، زیرا می‌ترسیدم بعدها بمشاهده صورت من که هیچ زیبا نبود رم کند. برخلاف انتظار دیدم که يکه تصورم، وحشت نکرد، قیافه تلخی بخود نگرفت، بلکه لبخندی برب آورد. از او پرسیدم:

- اسم شما چیه؟

جواب داد:

- (ابوتراب). من میرزای حجره هستم.

- میرزای حجره آقای ستوده بود. اون پیرمرده.

- اونم هست. اخه آقای ستوده دیدگه قوه و بینه سابقو نداره. حواس برتری

آورده.

مادرم که به ورود (ابوتراب) یکی از اتاقها پناه برده بود و مخفی شده بود وقتی مشاهده کرد که توقف من و میرزای جوان حجره پدرم در اتاق بیش از حد معقول طولانی شد فریاد برآورد و گفت:

- آهای نیر چر جیگر زده.

جواب مادرم را ندادم، چون خواستم ابوتراب فکر کند (نیر) دختر دیگری در آن خانه است. خوب نبود که در اولین برخورد نزد او سبک شوم. براه افتادم، او نیز دنبال من آمد. هنگام خروج از خانه گفتم:

- خوش آمدین. شام واسه حساب ماین؟

- البته. دفترهای روزنامه رو من مینویسم. آقای ستوده هیچ وارد نیس.

یکی از دفترای بانکم خط منه. حتما باید باشم. خدمتون میرسم.

خوشحال شدم. او رفت. من از شادی پر درد آورده بودم. من که تا ساعتی قبل فکر کرده بودم و اینطرف و آنطرف میرفتم و بی هدف اینجا و آنجا می‌نشتم حالاروی

بقیه در صفحه ۹۶

صندوق پست گلی



پشت دیوار زندگی!

**خواهرم ، بیا و در آغاز
سال نو از خودت آدمی
دیگر بساز و پایه تولدی
دیگر برای شخصیت و
افکار خود بنا کن .**

خواهر جان ،

یقیناً همین امروز و فرداست که تقویم کهنه اسامی را که ورقهای آن دیگر باره و کشف شده است دور میاندازی و بجای آن تقویمی با جلد و اوراق نو در کیف خود میگذاری . لابد لوله ماتیک مشرف باتمام اسامی را هم عوض میکنی و چند دست لباس نو هم بسلاستی و خوشی وارد کمد لباس میشود و از چوب رختی آویزان میگردد. اتاق پذیرایی را هم که تا بحال برای دید و بازدید آماده کرده ای و قالیهای درفته پرده ها را هم که بجای خود زده ای و سامور را هم برق انداخته ای و لباس نو بچه ها را هم آماده کرده ای . و چه بسا که رنگ مویت را هم عوض کرده ای تا در ایام نوروز در چشم اقوام و دوستان کمی عوض شده باشی. بسیار خوب ، همه ابتکار ها بر تو مبارک باشد و امیدوارم نوروز اسامی هزار بار خوش تر از نوروز های دیگر بر تو بیچها و همسرت بگذرد و خنده از لبهای قشنگ هرگز نیفتد .

اما خواهرم، تجربه میگوید مثل اینکه فقط نوروز است که برای ما یک شادی موقتی میافریند . فقط در این یکی دو هفته است که چهره ها را خندان و امیدها را شکوفان می بینیم و مردمی حتی فقیرترین و گرفتارترین نشان میخوانند چنان رفتار کنند که انگار هرگز غمی در دل نداشته و طعم فقر و غصه را هرگز نچشیده اند. در این روزها ، همه چیز با سابق فرق میکند ، چه در خانواده ، چه در کارهای اداری و چه در روابط زناشویی. شور و نشاط و همیشه شادی مردم گوشه را میتوان از زمزمه «سال نو مبارک» و «تبریک عرض میکنم» از هر گوشه و کتاری بگوش میرسد.

و حال آنکه از پس امروز فردائی هم هست. یعنی سیزده بدر می آید و بعد از آن هفته هیجان و شادی و لبخند کم کم غروب میکند، زندگی باردیگر اخم می کند و ناامیدیا از سر گرفته میشود. دلبرها و ترسها و نگرانی دوباره دست ما یورش میبرند و چهره پرچین زندگی در قالب برگهای تقویم تازه سال در مقابل ما ورق می خورد . اما خواهر ، من میخواهم از تو بیبرسم آیا تا بحال هیچ فکر کرده ای که چرا باید چنین شود و چرا نباید شادی و نشاط نوروز ، شامل روزهای دیگر سال هم بشود ؟ راستی چرا با نوشتن سال زندگی ما نو نمیشود ؟ چرا ایام گولی تکراری و بکنواخت و یکسان است و سال ۱۳۴۷ عیناً شبیه برادر خود یعنی سال ۱۳۴۶ جلوه میکند.

جواب من در مقابل این چراها فقط یک جمله است: «برای اینکه فلسفه زندگی ما عوض نمیشود برای اینکه افکار و عقاید اسامی ما برادر و قوای عقاید و افکار با اسامیان است ...»

اما برای اینکه سال جدید واقعا نشود ، پیش از آغاز سال ، چند سؤال را با خود در میان بگذاریم و بآن جواب بدهیم : زندگی برای چیست ؟ چرا دنیا آمده ایم ، از اینجا بکجا میرویم ؟ با خود چه میبریم ؟ ما حاصل زندگی چیست ؟ شرف عمر آدمی در چه چیزهاست ؟ آیا معنای عمیق زندگی و تولد انسان را باین جهان وسیع دریافته ایم ؟ جوهر جواب من باین سؤالات اینست که اگر زندگی را یک دیوار فرض کنیم ، من معتقدم در آن سوی این دیوار، خرد و عقل و دانائی وجود دارد - میخوایم نامش را هر چه بگذارید ، اما انکارش غیر ممکن است .

اگر معتقدید که در پشت این زندگی ظاهری «محبت» هم وجود دارد ، پس مطمئن باشید که همین «عشق و محبت» جوهر زندگی و ریشه آنست . زیر انسان بدون عشق و محبت و خرد ، سنگ بی خاصیتی بیش نیست . روایتی که میان ما و «خرد» زندگی وجود دارد ، باعث وسیله همکاری ، تعاون اجتماعی ، عشق و حسن روابط خانوادگی است و همین نیروی مرموز، آفریننده حوادث زندگی ماست .

اگر مای توانیم «خرد» زندگی را بشناسیم ، با حقیقت وجود خود آشنا شده ایم و پس از این آشنائی است که میتوانیم در مورد مسائل زندگی عقاید و افکار کنیم ، نسطحی و کودکانه. باید گفت که زندگی بی عشق و خرد نتیجه اش تضادها و اختلافاتی است که امروز بیشتر مردم بآن روبرو هستند. بهتر است هر بامداد که سر از بستر بر میاید با خود بگوئید :

— شکر میکنم خدا را که از دانائی و عشق و محبت برخوردارم و خوشحالم که با آرامش و قدرت و امید زندگی میکنم و حقیقت آنرا شناختم .
خیلی از خانها ، مدام بخود میگویند :

— من خوب نیستم . من هیچ چیز نیستم . بنابراین خودم را از مردم کنار میکنم ، پنهان می شوم ، ظلم می بینم و دم نمی زنم - از کتاب و دانش و آنچه که بنیانگذار عقل و خرد است دوری میجویم - میخورم و میخواهم و بایمیدم که هستم که بیاید و مرا با خود ببرد .

آه که اینها چه افکار سخیف و زشتی است ! این اشخاص ، در همان مراحل اولیه زندگی با حساسیت و توقع فراوان و زودرنجی هایی که دارند چنان در مقابل با حقایق ، قدرت روحی خود را از دست میدهند که از آن پس خود را موجودی زیادی ، بد و شکست خورده میدانند و ناچار بخلوت درون خود پناه میبرند .

پس از آنکه از محیط اجتماعی و خانوادگی خود قطع امید کردند، اندک اندک مایوس و پژمرده میشوند و چنان در لاک خود میخزند که حتی از دیدار دیگران و معاشرت اجتماعی نیز شانه خالی میکنند و کمره منزوی میشوند . این انزوا ممکن است باین صورت باشد که خانمی طبق

معمول در اجتماع ظاهر میشود و با مردم رابطه دارد . اما از لحاظ روحی کشتی نسبت بآنها احساس نمیکند و حاضر نیست از قالب درون خود پابه بیرون بگذارد. صورت بحرانی تر آن اینست که شخصی باین احساس حقارت ، خودش را در گوشه اتاق زندانی میکند و میکوشد تا حد مقدور ، با کسی برخورد نکند و رابطه ای با اطرافیان خود نداشته باشد .

اینگونه اشخاص ، اگر هم در روزهای سال نو، تحت تأثیر شادی مردم و تالائی و طراوت محیط ، قدمی از خلوت درون و انزوا ی خود فراتر بگذارند و پا به پای دیگران تبریک بگویند و بشنوند ، پس از پایان مراسم عید ، باردیگر به لاک خود میخزند و خودخوری ها و گرفتاریهای روحی را از سر میگیرند.

معمولاً برای چنین اشخاصی که به نوعی بیماری روحی قابل درمان مبتلا هستند ، یک سلسله برخوردها و حوادث نامطلوب پیش آمده است، چند نفر بآنها بدی کرده اند ، آنها را دست کم گرفته اند ، تحقیرشان کرده اند مدتی تیرشان به سنگ خورده و باشکست روبرو شده اند و بالاخره تحمل خود را در برخورد با حقایق زنده زندگی از دست داده اند و این فکر برایشان پیش آمده که در دنیا آدم خوب وجود ندارد. کسی برای آن ها اهمیت قائل نیست. همه با آنها دشمنند ، اصولاً آدم خوب و قابل توجهی نیستند و از همه چیز و همه کس ترس و وحشت دارند .

این سلسله تاثرات و واکنش های روحی، باعث میشود که آنها شخصیت خود را نابود شده بینارند و از محیط بیشتر فرار کنند.

چنین کسانی که بطور ناخودآگاه امیدشان را از دست داده اند ، زندگی نمی کنند ، بلکه فقط وجود دارند. زیرا زندگی ، جز آن راه روشی است که در پیش گرفته اند.

راه چاره چیست ؟

ببینیم اینگونه فراریهای وحشت زده چطور میتوانند سال آغاز شده را با سلامت روحی و شادی بگذرانند. خانم، اگر شاهم جزو این دسته خانهای بدبین و منزوی هستید، قبول کنید که تنها شما گرفتار این حال و وضع نیستید ، اگر نگاهی با طرفان بیندازید ، خواهید دید که هر آن نفر در اجتماع مثل شما هستند .

وقتی به عمومیت مسئله پی بردید ، سعی کنید مثل نوزادی که تازه چشم به جهان میگشاید ، شخصیت اجتماعی خود را با فکر و رفتار و برداشت نو، دوباره متولد کنید، یعنی ابتدا مدتی با خود خلوت کنید و با حقایق زندگی آنطور که وجود دارد آشنا شوید و بعد شخصیت نوزاد خود را بمیدان زندگی بفرستید ، منتها این بار پرتجه برتر و آگاه تر.

خجالتی هستید ؟ می ترسید؟ مهم نیست ، سعی کنید خودتان را تشویق کنید و کم کم از خود آدم تازه و پیشرفته و مغروری بسازید . آخروقتی شجاعت و شهامت



با همکاری:
شرکت هواپیمایی
پان آمریکا

فقط یک ماه دیگر فرصت دارید

برای شرکت در مسابقه بین‌المللی
انتخاب دختر شایسته ایران

پیکان اولین آئین است
هدیه برگزیده زن روز
به دختر شایسته ایران

پروین دانش‌آموز سال پنجم همیشه جزو شاگردان ممتاز و برجسته کلاس بوده است. عضو یک تیم بسکتبال و دسته‌موزیک مدرسه و روزنامه‌نگاری از جمله فعالیت‌های فوق برنامه‌اش در دبیرستان است. بخوبی آکورئون مینوازد و پیانو نیز مینوازد. انگلیسی را خوب میداند و بزبان ایتالیایی آشناست.



منیژه اعتضادی

دبیرستان دکتر ولی‌الله نصر - تهران

جمیله خرازی دانش‌آموز سال ششم منشی‌گری است. خانم منیر مومن ریاست دبیرستان جمیله را از دانش‌آموزان ممتاز و نمونه دبیرستان معرفی کرده و اضافه کرده‌اند که اداره کلیه فعالیت‌های فوق برنامه دبیرستان به عهده اوست. جمیله به زبان انگلیسی تسلط دارد و بکشورهای اروپایی مسافرت‌هایی کرده است، از ۸ سال پیش به آموزش باله مشغول است، ۷ سال است که ژیمناستیک میکند و والیبال، بسکتبال شنا، دوچرخه سواری و موتور سواری را بخوبی میداند.

ایران ارژنگیان

پورزشهای پینگ پونگ و والیبال آشنائی کامل دارد و آشپزی و خیاطی او بسیار خوب است.



هاله خواجه نوری



دردانه بالیزی

دبیرستان مستوره اردلان - سنندج

دوشیزه پرسنگ آزادپور دختر شایسته‌ایست از شهرستان سنندج که خانم بابان رئیس دبیرستان از اخلاق و رفتارش نهایت رضایت را دارند.

دبیرستان نخشب - شمیران

دوشیزه پروین فاتحی‌راخانم‌والی‌زاده رئیس دبیرستان دختری شایسته معرفی کرده‌اند.



پرسنگ آزادپور



ایران ارژنگیان



جمیله خرازی



آنت استانیان



نسرین تقی زاده

دوستان مهوش او را دختری خوش صحبت و خوش لباس و برازنده دانسته‌اند.

دبیرستان رضاشاه کبیر - تهران

منیژه اعتضادی دانش‌آموز سال چهارم منشی‌گری را خانم فروغ کیا رئیس دبیرستان یکی از دانش‌آموزان ممتاز معرفی کرده‌اند.

خانم یگانه مرزبان دبیر انگلیسی منیژه نیز او را دختر فعال و شایسته‌ای میدانند که بزبان انگلیسی بیش از حد کلاس آگاه است.

مسابقه انتخاب دختر شایسته ایران به‌مراحل نهائی خود نزدیک می‌شود. فقط تا یکماه دیگر فرصت شرکت درمسابقه باقی‌است و در نیمه اول اردیبهشت ماه سال نو شایسته ترین دختر ایران از بین شرکت‌کنندگان در مسابقه برای یک مبارزه جالب و پرهیجان در زمینه جهانی انتخاب می‌شود. دختر ایران دختر شاد و سالم و خوششکر و خوشرفتاری خواهد بود که همراه مادرش و یک هیات بخصوص از طرف مجله زن روز به شیکاگو می‌رود.

دختران خوب و شایسته ۱۴ تا ۱۸ ساله سراسر کشور می‌توانند از آخرین روزهای فرصت استفاده کنند و در برابر لیاقت و برازندگی خود بکوشند. در این هفته نیز چند دختر خوب و برگزیده تهرانی و شهرستانی را می‌شناسید.

دبیرستان برسابه - تهران

آنت استانیان دانش‌آموز سال سوم دبیرستان از شاگردان ممتاز است که رئیس دبیرستان هنرمندی و ورزش دوستی و تسلط او را به پیانو و شنا و خیاطی ستوده است. آنت دخترتست مهربان - خونگرم و آراسته.

از دبیرستان برسابه دختر شایسته دیگری نیز معرفی شده است بنام هاله خواجه‌نوری. رئیس دبیرستان ضمن تأیید امتیازات درسی هاله و اظهار رضایت از رفتار و اخلاق او هنرهای گسازنی و نقاشی و علاقه بوزنش او را ستوده است. هاله دانش‌آموز سال سوم به روزنامه‌نگاری علاقه بسیار دارد. دوستان هاله او را دختری شاداب و با ادب و خوش‌لباس معرفی کرده‌اند.

دبیرستان عبدالله مستوفی - تهران

خانم مهروش صفی‌نیا رئیس دبیرستان دردانه بالیزی دانش‌آموز سال سوم دبیرستان را برای شرکت در مسابقه معرفی کرده‌اند و می‌نویسند: دردانه یکی از دانش‌آموزان ممتاز و برجسته دبیرستان است و شخصیت و اخلاقش نمونه‌است. دردانه یکسال در انگلستان بوده و بزبان انگلیسی تسلط کامل دارد. اسکی و تنیس را بخوبی میداند و به ورزش پاتیناژ آشنائی دارد. او در خانواده‌ای اصیل تربیت شده و آداب معاشرت را بخوبی میداند.

دبیرستان شاهدخت آذر - اصفهان

خانم ملك احمدی رئیس دبیرستان گواهی میکنند که دوشیزه فرحناز دلیران دانش‌آموز سال ششم در تمام دوران تحصیل شاگرد ممتاز بوده و اخلاق و رفتارش مورد رضایت اولیاء دبیرستان است. فرحناز عضو تیم های پینگ‌پنگ و بسکتبال مدرسه بوده و در ورزش پینگ‌پنگ پیروزیهائی بدست آورده است. او در کلاس هشتم در مسابقات نقاشی مینیاتور

پروین فاتحی

استان کرمان دوم شد. در کلاس دهم در رشته دکلمه درمهاباد اول شد و در کلاس یازدهم در رشته معلومات عمومی مهاباد اول شد.

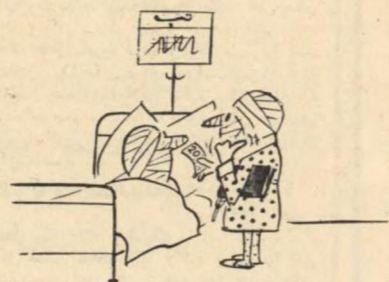
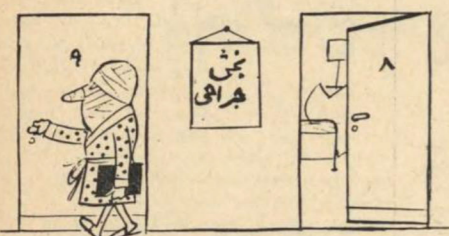
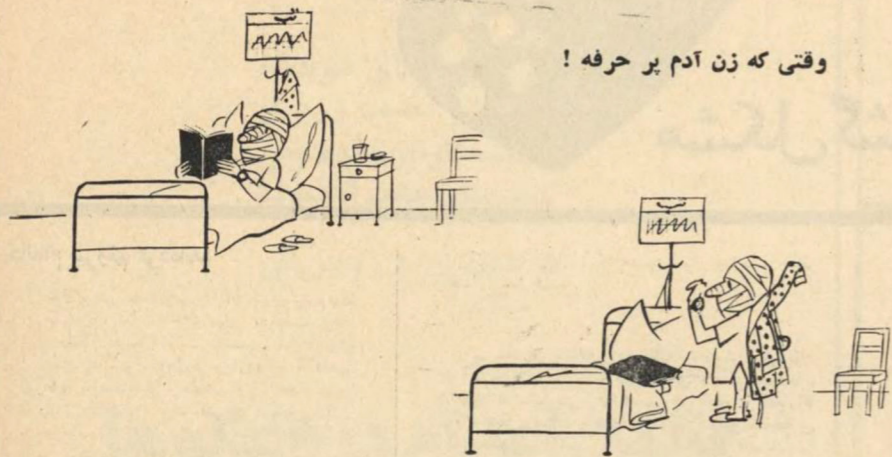
خانم ملك احمدی همچنین دوشیزه نسرین تقی‌زاده دانش‌آموز سال دوم را دختری بسیار مودب و متین و اهل مطالعه و نویسندگی معرفی کرده و روحیه اجتماعی و سازش با محیط او را ستوده‌اند. بقرینه دوستانش نسرین دختری است اهل بحث و گفت‌وگو و کتاب‌خوانه و جدی که مهربانی و ادبش دیگران را تحت تأثیر قرار میدهد.

دبیرستان رضاشاه کبیر - شیراز

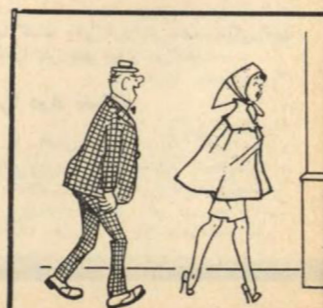
خانم زاده‌شم رئیس دبیرستان دوشیزه مهوش نگهبان دانش‌آموز سال چهارم طبیعی را دانش‌آموز ممتازی معرفی کرده‌اند که در نقاشی استعداد فوق‌العاده‌ای دارد و به ورزشهای متداول در دبیرستان مسلط است.

شوخی...

وقتی که زن آدم بر حرفه!



انتقام یکساعت معطلی



وقتی عطسه میکنی نمیتوانی دستت را جلو دهنت بگذاری؟



شباهت! (در باغ وحش)



خمیر دندان!



یکی از هزار و یک درد بند بودن!

از چپ بر راست

اهدای خن



دالی موشه!



مشکل گشا و مسائل اجتماعی

دور کم ، قبل از آنکه مصیبتی بیارید . منتظر راهنمایی شما هستیم .

پ . ا .

— شما در نامه‌تان این نکته را روشن نکرده‌اید که آیا پدرتان در خانه جداگانه‌ای زندگی میکند ، یا اینکه به ماموریتی رفته است . بهر حال ، آنطور که از نامه شما برمیآید وجود این همسان ناخواندخطری برای خانواده شماست ، زیرا درحالیکه مادران را بدام انداخته ، چشم طمع به خواهران دوخته است . بخاطر حفظ شوون خانواده از مادران بخواهید که به روابط مشکوکی با آن مرد خاتمه دهد و پای او را از حریم خانواده ببرد . اگر از انزواء نتیجه‌ای نگرفید ، بطریقی عاقلانه که ایجاد خطری برای مادران نکند پدرتان را در جریان قرار بدهید .

مادر نامزد من زنی گمراه است

۲۵ ساله ام . دو سال قبل با دختری آشناشدم که مثل يك الهه خوبی ، به زندگی سوت و کور من رونق و صفا داد . ما یکدیگر را به حد پرستش دوست داریم و قرار ازدواج گذاشته‌ایم ، اما در این میان يك مانع و مشکل بزرگ وجود دارد ، مدتی است فهمیده‌ام که مادر نامزد خوب و باک من زنی است گمراه باصفاست . برعکس پدر امرودی است متین و راسته که از کارهای همسرش اطلاعی ندارد . اطرافیان من ، از این ازدواج منم میکنند اما دل و جان من پیش اوست — و اینک برسر يك دوراهی ، سخت بریشان و سرگردان مانده‌ام .

مشکل گشای عزیز . تو بگو چکنم ؟

محمد . س .

— از قدیم گفته‌اند که «گناه برادر را پای برادر نمی‌نویسند» این مثل درباره شما خوب صدق میکند . شما دختری را که بقول خودتان مظهر خوبی و پاکي است و دوستش دارید و دوستان دارد ، به گناه گمراهی مادرش می‌خواهید طرد کنید . این نه عادلانه — و نه عاقلانه است . اگر او را آنقدر دوست دارید که نمیتوانید جرم و تقصیر سبامادرش را در مقابل خوبی و عشقش نادیده بگیرید ، در ازدواج لحظه‌ای تردید نکنید . و تازه ، شما پس از آنکه وارد خانواده دختر مورد علاقه‌تان شدید — و حتی پیش از آن — نمیتوانید پدر دختر را بطریقی اصولی از خواب غفلت بیدار کنید . شاید این باعث شود که مادر نامزد شما از تارکشی بازگردد نتواند توصیه ما به شما اینست که حرفهای اطرافیان را ملاک و معیار راه زندگی خود قرار ندهید . این شما هستید که باید باتوجه به احساس و عاطفه و فکر خودتان دراینباره تصمیم نهایی را بگیرید ...

ما عاشق کشت !

۱۷ سال دارم . دو سال پیش با پسر عمویی که جوان بیکار و سرگردانی بود نامزد شدید . مدتی پیش نامزدم دوبایش را توی يك کفش کرد که ترا نمیخواهم — و بعد از مدتی رای خودرا عوض کرد . نمیدانم چکنم . میترسم اگر با او ازدواج کنم ، خودم را بدبخت سازم ، از طرفی او تهدیدم کرده که اگر بخواهم با مرد دیگری ازدواج کنم ، مرا خواهد

کشت . مرا از این سرگردانی نجات بدهید . مریم . ع .

— «سالی که تکوست ازبهارش بیداست» . این مثل منطبق بر احوال نامزد دهمی شماست . مرد متزلزلی که نمیتواند تصمیم مطمئن و قاطعی بگیرد ، مرد بی‌اراده‌ای است ، و به چنین موجودی نمیتوان و نیاید متکی بود . صلاحتان دراینست که راهتان را از او جدا کنید . از تهدیدهای تو خالیش هراسی بدل راه ندهید . به او بگوئید مردی را که اراده ندارد نمیتواند شریک زندگی خود کنید — و اگر خواست مزاحمتی فراهم آورد ، به پلیس مراجعه کنید.....

آیا بسوزم و بسازم ؟

۲۲ ساله ام . بیش از سه سال از ازدوایم میگذرد . شوهرم مرد متین و تحصیلکرده‌ای است که در کردار و گفتارش کمترین عیب و ایرادی بچشم نمیخورد . آشنائی و ازدواج من و او نتیجه عشق بود ، عشقی که گمان میکنم بیش و کم هنوز بین ما وجود دارد . کمبود زندگی مشترک ما وجود «بچه» است . شوهرم چندی است باوجود علاقه‌ای که بمن دارد میگوید ما برای هم ساخته نشده‌ایم . تازود است باید از یکدیگر جدا شویم .

من باتمام وجودم او را دوست دارم . جدائیش برام تحمل‌پذیر نیست . لطفا راهنمایی کنید . آیا باین وضع بسازم و صبر کنم ، یا از او جدا شوم و با استقبال زندگی تازه‌ای بروم ؟

م . م .

— علت تغییر روش و میل بجدائی شوهرتان را باید در رفتار و در وجود خودتان جست‌وجو کنید . زندگی مشترکی که براساس عشق و علاقه و براصولی منطقی بنا شده باشد ممکن نیست تومیدی و جدائی بار بیابورد — اگر بیار بیابورد ، تنص و ایرادعلتی در یکی از طرفین ، و یا احیانا هردو وجود دارد . شما میگوئید همسرتان مردی متین و تحصیلکرده‌است و رفتاری پسندیده دارد . پس در رفتار خودتان دقیق شوید . بی‌تردید ایجاد وضع موجود و تزلزل زندگی زناشویی شما ، مولود اینست که شما خواستهای همسران را نمیدانید و نمی‌شناسید و باصطلاح آنطور که باید او را نمی‌فهمید . این ایراد بایک تجدیدنظر کلی در رفتار و گفتار خودتان مرتفع خواهد شد .

اگر هم نداشتن بچه باعث این بحران شده است نمیتوانید به بزرگ متخصص مراجعه کنید ، زیرا به تجربه ثابت شده است که اکثر زنان نازا با مردان نظاهر عقیم بر اثر درمانهای پزشکی میتوانند صاحب اولاد شوند ...

از اینها گذشته وقتی قرار شد باهم زندگی کنید چرا يك بچه را بفرزندی قبول نمی‌کنند .

همسرم مرا درك نمی‌کند

جوان ۲۸ ساله‌ای هستم . دو بار عاشق شده‌ام و هر بار جز رنج و درد از این‌دلبستی‌ها نتیجه‌نگرفته‌ام . چندی پیش با دختری که خواهر و مادرم برایم مدنظر گرفته بودند ، ازدواج کردم . این زن اصلا مردارک نمی‌کند و باآنکه سعی میکنم باو علاقه‌مند باشم ،

نمیتوانم . میترسم این مسئله وادارم کند تا لذت و سعادت را که باید در خانه از آن بهره‌مند باشم در خارج از خانه بجوم . خیلی ناراحتم . لطفا راهی پیش‌بایم بگذارید .

ر . ش .

— آقای عزیز . چطور تازه به این صرافت افتاده‌اید که همسران نمیتوانند درکنان کند و اصولا چون خواهر و مادران او را برای شرکت‌دزدندگی شما انتخاب کرده‌اند ، نمیتوانید به او علاقه‌مند باشید ! چرا پیش از ازدواج — پیش از آنکه دختر مصنوعی را که هزاران امید و آرزو داشت بفرزندی خودتان بکشانید ، به این مسائل که امروز سب ناراحتیان شده فکر نکردید ؟

فکر میکنم شما آنقدر باانصاف باشید که نخواهید گناه ناکامی عشقهای گذشته‌تان را به گردن او بیندازید . باینترتیب ناهنجاری محیط خانه بدون شك ، بی‌ربطه بااعمال و گفتار شما در خانواده نیست . اگر از ما می‌شوید ، بجای اینکه خودتان را باگله و شکایت ناراحت کنید بنشینید و کلاهتان را قاضی کنید ، و در کردار و بنادار و گفتارناتان يك تجدید نظر کلی بکنید ، خواهید دید عکس‌العمل این کار محیط خانواده را برای شما مطلوب‌تر خواهد کرد . باالطف و مهربانی و کمی صبر خیلی آسان میتوانید از همسرانك زن دلخواه بسازید . امتحانش بی‌ضرر است .

دبیر عاشق‌پیشه

دختری ۱۷ ساله هستم که عاشق دبیرم شده‌ام . او زن دارد و میگوید زنم را طلاق میدهم . نمیدانم چکنم ؟ آیا او میتواند این کار را بکند ، یا اینکه عاقبت بدبختی برام بدنبال خواهد داشت . مراراهنمائی کنید .

رویا . ع .

— همانکه گفتید ، عاقبت بدبختی برانبان‌دارد . این آقای دبیر فرهنگ و گمراه کننده مردم را باید از خدمات فرهنگی معاف کرد تا این‌بار بجای دادن درس شرف و غت درس گمراهی به‌شاگردان خود ندهد .

شما هنوز جوان هستید و هزار شانس خوب ازدواج درپیش دارید چرا نمی‌خواهید خودتان را بیک مرد دست دوم تسلیم کنید آتیم بقیتم بدبخت شدن يك زن دیگر که خواهر هموطن شماست . از کجا معلوم که زن این مرد بشوید و این آقای دبیر هوسران دوسه سال دیگر یکی دیگر از شاگردان خود را نامزد همسری نکند و دست انتقام روزگار همان بلای که امروز بوسیله شما سر زن فعلی او می‌آید برشا نازل نکند ؟ نه دخترجان ، فریب نخور که زندگی‌ات خیلی کور و سیاه خواهد شد !

ازدواج زورکی !

۱۵ سال دارم . پاپس ۱۹ ساله‌ای که دبیرم است رابطه داشتم و یکدیگر را می‌پرستیدیم . خانواده ما بقیه در صفحه ۹۰

اقتراح و مسابقه با مقداری جوایز جالب

اگر بجای آقای هویدا ، پشت میز نخست وزیری بنشینید: اولین و مهمترین تصمیمتان چه خواهد بود؟

* طبابت را در کشور ملی میکنم !

قانون اعدام دروغگوها

را بتصویب میرسانم!

۲- محل سکونت خود را در جنوب شهر قرار میدهم تا بیمت قدم مبارک نخست‌وزیر وضع بهداشت و آب و برق و آموزش و پرورش این قسمت از شهر اصلاح گردد و لاقبل يك دبیرستان در خزانه فرح‌آباد تاسیس شود . علی سلیمانی — از تهران

* مستغلات شهری را تقسیم میکنم و رابطه موجر و مستأجری را ازین‌میریم!

* بودجه مخفی را بحساب خودم دربانک های خارجی میریزم!

* آقای هویدا ! شما اگر کارمند بشوید با چهارصد تومان حقوق و بیست سر عائله چکار میکنید ؟

اقتراح تازه « زن روز » که در عین حال مسابقه‌ای با جوایز ارزنده و قابل توجه است مورد استقبال پر شور خوانندگان گرامی قرار گرفته است و اینک از میان هزاران نامه‌رسیده چند پاسخ‌برگزیده را بنظر شما میرسانیم .

اعدام دروغگو !

من اگر نخست‌وزیر بشوم دو کار میکنم : ۱- يك لایحه با قید دو فوریت بعجل تقدیم میکنم که دروغگوها را بعرض اثبات جرم اعدام کنند . با تصویب این لایحه و اجرای آن بسیاری از مشکلات خود بخود حل میشود .

تقسیم مستغلات شهری اگر چند ساعتی اختیارات آقای نخست‌وزیر را بمن بدهند ، فوری لایحه تقسیم مستغلات شهری را با دو فوریت تقدیم مجلسین میکنم تا مستغلات آنهاقی که چندین حیاط و آپارتمان چند طبقه در نقاط مختلف شهر تهران یا سایر شهرستانها دارند ، میان مستأجران آن‌ها تقسیم شود و قیمت ملک — که وسیله کارشناس شهرداری محل تعیین میشود — بوسیله مستأجران به‌اقساط بصاحبان املاک پرداخت گردد . بعد از لایحه اصلاحات اررضی ، این بزرگترین و ارزنده ترین لایحه‌ایست که میتوان تقدیم مجلسین کرد و با تصویب آن عده کثیری از مردم ایران را از دست مالکان و صاحبخانه‌های زورگو و پولپرست نجات داد .

یک دستور

اگر بمن اجازه دهند که بجای آقای هویدا فقط يك دستور بدهم ، دستور میدهم که بعضی از کارمندان ادارات دولتی را که بیش از کار باستراحت احتیاج دارند و برای نوشتن يك کلمه سه‌تا عینک رویهم میزنند بازنشسته کنند و بجای آنها این جوانان دیلمه را که در خیابانها پرسه میزنند و انرژی جوانی خود را باهیج و بوج تلف میکنند بنشانند !

پروین . س — از شیراز

بقیه در صفحه ۸۹

«ایکاش زنده نمایی...»



بالینکه از دیدهام واز جانم دوسترت دارم همهشب تا بامداد بدرگاه خداوند مینالم و برای مرگت دعایمکنم . ایکاش بمیری و من تا زندهام در غم از دست دادنت اشک بریزم .

توکل بودی ، فرشته بودی ، چون آب حیات بمن زندگی میبخشیدی ، امروز خار گزنده شدهای ، دیو شدهای و در نظرم تنگ بلورینی هستی که آنرا از زهر افعی پر کردهباشند. تست سرمربن است ، نگاهت زیباست اما نفست مسموم است واز لت ، لبی که بگروز با هر بوسه بمن جانی تازه میبخشید ، مایعی گشوده فرو میچکد .

مرگ بر او باد که ترا اینگونه مسخ کرد و نفرین برتوباد که تن و جانت را بدستپلیدی سپردی. نه دستم هست که برسرزخم ، نه پایم هست که از تو بگریزم و نه توان و طاقتی باقی مانده که باین زندگی نکبتبار ادامهدهم .

آخر خودت بگو که چکنم ؟

از (فرانکفورت) تا (طرابوزان) با اتومبیل یکی از اهالی ترکیه آمدم. در (طرابوزان) میخواستیم یک دوست ایرانی مقیم آن شهر را ملاقات کنم و چند روزی نزد او بمانم . دوستم را یافتیم اما آنقدر خسته بودم که بالباس روی تختخوابش افتاده و بخواب رفته بودم . وقتی بیدار شدم هوای تاریک شده بود . دوست من که برای خرید بیرون رفته بود کلید را در قفل چرخانید و وارد شد . شام خوردیم و به صحبت نشستیم . هزار و چهار صد لیبره نرگ از او طلب داشتم. وقتی او در آلمان بود پولش تمام شد و از من قرض گرفت. بدهی خویش را پرداخت و از من پرسید:

چند روز اینجا میمونی ؟
هیچی . اومده بودم تورو ببینم که دیدم. به راست میرم ایران. فقط باید به وسیله ای برام فراهم کنی.

او مثل اینکه موضوعی را بخاطر آورده اشد با انگشت پشت گوشش را خاراند و زیر لب گفت «هان . امروزی بودی یادم افتاد.» و بلافاصله بطرف تلفن دوید و گوشی را برداشت و چند نمره گرفت. رابطه که برقرار شد گفت:

سلام برویز جون. اون دختره که گفتم میخواست ماشینشو بیره ایران راننده بیدار کرد ؟ رفت ؟
نهمیدم برویز دوستش چه جواب داد

ولی شنیدم که او گفت:
یکی از رفقای همشهری خودمون بعد از ظهر اومده اینجا. از فرانکفورت اومده میخواست بره ایران . حاضره بدون اجرت اتومبیل اون دختره رو بیره . بسیار خوب. پس الان میایم.

گوشی را گذاشت و جعبه سیگارش را از روی میز برداشت و گفت:
بدو بریم . دختره همین امشب راه میفته . عجله داره . سه چهار روز معطله یکی رو بیدار کنه . این به آکازبونه.

خودش هم اطلاعات زیادی نداشت و آن دختر را نمی شناخت . نامش را نیز نمیدانست. بانا کسی نزد (برویز) رفتیم. او در ترکیه صراف آزاد اسرار بود. یک شغل پردرآمد اما پر دردسر و خطرناک. (برویز) را در آلمان دیده بودم و میشناختم. او گفت:
این دختره اسمش مینا است. به ماشین از آلمان خریده و راه افتاده . به دختر و پسر توریست فرانسوی ماشینشو تا اینجا آوردن . توی راه اونابا هم عشقیازی میکردن بیش بر خورده و بدش اومده. اینجا که رسیدن دعواشون شد. توریستهای فرانسوی هم قهر کردن و با توبوس رفتن ایران. این موند سرگردون . برادرش با من رفیقته. بن مراجعه کرد و به راننده خواست. یکی رو برایش پیدا کردم معامله شون نشد. سه چهار روز سرگردون موند .

سوار اتومبیل برویز شدیم و به هتل نزد (مینا) رفتیم . قبلا تلفن شده بودو انتظار ما می کشید . در سرسرای هتل برخورد کردیم و بهم معرفی شدیم. (مینا) دختر زیبایی بود. بیست و چهارین ساله نظر می رسید. آرایش دخترانه ای داشت. آرایشی که اگر غلیظتر میشد او را زشت میکرد . حتی میخواستیم بگوییم آنقدر پوستش لطیف بود که بدون توالف صد چندان زیباتر میشد . بینی رومی ، چشمهای درشت سیاه و خوش حالت ، لبهای خوش فرم ، قندی متوسط و نزدیک به بلند و اندامی موزون با پایهای کشیده. با من دست داد و تعارف کرد که بنشینیم. از من پرسید:

شما از آلمان میان ؟ اونجا چیکار میکردین ؟
توضیح دادم :

من چهار سال و نیم در آلمان بودم. درسم تمام شده بریم کردم ایران که به کاری بیدار کنم.
بسیار خوب. من میخوام همین امشب حرکت کنم.

من حاضریم . به ساک دارم اونم همراهه.
(برویز) و دوست من یک قهوه خوردند و خدا حافظی کردند و رفتند. دوستم چیزهایی برای خواهر و مادرش خریده بود که بن سیرد تادرتهران با آنها برسانم. من و مینا تنها ماندیم . سوئیچ اتومبیلش را بن داد و گفت:

بریم . اول شام میخوریم بعدم راه میافتیم . من چهارشنبه باید تهران

باشم.
پنج روز مونده . اما ایثالا پس فردا نهار توبریز میخوریم.
حساب هتل را پرداخت جامدانش را برداشت و خارج شدیم. اتومبیلش در پارکینگ هتل بود. ساک و جامداتمان را جابجا کردیم . من از اتومبیل باز دیدی بعمل آوردم. عیب و نقصی نداشت . باک را برآز بزین کردم و برای صرف شام رفتیم. ترکیه کبابی میزند که معروف است. شام کباب خوردیم . وقتی از خیابانهای شهر می گذشتم بی اختیار پرسیدم:

مینا خانم بتوداری ؟
نه . بتو میخوایم چکنیم .
بریم به پتو بخزیم . ممکنه توی راه از مضمون بنه.

با اگر اه این پیشنهاد را پذیرفت چون فکر میکردم به پتو احتیاجی نخواهیم یافت اما تجربه من بیش از او بود و میدانستم که در راه ممکن است بمانیم . من برای خودم یک پتوی مخملی بسیار قشنگ خریدم و گفتم:

من این پتو رو خریدم اگه لازم شد که چه بهتر اگر گرم احتیاجی بیش پیدا نکردیم خودش به سوغاتیه . چون بعد از چهار سال ونیم که دارم میرم ایران فقط به ساک محتوی شورت و زیر پیراهنی هم رفتم.

از مغازه جنب فروشگاه نیکو صدوق بیست و چهار تائی آبجوی قوطی ارمنی خریداری کردم و همانجا کنار خیابان دوتا را سوراخ کردم و سرکشیدم . او پرسید:

شما مشروب میخورین ؟ اونم اینهمه ؟
بله . هر کسی آلمان زندگی بکنه به آبجو معتاد میشه. بعلاوه از اینجا تا تهران چشم آدم بجاده خیره میمونه. بدون مشروب چطور میتونم اینهمه راهو برم ؟

بعد پرسیدم:
مگه شما مشروب نمیخورین ؟
می بینم سیگار که می کشین.
سیگار میکشم اما مشروب دوست ندارم. گاهی به گیلان خورده ام اما اصولا با مشروب مخالفم چون احساس آدمو تحریک میکنه. منم وقتی احساساتم تحریک بنه دختر بدای میشم.

خندیدم و گفتم:
باید اینو امتحان کنم .
سوار شدیم و حرکت کردیم. رادیوی ماشین در منطقه کوهستانی زاگروس هیچ فرستنده ای را نمیگرفت. میان من و او سکوتی افتاده بود. ساعت نزدیک نازده بود که چرت زدن او شروع شد. یکی دوبار چرت زد و سرش روی سینه افتاد . دفعه آخر گفتم:

اگه بخوای چرت بزنی منم معامله مون نمیشه ها . چرت زدن توهون و خواب رفتن من همون وسط دره معلق شدن همون. حواست جمع باشه.
آخه خواب میگیره. پس به حرفی بزنی . به چیزی بگو.

تنظیم از : منوچهر مطیعی

برسر دوراهی زندگی

من اصلا آدم کم حرفی هستم. خودت حرف بزنی.
من چیزی ندارم بگم .
پیشنهاد میکنم واسه اینکه نطقت گویا بنه به آبجو بخوری . یکی ام واسه من واز کنی.
بد پیشنهادی نیس.
کارتن قوطی های آبجوی صندلی عقب بود. دست دراز کرد و قوطی آبجو را برداشت و سوراخ کرد . یکی را بدست من داد و دیگری را خودش سرکشید. قوطی ها را از پنجره بدره پرتاب کردیم. بدرقه آبجو یک سیگار هم روشن کرد. دوسه دقیقه ای که گذشت گرم شد و بحرف افتاد و گفت:

این پدر سوخته ها خیال میکردن من کلفت پدرشونم.
از کی حرف میزنی.

از این دوتا توریست ها که با من بودن . با اونمو ولیس و اون قیافه راه افتاده بودن که دور دنیا رو بگردن . منو انداخته بودن عقب ماشین . اولاً ملاحظه نمیکردن که من توی اتومبیل هستم. هر کاری دلشون میخواست میکردن و هر حرفی که میزدند منم میفهمیدم.

هر یک یکی که بزبونشون میومد میزدند. خیلی حرکات زشت میکردن . ثانیا فکر نمیکردن که موقع اتومبیل روندن ممکنه حواسشون پرت بنه و بیفتیم توی دره. همونچور پشت رل هدیدرگویی بوسیدن . ماچ آر تیسیتی که به ربع طول میکشید. حساب کن تن من چندر میلرزید. من حرص میخوردم و میخواستم فریاد بکنم . بالاخره وقتی وارد ترکیه شدیم سروصدا راه افتاد و از شون خواستم منو به طرابوزان برسون و برن. اونجا لااقل برویز خاتون میشناختم.

خندیدم و گفتم:
این از حصادت بود یا راستی از بی تربیتی اونا عصبانی بشدی ؟
حصاد ؟ چرا خودی بکنم ؟
دناله این بحث را برها نکرده مانظور که خودش میگفت یک قوطی آبجو که در آلمان بجهای سیزده چهارده ساله میخورند احساسات او را تحریک کرده بود. سردرد دلش باز شد و گفت:

من با نامزدم رفته بودم فرانسه. خیال داشتم وقتی برگشتم ایران از دواج کنیم اما اونجا فهمیدیم که بدره هدیدرگه نمیخوریم و حالتی که مانست بهم داریم راست راستی عشق نیس. هوسه. این بود که از هم جدا شدیم . من رفتم آلمان و اونم رفت امریکا که هونجا بونه. شایدم درس بخونه . نمیدونم. من اصلا دختر بدبختی هستم. این دفعه دوم بود که بایکی نامزد شدم و فهمیدم دوستش ندارم و باهاش بهم زدم . اخلاق بد . کسی چه میدونه. شاید عقده روحی دارم. شاید بیمار روانی هستم.

هنگامیکه از گذشته اش حرف میزد بغض گلویش را گرفت . دست دراز کرد و یک قوطی آبجو دیگر برداشت و سرکشید. اثر آبجوی دوم شدیدتر بود و بگریه افتاد. من کسی رو دوست ندارم چون

حس میکنم که هیشکی منو دوست نداره. دختر گستاخی هستم. بی پروا و بی بندوبار هستم. مرده دخترانی مثل منو دوست ندارند. واسه زن گرفتن سراغ دخترای خجالتی میرن اما واسه عشق بازی، واسه هوسرونی میان دنبال ما . امثال من. پس این زندگی چه فایده ای داره ؟
هنگامیکه گریه میکرد . من سعی نکردم او را آرام کنم زیرا حدس میزدم گریه روحش را صفا میبخشد . حالا از کوهستان خارج شده بودیم و در فلات مرتفعی که جاده ای صاف و کم پیچ و خم داشت پیش میرفتیم . روشانی چند چراغ نشانه یک آبادی بچشم خورد. آنجا که رسیدیم مشاهده کردم (مینا) بخواب رفته . حیثیت آمد او را بیدار کنم در ضمن با آن وضع نمیتوانستم بدون خطر اتومبیل را برانسم زیرا بنا به عادت چرت می گرفت. آبجو هم چرت را شدید میکند . از جاده اصلی منحرف شدم و در جاده خاکی یعنی که بطرف آبادی میرفت . زیر درختان خزان زده بارگ کردم . (مینا) بیدار شو پرسید:
اینجا کجاس ؟
نمیدونم . به راه فرعی که میره به به آبادی . دوسه ساعت اینجا میمونی تا تو بخوایی . برو روی تشک عقب پتو رو بکش روت بخواب.
تو چیکار میکنی .
منم همینجا چرت میزنم .
سردت میشه .
هر وقت سردم شد مونتورو روشن میکنم و بخاری رو واز میکنم . تو بسرو بخواب .
بقست عقب رفت. کارت را جلو پایش گذاشت و پتو را روی سرکشید و خوانید . منم همانجا به دادم و تصادفا زود بخواب رفتم . نپساعت یا یکساعت بعد بیدار شدم در حالی که از شدت سرما میلرزدم . یخ کرده بودم باهاش کرخ شده بود . مونتور را روشن کردم اما زود بشیمان شدم و سوئیچ را بستم زیرا مونتور سرد بود . طول میکشید تا بخاری گرم شود . صدای مونتور (مینا) را بیدار کرد و یا قبلا بیدار بود. صدایش را شنیدم که گفت:
بیا عقب زیر پتوی من بخواب. به ساعت میخوایم و راه میفتیم .
نه . نپایم . تو بخواب . خیلی سرد نیس .
چرا . سردته . تعارف میکنی . وقتی من بیت میگم بیاتو حرفم داری ؟
مجددا گفتم :
آخه درست نیس که منو تو زیر یه پتو بخوایم .
آخه.....
تترس . هر دو تا مون عاقلیم. بیا . معطل نکن سرما خشک میشی ها . فکر میکنم حرف تودرست بود . اگه صبح راه میافتادیم مجبور نمیشدیم اینجوری بخوابیم. دیدگه کار از کار گذشته، بیا . تو اونور تشک قوز میکنی ، منم اینور، پتو بزرگه دوتا میمونو می پوشونه .

بقیه در صفحه ۳۳
صفحه ۳۵

هنر



بهار و ترانه‌ها ...

راست است. همه‌جا بهار است، اما تقمه‌ها و ترانه‌ها یکی نیست. هر گوشه، ترانه‌ی است و هر جا زمزمه سرودی و این حکایت از فراخانی جهان است و اینکه:

« یک نکته بیش نیست غم عشق و این عجب کز هر زبان که میشنوم تا مکرر است »

و ما ترانه بهار را از زبان شاعران دیارها و ملت‌های گونه‌گون برای شما ترجمه کرده‌ایم:

(پروپرتیوس) Propertius (شاعر لاتین)

سال نو در آستانه است

سال نو جهان را جانی تازه داد، زمستان رفته است روشی روز طولانی‌تر میشود و با دها آرامند نخستین ماه سال، در آستانه است و در اندیشه من، چه تلامها و جزوی میسراند بخاطر دخترکی زیبا.

اوجه ظریفانه جامه به تن میکند، خردمند است و بانومش از سوس وحشی و گل سرخ زیباتر است.

آنکه گلش تازه شکوفا شده است آن لحظه چه شگوهند است که لب من جاودانه بآب او بیبوند آه، ای سرخ گل‌ترین گل‌سرخ‌ها، در لانه‌های سال گذشته، پرنده‌ای بجای نمانده است.

همه چیزها جوان است - جوانه‌ها، برگ‌ها که برنوک خم‌شونده درختان میدرخشند حتی آشیانه‌ای که زیر پام است ... در لانه‌های سال گذشته، پرنده‌ای بجای نمانده است.

هزار دستان می‌سراید

هزار دستان می‌سراید از دوران شباب بهره برگیر زیرا که، دروغ، همیشه اردیبهشت نیست از بهار عشق و جوانی بهره‌ور شو و دیگر کارها را بفرشتای نیک‌وگذار زودباد. که زمان تو بیاموزد که در لانه سال گذشته، پرنده‌ای بجای نمانده است.

ای دوشیزه، که این شعر ساده‌رأمیخوانی از جوانی خوش بهره‌برگیر، که چندان دریا نیست از دوران شباب بهره برگیر زیرا که، دروغ، همیشه اردیبهشت نیست از بهار عشق و جوانی بهره‌ور شو و دیگر کارها را بفرشتای نیک‌وگذار زودباد. که زمان تو بیاموزد که در لانه سال گذشته، پرنده‌ای بجای نمانده است.

چشم‌ساران، همچنانکه از نزدیکترین گلبن‌ها

خیمه شب بازی

عروسکها، خصال بد آدمها را به مسخره میگردانند و خصوصیات پاك ما را تایید میگردانند.

خیمه شب بازی ریشه در زندگی کولیهای بیابانگرد دارد؟

میشوند. از پشت دیوار وارد صحنه کوچک شده و بازی را شروع میگردانند. لعبت باز که کارگردان اینگونه نمایشها بوده است بجای لعبت های خود، با صداهای زیر و بسیار تند حرف میزند و گفت‌وگوها را پیش میرده. با حالت های متفاوت صدا و حرکت، واقعه را شکل میداده است. «لعبت باز» در نمایش‌های عروسکی در حقیقت نقش کارگردان و هنرپیشه‌ها را یکجا داشته و در لحظه های متوالی و بی‌دری، کار حرکت و صدا را باهم انجام میداده است.

رشته‌ای نخ با انگشت‌های لعبت باز که پشت دیوار انتهایی صحنه پنهان بوده است پیوند داشته انگشت‌ها نخ‌ها و در نتیجه عروسکها را بر حرکت درمی‌آورده است. چگونگی پیدایش عروسکها در ایران به‌دستی روشن نیست. آیا شیون و فغان کنند عروسکها با رشته‌های نخ‌هدایت

ما لعنتکایم و فلک لعبت باز از روی حقیقتی، نه از روی مجاز بازیچه همی کنیم بر نطق وجود رفتیم به صدوق عدم بیک‌باز (خیام)

خیمه شب بازی، از دیر زمان در سرزمین ما، در شهرها و دهکده‌ها معمول بوده و طرفداران بسیار داشته است. در این نمایش‌ها که عروسک‌های رنگین، نقش آدم‌های بازی را داشته‌اند، داستان‌ها محدود بوده است و در مسیر داستان، عروسک‌ها حرکت‌های شاد و خنده‌آور و گاه رفتاری اندوهناک داشته‌اند.

عروسک‌ها را با پارچه‌های الوان میساخته‌اند و به‌هنگام ساختن، مفاصل را چنان برهم می‌نهادند که با نخیهای اتصال، عضوهای گوناگون قابلیت تحرک داشته باشند و بتوانند به حرکت درآیند، بنشینند، بلند شوند، خم شوند، برقصند و یا شیون و فغان کنند.

بقیه در صفحه ۸۵



فروردین ماه، به زبان پهلوی است، معنیش چنان باشد که این آن ماه است که آغاز رستن نبات در وی باشد ...

خیام (نوروزنامه)

شعرهای تازه

بهار و شاعران امروز

درخت

می‌گوید:

امسال امسال، در سکوت خزان نغمه هیزم‌شکن بگوش نیامد سایه تارک او به‌پیشه نیفتاد جاده نلر زید زیر هر قدم او

دست دعا خوان من بسوی بهار است پایم در گل نشسته تا سر زانو بر سرم انبوه ابرهای مسافر در جگرم داغ و روشنائی خورشید بر کمرم یادگار کهنه چاقو

در قفس سینه من است که مرغی هر شب، فریاد می‌کشد که: «تبر کو؟»

نادر نادریور

گل همیشه بهار

در این چین که زهر گوشه خار میروید گل امید من از هر کنار میروید دلا منال بشام سیاه کنز دم صبح سیده میدهد و گل ز خار میروید در انتظار تو ای نوبهار حسن هنوز ز باغ دیده گل انتظار میروید گل همیشه بهار ترا خزان مراد که گل‌بوی تو در هر بهار میروید باغ عشق مرا سبیل پریشانی ز تاب طره متکین یار میروید به سیر گلشن عمر نماند پای که داغ بجای لاله در این لاله‌زار میروید

مشفق گاشانی

رو به سوی آفتاب

همچو دانه‌های آفتاب صبح کز بلند جای کوه پختن میشود بروی جنگل بزرگ و تمام مرغهای جنگل بزرگ را در هوای دانه‌ها زلانه‌ها میکشد برون نگاه تو مرا ز مرغهای راز میکند تویی.

همچو گریه‌ای پناه آورده‌گرد من میختری و چون بلنگ عی‌تشی عاقبت برابرم و مرا نگاه سخت سهمنانک تو رام می‌کند خواب میکند کم‌کمک بسوی داغگاه مهرمیرد

همچو موجهای تشنه خو که میدوند ربوبی آفتاب پای در نشیب درغوبیهای سرخ و خالی و خفه دل‌نگرمی نوازش نگاههای خسته تو میدهم سرساحل قومیتهم ای کرانه عظیم دوست داشتن ای زمین گرمسیر

سیاوش کسرائی

دیر آمدی، اگرچه بهار آمدت و گل دیر آمدی که رفت بهار جوانیم پیش از تو آن پرنده سرمست خوش‌رود پرواز کرد از قفس زندگانیتم

دیر آمدی اگرچه عروسان باغ را تور سبید بر سر و بیکر کشیده‌اند پرباغ و دشت از بی آذین جشن عشق دیبای سبز پرتروزور کشیده‌اند

دیر آمدی که گلشن روی خزان زده چون باغ گل دوباره شکوفا نمیشود چهری که خست بنجه بیرجم روزگار هرنوبهار، چین و خطش وانمیشود

یکچند پیش از آن که تو از ره فراری آینه از تلافی من پرتساره بود بر بیکرم شراره الماس چشم‌خاق چون تاج و سینه ریز و کمر بندوباره بود عمری درون آینه ماندم بانتظار چون زرگی که چشم بدو زد برآید آن تاچین برآب آینه پیدا شد و شکست تصویر من، بکام دل سنگ آسمان

بر من نگاه کن که چادر آمدی، چادری! دیگر تنی شکسته و جانی فرده‌ام دیر آمدی، اگرچه همه لحظه‌های عمر در انتظار این دم شیرین شرده‌ام پروین بامداد

«عید»

بهار سبز آمده و کودکان شاد روستا درون جامه‌های سرخ و دستهای پر حنا هزار سال میشود که مانده‌اند بروی خاک این زمین بانتظار تخم مرغ رنگ‌رنگ

و سبزه‌های سال نو کنار قاب آینه در آرزوی رویش جوانه‌ای و در خیال سبز خاک نرم و خوب بجای ظرف آهنین همیشه غصه خورده‌اند

و اجتماع قاپ بازها میان کوجه‌های دور تمام جان خویش را بدست قاپ میدهند و دختری نحیف و زرد تمام نقد خویش را برای جیب پو ز تخمه میدهد

میان روستای دور فضا چنان میان آهن سکوت محکم است که گوئی سکوت را درون صندوق خدا گرو نگاهداشته‌اند.

نوشی

حرف از بهار بود

من باریدن نجیب باران را باروش ملج گیاهان و یادگار حرف زمستان در بندهای سبز سر انگشتم تا ساحل بیابان راندم

در ساحل بیابان از کشتزار ذهنم حرفی بود حرف از محبت بود و رویش حرف از تکان نرم شب بود در بستر نجیب باران

من از احتمال فتح درختان فهمیدم که در دهان نرم برگان حرف از بهار بود از رویش نجیب گیاهان

فریدون گیلانی

ترجمه شعر به شعر

ویلیام باتلر ییتز W.B. yeats شاعر و درام نویس بزرگ ایرلندی اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ است. شاعریت عارف که جهان را پدید می‌سازد سرشار از محبت می‌بیند (سال ۱۸۶۵ - ۱۹۳۹)

دیدار در باغ

در آن باغ دیدار کردیم، آن مهربان بدان‌بای بر فین‌زیا، از آن باغ بگفت مرا گفت گامان بگیر عشق را (چنان‌برگشا بردرخان - که آسان پرویند)

من اما جوان بودم و ساده دل و همراهی، باو، نبودم سدری!

میان یکی کشتزار در آغوش رود

من و عشق من، باز دیدار کردیم مرا گفت گامان آسوده بگذار این زندگی را (چنان‌سبزه‌ها بر زمین - که آسان بر آید) من اما جوان بودم و ساده دل و اکنون غمین و ملول و پشیمان سرنگ فراوان، به چشمان من اندر است

(هنری لانگفلو)

H. Longfellow (امریکا)

آواز پرنده بهار ...

خورشید درختان است و هوا پاک شفاف پرستوهای تیز پرواز، اوج میگیرند و واز شاخسار تارون تاور، آواز پرنده آبی را میشوند که آمدن بهار را مژده میدهد

رود نیلگون خم اندر خم، چنان روانست که گویی راهی با آسمان میجوید آنجا، در انتظار وزش باد مغرب ابرهای ترسان لنگر انداخته‌اند

همه چیزها جوان است - جوانه‌ها، برگ‌ها که برنوک خم‌شونده درختان میدرخشند حتی آشیانه‌ای که زیر پام است ... در لانه‌های سال گذشته، پرنده‌ای بجای نمانده است.

همه چیز غرق جوانی و عشق است واز آسمان ملایم و آرام فراز سرخویش لطافت جاری شب را در پی باند

ای دوشیزه، که این شعر ساده‌رأمیخوانی از جوانی خوش بهره‌برگیر، که چندان دریا نیست از دوران شباب بهره برگیر زیرا که، دروغ، همیشه اردیبهشت نیست از بهار عشق و جوانی بهره‌ور شو و دیگر کارها را بفرشتای نیک‌وگذار زودباد. که زمان تو بیاموزد که در لانه سال گذشته، پرنده‌ای بجای نمانده است.

شوهرم، جاسوس قرن!

PHILBY

خاطرات زنی که ۸ سال همسر زبردست‌ترین جاسوس قرن بیستم بوده، اما از این راز ذره‌ای خبر نداشته است!

خلاصه شماره های گذشته :

زن و شوهری را برای شام به یک مجلس دعوت کرده‌اند. شوهر «کیب» فیلی است که بظاهر خبرنگار مجلات انگلیسی است در بیروت، ولی در حقیقت بزرگترین جاسوس شوروی است در دنیای غرب. زن، «النتور» نام دارد و آمریکائی است و سوسن زن «کیب فیلی» است او از چهار سال پیش با فیلی ازدواج کرده و بیچ‌وجه از فعالیت‌های جاسوسی شوهرش خبر ندارد. فیلی در اکتبر ۱۹۶۳ - «النتور» چندین ساعت منتظر شوهرش ماند، ولی فیلی به مجلس مهمانی نماند. او به شوروی گریخت. النتور، زن این بزرگترین جاسوس قرن، داستان زندگی خود و شوهرش، و نیز زندگی اسرارآمیز کیب - فیلی را برای شما تعریف میکند. از شماه پیش تا امروز، شرح زندگی شگفت‌انگیز کیب فیلی داغترین سوژه مطبوعات جهان است، و شما در تهران و شیراز و اصفهان ورشت و آبادان و ... این سرگذشت عجیب و حیرت‌انگیز را هزمان با نیویورکی‌ها و پاریسی‌ها و لندن‌ها میخوانید.

آنچه از متر «ایگرگ» و مستر «ولف» درباره زندگی پنهانی و اسرار آمیز شوهرم کیب شنیده بودم، چنان بار سنگینی بر روی قلب و وجدانم بود که خوب میدانستم باین‌زودیا نخواهم توانست آرامش روحی پیدا کنم. با اینهمه متر «ایگرگ» و رئیس مستقیم او «ولف» در تلاش خود برای ترساندن من یا شکست رو بر بردند: توضیحات باور نکردنی آنان درباره فعالیت‌های جاسوسی شوهرم نه تنها مرا از سفر بسکو منصرف نکرد، بلکه حالا این سفر برایم وسوسه‌ای شده بود. دلم میخواست بهتر تریبی که باشد، حتی یکبار کیب را ببینم و از زریان خود او حقیقت ماجرای زندگیش را بشنوم. به متر «ایگرگ» گفتم:

«حتی اگر قرار باشد همه حرف‌های شمارا درباره کیب باور کنم، دست کم این معیارانمی‌توانم که اگر شما آنطور که می‌گویید باسرا زندگی کیب بی برده بودید، چطور گذاشتید که او ناگهان بسکو فرار کند؟ مگر خودتان نمی‌گویید که شما و تیم ورزشی و انتلیجنت سرویس از کیب اعتراف گرفتند که

کافی مراتحت تاثیر سخنان خود قرار داده و ترسانده است، بعد از مدتی سکوت وارد صحبت شد و پرسید:

«خوب خانم فیلی! حال چطوریه؟

آیا باز هم می‌خواهید بسکو بروید؟

«بله مستر ولف! من بهر صورتی که باشد بسکو خواهم رفت، حتی اگر مجبور باشم که از انگلستان فرار کنم!»

مستر ولف باصباتت از روی صندلی خود برخاست و گفت:

«در اینصورت شاید جانتان را برسر اینکار بگذارید... اینرا فراموش نکنید خانم فیلی! ...»

از رستوران که بیرون آمدم بلافاصله بفروشگاه «هارودز» رفتم و برای خودم چند پیراهن و بلور و چکمه گرم خریدم. برای کیب هم دستگهائی از پوست خز خریدم و دست کم بیست تا دستمال و پوخته، چونکه او از دستمالهای زیبای مردانه خیلی خوش می‌آید ...

در فرودگاه مردی منتظرم بود!

ساعت ده طوق قرار می‌گذاشتم که باکسول شوروی در لندن داشتم، بخانه آمدم. دست پنج دقیقه از ساعت ده میگذشت که تلفن زنگ زد. از کسولگری شوروی کسی می‌گفت:

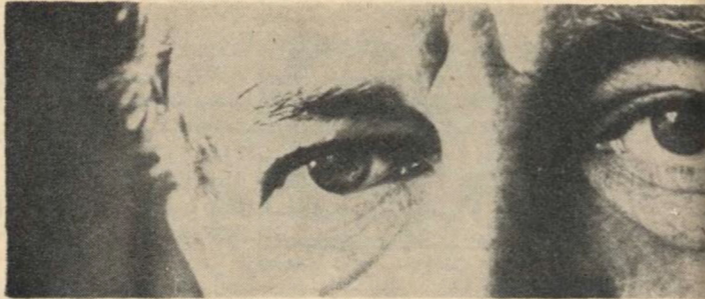
«فردا ساعت ۱۱ در سالن فرودگاه باشید. همه تشریفات سفر شما انجام گرفته است. ساعت ۱۱ فراموش نکنید!

فرای آن روز ساعت یازده وارد سالن فرودگاه لندن شدم. چند آنها و بارونینزایدی با خود داشتم بیچوجه باور نمی‌کردم که خواهم توانست بدین‌سادگی بسکو بروم. پنج دقیقه مزه تلخ‌ترین انتظارها را چشیدم، و در این مدت هر بار که کسی از کنار من میگذشت بی اختیار می‌لرزیدم. در این لحظه بود که دیدم مردی بلند اندام و بسیار خوش‌قیافه در اطراف من قدم می‌زد و با حالتی ناراحت و هیجان زده، مدام اطراف خود را می‌نگرد. مطمئن بودم که او یک روس است. پیش رفتم و با دست بر شانه‌اش زدم و گفتم:

«شما دنبال من می‌گردید؟

«آه، شما خانم فیلی هستید؟ از آشنائی‌تان خوشوقتیم. چندانها و باسپورتان آماده‌است؟»

بارونیهام را باو نشان دادم، و بعد در درون هواپیما وقتی بلیطم را نگاه کردم، دریافتم که روسها ۳۵ لیره از بابت اضافه‌بار های من پرداخته‌اند.



KIM

روزنامه را بستم و بفکر فرورفتم: «قدرت واقعی در شناختن است!» با خود می‌اندیشیدم که در این لحظه‌ای که من آنچه خشک میخورم، هزاران مردوزن در سراسر جهان با جان خود بازی میکنند تا «قدرت واقعی رقیب و حریف» را بشناسند، ولی بسیاری از این مردان و زنان نترس و بی‌پاک، هم در آمریکا و هم در شوروی، تا آخر عمر ناشناخته باقی میمانند، حتی برای نشان! مرد روس گویا به تاثر و تأسف من بی‌برد و بالبخندی زیرکانه گفت:

«خیال میکنم در هواپیماها نباشید، زن و بچه‌های منم با هواپیماها بشما بسکو میروند. زن من انگلیسی را خوب میدانم، ولی بهتر است با او از اشعار شکسپیر و بارون حرف بزنید، چونکه از جاسوسی و داستان‌های جاسوسان خوشش نمی‌آید! ...»

سرانجام لحظه عزیمت فرار رسید... مرد روس دست مراد دست خود گرفت و با هم بسوی هواپیمای جت «آزوفلوت» راه افتادیم. خود او هم همراه من بیدرون هواپیما آمد و مرا در یکی از صندلیهای درجه اول جای داد و بعد با من دست داد و گفت:

«امیدوارم سفر خوبی در پیش داشته باشید. سلامها هم بستر کیب فیلی برسانید. او یکی از سه چهارمردی است که من با آنها احترام میگذارم! ...»

موتورهای جت داشتند می‌غردند که مرد روس دوباره از اتاق خلبان بیرون آمد و از من پرسید: «راستی با هایتان سرد نیست؟ می‌خواهید یک پتو برایتان بیاورم؟»

تشکر کردم و مرد روس خداحافظی کرد و از هواپیما پیاده شد. هنگامی که هنوز از آسمان لندن دور نشده بودیم، زن زیبای بلوندی بین ترک شد و گفت:

«شوهرش خیلی سفارش شمارا بمن کرده است. امیدوارم پاک و یسکی موافق باشید خانم فیلی!» این زن همسر همان مرد روس بود که هنوز هم اسمش را نمی‌دانم. در تمام طول سفر، او درست مثل یک فرشته‌نگهبان از من مواظبت میکرد. در دلم نسبت باو هم احساس ترحم میکردم، چون تقریباً مطمئن بودم که او هم از فعالیت‌های جاسوسی شوهرش خبری ندارد، اما من در جاسوس بودن شوهرش شک نمی‌کنم.

سرانجام کیب را دیدم!

آخرین ساعت پرواز را می‌گذرانیدم.

بقیه در صفحه ۲۶

اختصاصی برای زن روز!



جالبترین سوژه روز دنیا که مردم اروپا و امریکارا بخود جلب کرده‌است!

سرگرمی و شرط بندی برای تعطیلات نوروزی

این روزها برای دیدن بازی دوردور هم جمع میشوید و حتما سرگرمی لازم دارید، پس چه بهتر که روی این یازده معمای کوچک و ساده با هم یا حتی بقول ملا با خودتان شرط ببندید و ببینید آیا میتونید جواب این معماها و سرگرمی‌ها را پیدا کنید؟

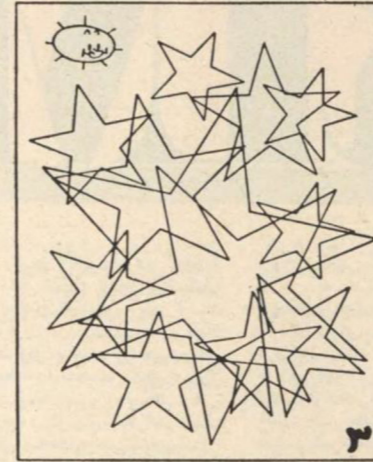
بنظر ما یقینا از عهده بر می آید، چونکه هیچکدام مشکل نیست، فقط قدری تهرکز حواس و فکر کردن لازم دارد و تازه اگر نتوانستید جواب آنها را پیدا کنید، در صفحه ۸۵ حل هر یازده معما درج شده است.

۵	۶	۷
۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳

آیا میتونید این اعداد را طوری در توی خانه‌های مربع قرار دهید که از هر طرف که بشماریم مجموع اعداد سه خانه ۳۷ باشد؟

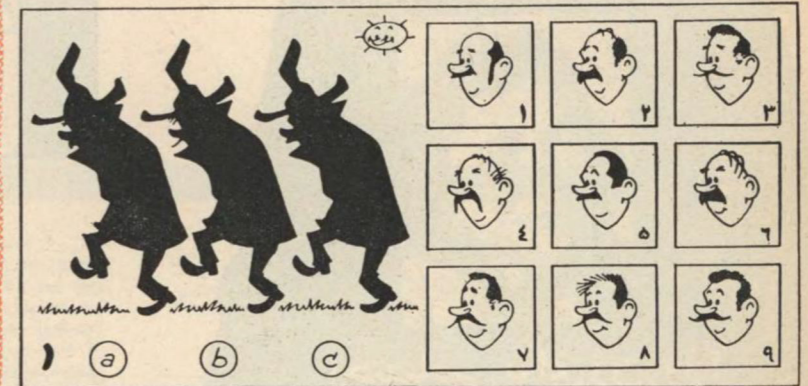


آیا میتونید این چهار تصویر کوچک را برید و آنها را طوری کنار یکدیگر قرار دهید که یکبار یک مربع و یکبار یک مثلث بوجود بیاید؟



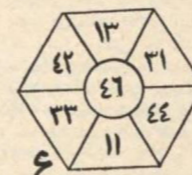
چند ستاره؟

خیال میکنید در این تصویر چقدر ستاره وجود دارد؟ میتونید دقیقا تعداد ستاره‌ها را بشمارید؟



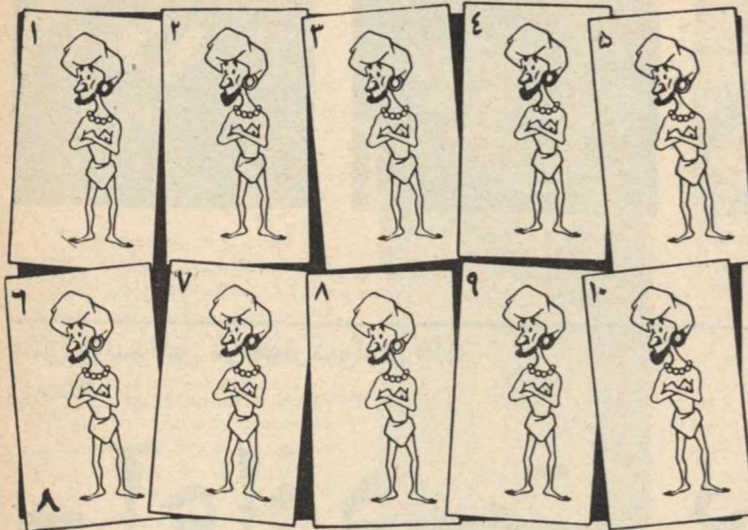
سه دزد و کارآگاه

کارآگاه شهربانی دیشب شیخ سه دزد را که فرار میکردند در کوچه‌ای دید. اون توانست این دزدها را بشناسد، ولی در آرشینو خودش به عکس از دزدان سابقه را پیدا کرد که شبیه شیخ آن سه نفر بودند. کارآگاه بالاخره توانست با مقایسه عکس و سه شیخ، سه دزد را بشناسد. شما هم میتونید بگوئید که سه شیخ کدامیک از سه عکس دزدها تعلق دارد؟



تیراندازان ماهر

چند تیرانداز ماهر این شکل را هدف خود قرار داده‌اند و قرار شده است که هر کس گلوله را به بیرنگ از خانه‌ها کسب‌زد، باندازه عددی که روی آن خانه نوشته شده امتیاز بچساب او منظور کنند. شرط دیگر اینست که هر کس صد امتیاز (نه بیشتر و نه کمتر) بدست آورد برنده است. یکی از تیراندازان موفق شد طوری خانه‌ها را انتخاب کند که درست صد امتیاز بدست آورد. میتونید بگوئید او چند تیر زد و کدام خانه‌ها را نشانه گرفت؟



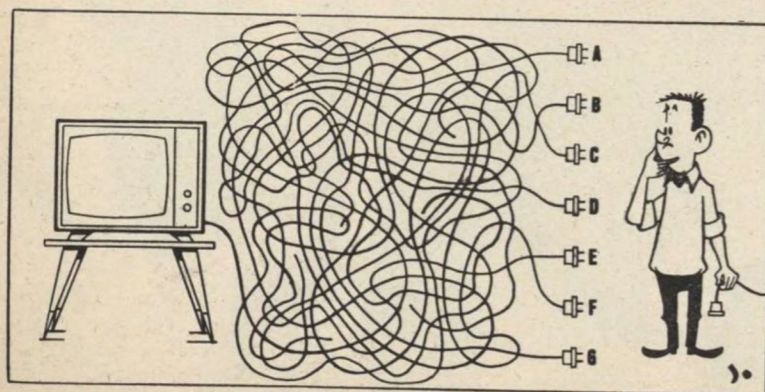
مرتااضها

در نگاه اول بنظر می‌آید که این ده مرتاض هندی همه شان یکی هستند، ولی در حقیقت فقط دو تصویر کاملا باهم شباهت دارند. کدامها؟

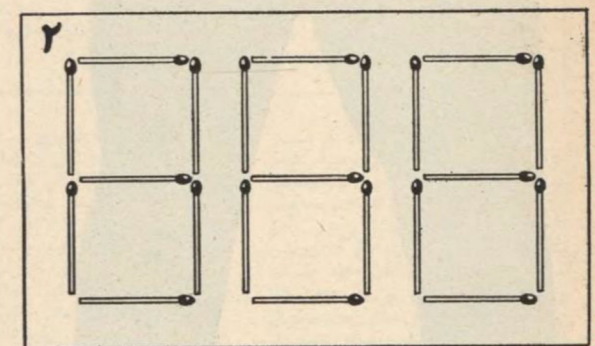


مردی از عصر حجر

این تصویر مردی از عصر حجر را نشان میدهد، ولی نقاش که همیشه در درس تاریخ صفر می‌گرفته، در ترسیم این تصویر دچار اشتباهاتی شده است که باوض زندگی در عصر حجر جور در نمی‌آید. اشتباهات او مجموعا هفت تا است. میتونید آنها را پیدا کنید؟



تلویزیون برنامه بسیار جالبی دارد، و این آقا فقط باید سیم تلویزیون را به برق وصل کند تا تلویزیون روشن بشود، ولی متاسفانه چندین سیم باهم قاطی شده‌اند. میتونید بگوئید کدام پریز را باید بپرق وصل کند تا تلویزیون روشن بشود؟



کدام کشور است؟

اگر از این چوب کبریت‌ها پنج تا بردارید، نام لاتین اختصاری یک کشور بزرگ را بدست می‌آورید. کدام چوب کبریت‌ها را باید برداشت و نام آن کشور چیست؟



تفتیش جیب بغل شوهر واسولا
سوء ظن داشتن کاری‌ترین سم است برای
يك زندگي . از آن بهره‌بريد .
میکخواهند از شر تنها ماندن با همسرشان
خلاص شوند . اگر شما هم جزو ایندسته
هستید زود درصدد علاج کار برآئید.

کسانی بقمار پناه میبرند که
میکخواهند از شر تنها ماندن با همسرشان
خلاص شوند . اگر شما هم جزو ایندسته
هستید زود درصدد علاج کار برآئید.

اگر بهسران وعده‌ای داده‌اید
درست سروعه حاضر شوید . منتظر
گذاشتن زن دلیل بی‌علاقگی به‌اوست .
سعی کنید سروق حاضر شوید
همین وقت ناشناسی جزئی، ریشه‌ی برای
نارضایتی در قلب طرف می‌دواند .

عشق و توافق در چهار دیواری خانه

يك مقاله خواندنی بقلم يك جامعه‌شناس

آه از دست زنم!

آه از دست شوهرم!

خانم ، آقا اگر ((آه‌تان)) درآمده در آستانه سال نو حتما این مقاله جالب و آموزنده را بخوانید که آخرین نسخه علاج برای رفع ناسازگاریهای زناشویی است .

بلای جان سعادت زناشویی

این هفت تاست ..



که موکلین من بودند، براینان تعریف کنم:
شوهر، کارمندی بود عالی‌رتبه و زن
يك بیمار‌صعی بنام معنی . شوهر بی‌هیج—
وجه بازن حرفی نمیزد، زیرا معمولی‌ترین
حرفهایشان محال بود به بگوومگو و دعوا
نینجامد . اوایل مرد جز باختصار آنچه‌در
باره حواج ضروری‌اش سخنی نمیگفت، اما
بزودی همین رابطه ست را هم گسـت .
تخته سیاهی در راهرو خانه آویخت و
هرچه را که درانتای روز احتیاج داشت ،
صبح قبل از بارداره رفتن با کج روی این
تخته سیاه می‌نوشت . مثلا اینطور : « مریم
خانم— فردا صبح ساعت هشت صبحانه را
حاضر کنید . ساعت ۱۱ الی ۱۲ می‌توانید
برای خرید از خانه خارج شوید. پیراهن
نایلون من دیروز دکمه‌اش ندوخته بود .
لنگه جوراب آبی رنگم راه‌رچه گشتم‌ید
نگردم. امیدوارم غذای امروز مثل‌ناهار
دیروز سوخته نباشد. خواهش میکنم بیش
از این جیبهای مرا تفتیش نکنید...» و
غیره . زن مدتی این وضع رانجمل کرد.
اما دوهفته بعد شوهر وقتی صبح از خواب
برخاست تابلو سیاهی کنار تابلو سیاه
خوش آویخته دید. روی تابلو نوشته‌شده
بود «فتولی موقوف، دستورات بیجاکنار.
شاید خیال میکسی عوض اینکه زن گرفته
باشی کلفت استخدام کرده‌ای . از امروز
بعوض اینکه وقت را صرف نوشتن این
دستورات بکنی بهتر است در خانه بمانی
و همه خورده فرمایشات را خودت انجام
دهی . امضاء — مریم» .

حالا شما بگوئید بینم آیا اسم این
زندگی را زندگی ناخوش نباید گذاشت؟
بنظر من همه هنزستی ها کم و بیش
دستخوش بیماری هستند ، اما این بیماریها
تابصورت حاد درنیامده‌اند قابل علاجند .
دکتر لئونارد هسینگر متخصص در
راهنمائی برای رفع اشکالات خانوادگی
عقیده دارد :

«ازهرینج ازدواج یکی خوب است.
یکی بد . سه نای دیگر نه خوبند نه بد ،
بلکه ولرم هستند . خوب‌ها و بد‌ها را خوب
میتوان از هم تمیز داد . اگر روز جمعه
بگردش رفتید وزن شوهری را با یک‌متر
فاصله از هم دیدید بدانید هنزستی آنها
مراحل بحرانی رامیگذرانند . اگر
دیدید چون دواسب یک درشکه بسته
شده دوشادوش هم راه میروند به سعادت
آنها حسرت بخورید .»

موسسات آمارگیری بدبختانه هرگز
درصد آمار برداری از (زندگی ناخوش)
برنمی‌آیند . کلیه تلاش آنها صرف ثبت
آمار مرگ‌ها باطلاق‌ها میشود. طبق همین
آمارها بطور متوسط دردنيا ۶۳ درصد
از زندگی‌های زناشویی تا مرگ یکی از
طرفین دوام می‌آورد . از این میان ۸۵ درصد
شانس دارند (جشن ترقه) یا جشن یستو
پنجمین سال ازدواج خود را ببینند ،
ولی تعداد کسانیکه تا (جشن طلا) یعنی

دنباله : ایکاش زنده نمائی بقیه از صفحه ۲۵

بازهم اصرار کرد. بالاخره بقمست
عقب رفتم و گوشه اتومبیل زیرینو کر کردم.
در تاریکی بی آنکه یکدیگر را ببینیم حرف
میزدیم . عطر گیسوی او ویونی که همه‌زنها،
باکمی شدت وضع دارند ویونی دلپذیری
است زیرینو پیچیده بود و مشام مرا
نوازش میکرد . به آخرین جمله‌اش پاسخ
ندادم که گفت و گو کوتاه شود بخوابد .
او گفت :

— چرا جواب نمیدی ؟ مثلا خوابت
برده .
باز حرفی نزدم . خودش را بطرف
من کشید ، چرخ‌چی خورد و سرش را روی
زانوی من گذاشت.
گفتم :
— این چه جور خوابیدنه، اینطور
نه تومیتونی بخوابی نه من .
خودم را عقب کشیدم و اضافه‌کردم:
— بین مینا، همه‌اش چهار پنج‌ساعته
که من و تو باهم آشنا شدیم. الان تو
دو تا قوطی آبجو خوردی احساساتی شدی
اما صبح که بشه پشیمون میشی و هر دو تا مومن
از هدیگه خجالت میکشیم .
خنله بلندی کرد و گفت:
— آخی ، بپریم. چه پسر خجالتی
خوبیه. ترس من پشیمون نمیشم.
و این بار با فشار سرم را پائین کشید .
کدام جوانی است که در موقعیت من قرار
بگیرد و خویشن دار باشد.
من و او از عقل تهی‌شدیم و اتومبیل
در بسته ، آن گوشه پرت افتاده دنیا از گناه
پُر شد. لبریز شد.
با اینکه جای ما روی تشک عقب
تنگ بود تا صبح همانجا زیر همان پتوی
مخملی خوابیدیم و چنان میانگاشتم که
در بهترین هتلهای دنیا روی تشکی از پر قو
آرمیده‌ایم . سرش همچنان روی سینه من
قرار داشت . گیسویش پریشان شده و چندان
تار موی سرش در دهان من فرو رفته بود که
سینه‌ام دید و نیم بیدار شدم . تکان که
خوردم و نیز دیدگانش را گشود ،
لبخندی زدو مرا بوسید و خواب‌آلوده
گفت:

— دیدی. صبح هم که شد و من....
— خوب، پاتو راه بیفتیم.
— دل من داره از گشنگی قارو قور
میکنه .
— به جانی صبحونه میخوریم. پاتو.
هوا گرگ و میش شده بود. چه‌منظره
بدیعی. فجر بیک تابلوی بی نظیر نقاشی
میماست که از زیر دست هنرمندترین هنرمندان
جهان بیرون آمده بود. خدای هنر و
خدای خالق هنرمند . دلم میخواست تا
طلوع آفتاب بنشینم و دنیای اطراف خودم
را تماشا کنم . باور ندارم که تماشای دمیدن
سینه‌امدانی در هیچ جای دنیا قشنگ‌تر از
جانی که ما بودیم باشد. جانی که نفهمیدیم
کجاست و چه نام دارد. فقط میدانم درخاک
ترکیه بود و بازمیدانم که در آن نقطه
بین من و (مینا) بی آنکه خود بخواهم
خودم بدانیم و قبلا اندیشه آن را کرده
باشیم ماجرائی اتفاق افتاده که اگر چه
نخست‌آسان مینمود ولی مقدمه‌ای بود در یک
طوفان مهیب و خانمان برانداز .

اکنون که تنها نشسته‌ام و این‌نامعرا
برای شما مینویسم از خود سؤال میکنم
که آیا ذکر این مقدمه ضروری بود یا نه؟
میتوانستم در چند جمله کوتاه برای شما
بنویسم که من و دختری بنام مینا در ترکیه
باهم آشنا شدیم و در راه میان ما رابطه‌ای
بوجود آمد و بعد کاریکجا کشید . اما نه
حیف بود از این قصه آسان بگذرم و سخن
را کوتاه کنم. مخصوصا بتفصیل نوشتن تا
شما بدانید وقتی من و او بهم رسیدیم
کتنیم . نعتدی نپذیرفتیم و بیمانی نیستیم .
قصدمان این بود که چون بتهران
رسیدیم هر یک راه خویش را بگیریم و
برویم . او بسوی من بجائی دیگر، اما
سروش نقش دیگری پدید آورد که در
آئینه تصویر ما نمی‌گنجید. نقشی بزرگ ،
بدیع و عجیب.
راهی را که میبایست چهل و هشت
ساعته طی کنیم یک هفته میسودیم.
هشت روز بعد به تبریز رسیدیم .
غروب آفتاب بود. خسته بودیم . هشت شب
جای راحت نتوانیدیم بودیم. وارد شهر که
شدیم پرسیدم :
— بریم تهران یا بوئیم .
سرش را نزدیک گوش من آورد و با
صدائی که بنحوا شباهت داشت متقابلا پرسید:
— تهران کی منتظر ته ؟
— هیشکی . اصلا خبر ندادم که
میخوام بیام . قدمم این بود که از تبریز
تلفن کنم بخونه .
تورو شناسم . تهران آخرین منزل سفرمونه.
نمیخوام باین زودی از هدیگه جدا بشیم .
رفتمیم هتل مثل زن و شوهر اطباق
گرفتمیم . حمام کردیم . من سروصورتی صفا
ندادم وزیر لباسی را که به تنم پیچیده بود
دور انداختم . شام را در اتاق خودمان
خوردیم با مشروب فراوان و سپس عاشقانه
بخواب رفتیم.
نیمه شب مثل کسی که درباغ و در
هوا ی آزاد خفته باشد و قطره های باران
روی صورتش بچکد بیدار شدم. یک قطره
آب روی گونه‌ام افتاد. قطره‌ای آب گرم.
چشم گشودم. در روشنائی ضعیف چراغ
خواب اورادیدم که روی یکدست تکیه
داده و بالای سرم نشسته و گریه میکند. لبها
رایهم میفشرد که صدائی از گلویش خارج
نشود اما چهره‌اش از اشک خیس بود و
دیدگانش قرمز و متورم. خیلی گریه کرده‌بود.
از آن هزاران روی صورت من افتاد و
بیدارم کرد . ترسیدم . در بستر نشستم
و او را بغل زدم و گفتم :

— میناجون . چرا گریه میکنی ؟
سرش را روی سینه‌ام گذاشت و مانند
کودکی که پناه گرفته باشد گریه های
راسر داد و گفت :
— دوست دارم . خیلی دوست‌دارم.
میترسیم ترا از دست بدم. میدونم تو مال
من نمیشی . نمیخوام برات تکلیفی ایجاد
کنم و ایه همینه که دلم بسوزه من دختری
نیستم که لیاقت تورو داشته باشم . حقی
داری درباره من بدقتاوت کنی . آخه به
دختری که توی یابون و خودشو با مبل و
رغبت به به مرد غریبه ، به به مردی که
چهار پنج ساعت پیش باهاش آشنا شده
تسلیم بکنه معلومه چه دختریه .
اورا بوسیدم و گفتم :
— این فکر آیه ؟ من که حرفی
نزدم . من درباره تو قضاوت بدنکردم .
با گریه و لحنی اعتراض آمیز گفت :

— آخه . چرا مقصودهو نمیشهی ؟
اگه عاشقت نشده بودم تهران که میرسیدیم
بارضایت ازت خداحافظی میکردم اما حالا،
نمیدونی بمن چی میگذره. اصلا دلم
میخواد تهران زلزله بیاد و خراب بشه و
ماهیچوقت به به شهری باسم تهران نرسیم.
دلم میخواد راه تبریز به تهران تا ابدیت
طولانی بشه .

آنقدر زیر گوشش زغزغه کردم تا
آرام گرفت و باصورت اشک‌آلود و گلوی
بغض گرفته خندید. غلغلکش دادم تا صدای
خنده‌اش بلندتر شد و روی تخت افتاد و
آنگاه ساعتی با موهایش بازی کردم و چنگ
لای گیسوانش فروردم تا بخواب رفت .
من برای رسیدن بتهران تعجیلی
نداشتم اما او که میخواست چهارشنبه در تهران
باشد همه چیز را فراموش کرد. دنیا را ،
خانه‌اش را ، پدر و مادرش ، و انتظار آنها
را و نوشی آنها را و چشم براه ماندن
آنها را . باصرار من بخانه پدرش تلفن
کرد و اطلاع داد که در تبریز میماند و هیچ
معلوم نیست کی حرکت کند و باین ترتیب
من و او ، من و مینا ، چهل و هفت روز در
تبریز و در همان هتل و در همان اتاق ماندیم .
آنجا بود که او اطلاع داد باردار است .
گمان میبرد من ناراحت میشوم. متوش
میشوم و از او میخواهم تا بچه را سقط
کند و چقدر حیرت کرد وقتی که دید
گفتم:

— چه خبر خوبی بهم دادی . باید
دهنتو از مروارید پرکنم . منم دوست
دارم. زن و شوهر میشیم. نگران نباش.
بابانکه از همان یکی دو هفته اول
دوستش داشتم و عاشقت شده بودم هنوز
جمله «دوست دارم» را از زبان من نشنیده
بود. بنشین این جمله گوئی برادر آورد .
بگردن من آویخت و از شوق بسیار گریست.
پس از چهل و هفت روز عازم تهران
شدیم . او بخانه خودشان رفت و منم بخانه
خودم اما همان یکشب را نیز طاقت دوری
نداشتمیم . از ساعت نه شب تا ساعت چهار
صبح او ده بار تلفن زد و وشش بار مرا از
خواب بیدار کرد .
وضع و موقعیت خانوادگی مینا بسیار
خوب بود. من با او قابل مقایسه نبودم و
دور از این مقدمه اگر بخواستگارش
میفرستادم پدر و مادرش بمن میخندیدند و
فرستادگان مرا از خانه بیرون میکردند ،
ولی وقتی دیدند که دخترشان از من باردار
است و یکدیگر را با آن شدت دوست داریم
موافقت کردند و ما زن و شوهر شدیم ، در
حالی‌که او چهارماهه باردار بود .

بزودی من در يك كارخانه بزرگ
تولیدی شغل آبرومندی بدست آوردم و
بکار و فعالیت پرداختم . دیگر قسادر نیستم
بنویسم و بگویم و توصیف کنم که چقدر
خوشبخت بودیم و تا چه عمقی در اقیانوس
بی پایان سعادت غوطه میخوردیم. روز بروز
کار من بهتر و بهتر میشد و موفق بقله موفقیت
رسیدم که صاحبان سهام کارخانه برای اینکه
مرا برای خود نگهدارند بیست و پنج
سهیم از هزار سهم خویش را بمن فروختند.
نیمی از بهای سهام را بخشیدند و نیم دیگر را
گرفتند . من پول کافی نداشتم . صد هزار
تومان پدر (مینا) بمن قرض داد که البته
سال بعد دین خویش را ادا کردم . از محل
سود سهام خودم. سهامی که وقتی خریدم
بیست برابر بهای اولیه قیمت داشت و آنها
بارزش اسمی بمن واگذار کردند ، آنهم
نصف پول گرفتند . در حقیقت من با
دوست هزار تومان صاحب چهار میلیون
تومان سرمایه شدم . شاید باور کردنی
نباشد که يك جوان تهیست در طول
بقیه در صفحه ۸۶

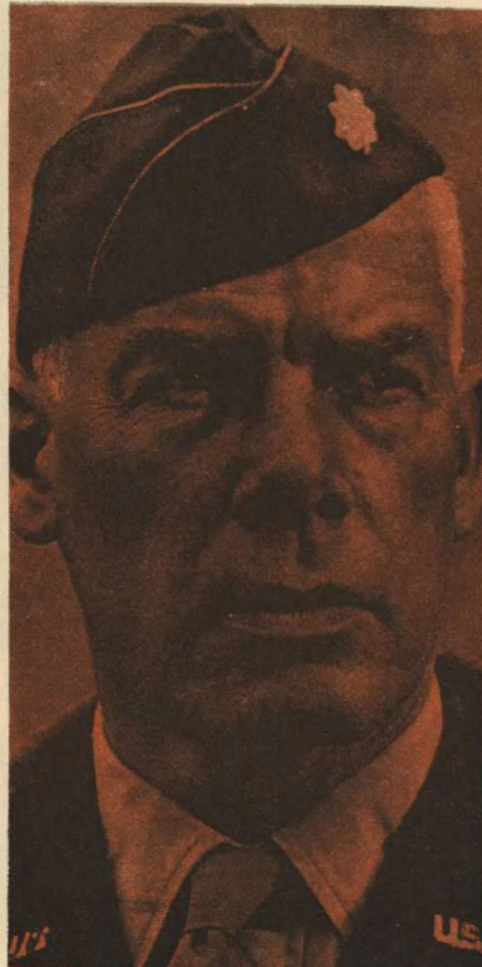
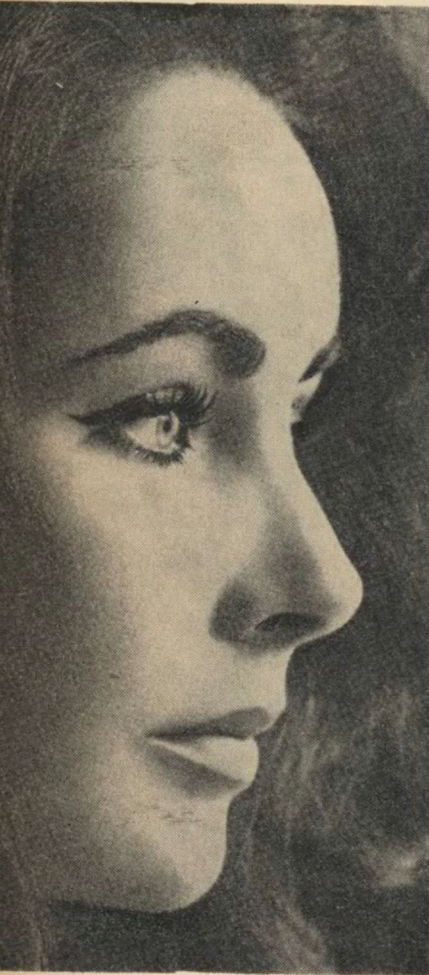
ستارگان محبوب درسلی که گذشت

میلیونها سینمارو جهان این هنرپیشگانرا بهترین و محبوب ترین بازیگران عرصه فیلم شناخته‌اند.

الیزابت تیلور

لی ماروین

سوفیا لورن



با وجود تنوع فیلم‌ها و سعی زیادی که فیلمسازان جهان در نشان دادن فیلم‌های پر زرق و برق با داستان‌های هرچه جالبتر و دکورهای هرچه مجلل‌تر بخرج میدهند هنوز نخستین عاملی که تماشاگر را به سینما میکشاند نام «هنرپیشه» است، و هنوز فیلم‌ها بخاطر اعتبار و محبوبیت ستارگان است که کار می‌کنند یا شکست می‌خورند، البته این قاعده کلی استثنائاتی نیز دارد، اما علی‌الاصول، فیلمی که يك یا چند هنرپیشه اسم و رسم دار در آن ظاهر شده باشند، (هرچند ممکن است زیاد فیلم جالبی نباشد) احتمال موفقیتش در بازار فروش بیشتر از فیلمی است که مردم هنرپیشه‌هایش را نمی‌شناسند (هر چند ممکن است بسیار فیلم خوبی هم باشد).

در سالی که گذشت سلیقه مردم ما در توجه به هنرپیشه‌ها تغییر عمده‌ای نکرد. این سلیقه از یکطرف تابع اوضاع سینما بطور کلی بود و از طرف دیگر مقداری خصوصیات محلی برای خودش داشت، مثلا ریچارد برتون و الیزابت تیلور را که در سراسر دنیا دوست میدارند. مردم ما نیز پسندیدند، اما در عین حال به چیچو و فرانکو که در سایر نقاط دنیا شهرتی ندارند نیز رغبت و علاقه نشان دادند!

راکول ولش

دین مارتین

جولی آندروز

آئن دلون



در ۳۶۰ روزی که گذشت این نامها بیش از همه پول به گیشه سینما های جهان سرازیر کرده است.

ماحصل کلام با توجه به کار کرد و فروش فیلم‌های سال گذشته، میشود از هنرپیشه‌های محبوب به این شرح يك زده‌کوتاه بعمل آورد:

از میان زنها : الیزابت تیلور

الیزابت تیلور همچنان يکه تازمیدان بود. بازار او را بیش از آنکه فیلمهایی مثل «رام‌کردن زن سرکش» و «کمدين‌ها» داغ نگهدارند مطبوعات خودمان با چاپ عکسهای متعدد گرم میکردند. لیز تیلور که درسی و هفتالیگي در اوج پختگی زنانه، اندکی چاق شده و جاق‌فاده همچنان زنی است که متعلق بدنهایی خارج از عوالم مادی بنظر میرسد، زنی از عالم افون و زیبایی و شکوه و ثروت و رويا، عواملی که مجموعه آنها دنیای سحرانگیز سینما را بوجود می‌آورد.

سوفیا لورن

درسال ۴۶ از سوفیای خوشگل دوفیلم دیدیم، «عشق بالاتر از معجزه» (با عمر - تریف) و فیلم معروفش کتس هنگ‌کنگ در هیچکدام از این دوفیلم تیب خاص سوفیا، تیبی که بخاطرش به شهرت امروز رسید جلوه نمیکرد، منظور ما تیب آن زنهای خوشگل و سکی و شلوغ و کولی صفت و آتشپاره است که در فیلمهایی مثل «حیف که خیلی حقه‌ای»، «آسیایان عشوه‌گر»، «ازدواج ایتالیایی» و غیره آنطور نظرهارا جلب میکرد. باوصف این تماشاگران ما سوفیا را همچنان عزیزتر داشتند و از این دوفیلمش استقبال کردند. سوفیا بین هنرپیشه‌ها دارای خصوصیت جالب و عجیبی است، همانطور که مثل الیزابت تیلور شيك و عالی و دست‌نیافتنی بنظر میرسد، در عین حال بیننده با او خود راضیمی و خودماني حس میکند، طوری که گوئی زنی از دروه‌سایه و مجله خود اوست.

جولی آندروز

درسال گذشته از جولی آندروز هم فیلمی که در حدود تیب او باشد نشان ندادند، منظور فیلمهایی مثل «مری - پاپینز» و «اشکها و لبخندها» است که این زن را بعنوان «مظهر شادی و صفا و پاکدلی محبوب جهانیان (و از جمله تماشاگران خودمان) ساخت. باوصف این نمایش‌فیلم «پرده‌پاره» و چهار پنج هفته روی پرده ماندن این فیلم گواه آن بود که دوستداران سینما هنوز خاطر این دختر خانم خوشگل انگلیسی را خیلی میخواهند (البته نباید وجود پل نیومن را نیز در پرده پاره فراموش کرد!

آدری هپبورن

این دختر آهوجم و یاریک اندام نیز از «همیشه عزیزها»ی دوستداران سینما بوده‌است. درسال چهل و شش نیز در دو فیلم چشمان بجمال «آدری هپبورن» روشن شد، «باتوی زیبای من» و «دوهسفر» که هر دو جزو فیلمهای پرفروش سال بود و «آدری» بخصوصی در این فیلم که يك فیلم فوق‌العاده نو و شيك و زیبا و شیرین بود، جلوه‌ای تمام داشت. «آدری» هنوز نفوذ دیرین و جادویی خودش را روی علاقه‌مندان حفظ کرده‌است، نفوذی که از تماشای «شبی دررم» و «عشق در بعد از ظهر» بنیاد گذاشته شد.

برنیزیت باردو

از «برنیزیت باردو» فقط فیلم «گریز از عشق» را دیدیم که هر چند در قیاس با سایر فیلمهای این دخترتک آتشپاره، فیلم جالبی نبود، ولی باز برای زنده کردن خاطره او در قلب علاقه‌مندان کافی بنظر میرسد. البته باز عکسهای «برنیزیت» که دائم در نشریات چاپ میشود نیز در حفظ شهرت و محبوبیت او اثر عمده‌ای دارد.

راکول ولش

«راکول ولش» بین ستارگان محبوب شما نورسیده‌ای بیش نیست ولی به همین زودی خودش را در دل زن و مرد جا کرده

است. از راکول غیر از يك فیلم کوتاه، فیلمی که در آن استعداد بازی او بکار گرفته شده باشد ندیده‌ایم (این فیلم کوتاه قسمتی از ماجرای «از عشق تا هوس» بود)، سال گذشته ظهور راکول با آن اندام هوش‌ریا، آن لبخند نمکین، خرمن گیوان سیاه و چشمان شیطان در فیلمهایی چون «از عشق تا هوس» و «زیبا ولی خطرناک» نام او را در لیست زنان محبوب سینما وارد ساخت.

و از بقیه

از میان سایر زنان محبوب سینما در سرزمین ما میتوانیم جولی کریستی، کلودیلا کاردیناله، میشل مرسیه، اوسولا آندرس، ویرنالیزی، ناتالی وود، آن مارگرت، شرلی مک‌لین و ستارگان نورسیده‌ای چون کندیس برگن و وانساردگریو را نام ببریم. بعضیها چون ناتالی وود با آن که فیلم‌هایشان در قیاس با گذشته زیاد محبوب نبود

ولی خاطره‌شان فراموش نشدنی است. در باره محبوبیت امثال وانساردگریو نیز بعد از روی پرده آمدن یکی دو فیلم دیگر میشود نظر قطعی داد.

..... و اما مردها :

هنرپیشه‌های مرد سینما معمولا به سه دسته تقسیم میشوند: مردانی که فقط خانمها آنان را می‌پسندند، مردانی که مرد عا می‌پسندند و هنرپیشه‌های مرد معدودی که زن و مرد و پیر و جوان همه کس آنها را دوست میدارد. ما اینجا، با عرض معذرت از خانمها، تقدیمی برای هنرپیشگان مرد محبوب خانمها قائل نشده‌ایم و نامهایی که ملاحظه میکنید نام هنرپیشگان مردی است که عموم تماشاگران فیلمها به ایشان علاقه نشان داده‌اند.

لی ماروین

لی ماروین، فیلم «دوازده مرد خبیث» اش

حدود شش ماه روی پرده بود و عموماً تماشاگران بخاطر دیدار چهره سرد و آرام و خوش قیافه که در همه نقشها چنین خوب بازی میکند همواره برای ما عزیز بود. پل نیومن از معدود هنرپیشگانی است که برای تماشای ما تا بحال فیلم «بد» نداشته

ریچارد برتون

«ریچارد برتون» باتکاء شهرت همسرش بمحبوبیت رسید، اما بعد با قدرت و شخصیت خاص خویش توانست روی پایش بایستد و حتی در فیلمهایی مثل «رام کردن زن سرکش» و «کمدين‌ها» بیش از عیال زیبا و معروفش جلوه کند. برتون درسال ۴۶ از محبوب‌ترین شخصیت‌های سینمایی مردم ما بود.

پل نیومن

از «پل نیومن» فیلم «مرد» را عید اسمال

دیدیم و «پرده پاره» را همین دوسه ماه پیش، و در این فاصله این مرد چشم‌آبی و خوش قیافه که در همه نقشها چنین خوب بازی میکند همواره برای ما عزیز بود. پل نیومن از معدود هنرپیشگانی است که برای تماشای ما تا بحال فیلم «بد» نداشته

دین مارتین

از «دین مارتین» غافل نشویم که تیب جاهل مسلک حقه‌باز و خوشمزده‌اش تماشاگران ما را بسیار خوش آمده‌است، گواه این مطلب استقبال آنها از فیلم‌هایی چون صف‌قاتلین، در سرامه عمل، شبی سخت، تکر اس آن سوی رودخانه و شبی سخت در چریکو است، هر چند در این آخری يك رل منفی داشته است.

زدان ، مانند گلای افسارگسیخته ، بگردنم آویختند ، بسلامتی هم شراب نوشیدند . سپس دستجمعی رقص مسانه آغاز کردند . کابیتن نفس نفس زنان وخیس عرق از آنان دورشد ودرچهاربج متری کارولین بدون آنکه او را ببیند روی ماه هانست ، از بسوئی چوبی شراب ریخت ولاجرعه سرکشید . اما درانانی که میخواست جام بزین را بکناری بپرت کند بی اختیار سر برگرداند و بطرفی که کارولین بود تگریست . دورلپایش را لبیبند ، بایستد عرق پیشانی را پاک کرد ، وبدون عجله بلندشد و آهسته آهسته به او نزدیک شد . کارولین فرار کرد . اما بزودی از پشت سرش صدای نفس او و صدای قدمهایش را روی علفهای نرم ومضطرب شنید . کارولین میدوید ، امانه از ترس . نمیدانست چرا آن فرار بنظرش نوعی بازی یادبانه رقصی که تماشا کرده بود می آمد . هر چه جلوتر میرفت پیشه انوهتر وفرار مشکلتر میشد .

ضمن دویدن ، نگاهی به پشت سرش انداخت . کابیتن پایبایش داشت میدوید . کابیتن عمدا آهسته میدوید . ظاهرا از آن تعقیب درجنگل سرمست بود ومیخواست این تعقیب هرچه بیشتر طول بکشد . حتی کارولین هم تمدا آهسته میدوید . ظاهرا اوهم از اینکه تحت تعقیب چنان صیادی قرار داشت لذت میبرد . کسی که اسیر تمنا یا بیایش میدوید دیگر کابیتن کشتی کوز را نبود بلکه الهی بود باهیکل برتری وحركاتی نظیریك بیر درنده برنرمش . کارولین پیچید ، از شب ملایم تپه ای که بدریا می نیوست سرازیر شد . حال دیگر نه تنها ستاره ها دمیده بودند ، بلکه قرص ماه نیز چون میوه طلایی رسیده ای از طاق آسمان آویزان بود . کارولین بدت يك لحظه فشار بازوهای رادور اندام خودش احساس کرد ، اما هنوز فشارشان را حس نکرده دوباره خودش را آزادید . گوئی حلقهائی دورش بسته و باز شده بود . ایستاد ، سر برگرداند ، چشمهایش از فرط تعجب گشاد شدند ، چونکه در آن قیافه آفتاب سوخته چیزی که مایه وحشتش شود وجود نداشت . خنده ای سرداوشیبه غزالی رمیده ، سر بس انداخته وموبست باد سیده دوید . چنان سبکبال بود که گوئی بجای دویدن داشت پرواز میکرد . دیگر براه توجهی نداشت . متوجه نبود که دوباره از همان راه آمده برگشته بود .

چند دقیقه بعد نفس نفس زنان ایستاد . به پشت سرش نگاه کرد . در پرتو مهتاب قره قام روی ماهها ، جز جای پای خودش ندید . طیش قلبش بی اختیار شدیدتر شد حالت سرخوردگی خاصی در خود یافت .

پس چه شده بود ؟ خواست برگردد که ناگهان کابیتن مثل اجل معلق جلوش سبز شد ، اورا بغل زد و پوسید :

سه طرف پنجره داشت . دومنقل می پراز ذغال وسط قرارداد . ذغال های گداخته در اتاق هم حرارت وهم روشانی می پراکندند . کنج اتاق ونه چندان دور از پنجره سمت چپ تختی با چند کوسن از پوست بریده میشد . کابیتن او را بطرف تخت برد . کارولین مطیع محض چشمهایش را هم گذاشت . انگار واقعیت داشتن ماجرائی را که خود قهرمانش بحساب میامد ، باور نمیکرد *

صبح روز بعد وقتی کارولین چشم گشود ، اتاق را مالامال از نور خفه خورشید دید . از لای در نیم باز صدای جرقه های ذغال افروخته و بیهم خوردن بشقاب و کارد و چنگال شنید . عطر جوشانده بیمار نارنج در اتاق پیچیده بود . در وجودش سستی خاصی حس میکرد . سایه شاخه درخت پای پنجره روی تخت و روی پیکر برهنه اش می جنبید . خواست صدا کند - اورا بازان . اما بی اختیار آنچه را که بر زبان داشت فرو خورد . وحشترده در بستر نیم خیز شد و به اطرافش نگریست . گوئی ناگهان از بیهوشی عمیقی بیهوش آمده بود . گوئی تازه متوجه شده بود چه اتفاقی افتاده بود .

او خودش را تسلیم کرده بود . آنهم بیک موجود وحشی ، یک دزد دریائی ، یک یقانون وحالادر کلبه او بود ، در بستر او خفته بود . کاری کرده بود که هیچوقت خیال نمیکرد بکند . اوبه ناپلئون یعنی بردی که عشق میوزید خیانت کرده بود . از همه عجیب تر اینکه بتصرف مردی در آمده بود که او را زنده بود ، کتک زده بود و تصور میکرد وجودش آکنده از نفرت اوست . آخر چطور این اتفاق افتاده بود ؟ در دل گفت :

— دیشب ، بجای پای همان زنهائی گذاشتم که همیشه تحقیرشان میکردم . حالا لنگه همان زنهائی شده ام که همیشه انحرافشان را بحساب ضغشان میگذاردند . نه دیگر فرقی با آنها ندارم .

بادی گرفته و خاطری آزرده ، بازوهایش را زیر سرش گذاشت و به تیرهای دوزخه سقف خیره ماند . در آهسته باز شد . کابیتن در حالیکه يك سینی نقره پراز بساط صبحانه بدست داشت بدرون آمد . سینی را کنار تخت روی میز مرمر ، مدور و پایه کوتاهی گذاشت . رو بو شامیر ابریم سفید رنگی پوشیده بود . اما سینه اش باز وعضلات ورزیده اش بیرون افتاده بود . پای تخت ایستاد و نگاه گرمش را شیبه نوازشی عاشقانه نثار او کرد . کارولین خواست نگاهش را بزدد اما نتوانست . تازه آنوقت بود که برید چه رشته محکمی او را به آن مرد وحشی پیوند داده بود . رسیدن به این نتیجه که عاشق این دزد دریائی

— بانگاهت مرا میجستی ؟

صدایش ، ززمه ای گرم و پر لطف و در عین حال آمیخته با لرزشی محسوس ناشی از هیجان و تمنا بود . کارولین بنحوی مطبوع خود را بلاذفاع دید . پس چشمانش را هم گذاشت و خودش را تسلیم بوسه های داغ و پر حرارت او کرد . کابیتن بدون آنکه ذره ای مقاومت به بیند در کنار کارولین روی ماههای لطیفی که هنوز از آفتاب روز مختصر حرارتی بر جان داشت و عکس ماه و ستارگان را در چشمهای قشنگ این دختر فراری تماشا کرد . . . کارولین آنچه از آن پس احساس کرد عبارت بود از - تماس نوازشگرانه دستهای او ، نفس گرم او ، لذت بوسه های او و عطرها گیاهان وحشی عجیب شده با بوی ماهی و دریا .

وقتی بخود آمد طاق آسمان را با همه شکوه و زیباییش تماشا کرد . نوازش باد خنکی را که از جانب دریا میوزید روی پوست داغ خود احساس نمود . لحتله ای بی خیال با ماهها بازی کرد . آهی کشید و سرش را به پهلوی غلطاند .

کابیتن رادید که بازوهایش را ستون کرده بود و نگاههای پرستش آمیزش را بر سرایش میناراند . نیازی بحرف نبود . لحتلانی تمنا دی بیم خیره ماندند و بعد این کارولین بود که محسوسانه بخواند یک خورد . تبسی شیرین بر لبهایش نقش بست . را نوازش داد . . . ناگهان از اعماق ضمیرش نام شاهزاده ای را که در صه های دوران کودکی خوانده بود بیاد آورد وزیر لب زمزمه کرد :

... اورا بازان .

آهنگ صدایش برای بجوش آوردن دوباره خون مرد کافی بود . سینه خیز ، سینه خیز روی ماهها جلوتر آمد ، او را بلرزده ، عرق در بوسه های آتشناک کرد . بعد برخاست ، به او نیز برای برخاستن کمک کرد و گفت :

— بیا ، میخواست چیزی نشاندم .

دست در دست هم و بی حرف ، مثل آدم و حوای راندمنده از پشت در حالی که چیر چیر لثها برای آنها می خواندند ، امواج در برقه شان زمزمه میکردند در طول ساحل براه افتادند . بعد منصرف شدند و بداخل جنگل پیچیدند . از صخره های بالا رفته به فضای آزادی رسیدند . وسط این محوطه باز مشرف به دریا و جنگل کلبه ای چوبی با سقف شیروانی قرارداد . کلبه محقر و باد و بوران خورده بود . اما انگیزه ای شاعرانه و مضفا داشت .

کابیتن در کلبه را باز کرد و تو رفتند . اتاق بزرگ و نیمه تاریک و از

شده است او را از سعادت و شغف لیریز کرد . و احساس این سعادت و شغف تردیدش را سوزاندند و غدا بوجدانش را کمی شست و زایل کرد . در دل گفت :

— تازه حالا می فهم لحتلانی وجود دارند که در آنها خوب و بد مفهومان را از دست میدهند . تازه حالا می فهمم در زندگی دقایقی وجود دارند که مرز بین توان و ناتوانی و برزخ بین قوت و ضعف هستند . تازه حالا می فهمم وقتی این لحتلات و این دقایق فرابرسند نیروی مرموز و شاید ناخواسته ، رام نشدنی هارا رام میکند و تارک های دنیا را به آغوش دیوشهوت می اندازد و من نیز قربانی این لحتلات و دقایق شده ام . . .

کابیتن مرددانه پرسید :

— احساس پشیمانی میکنی ؟

نگاهش جدی تر از لحن حرف زدنیش بود . کارولین از اینکه مردوحشی توانسته بود افکارش را بخواند یک خورد . تبسی شیرین بر لبهایش نقش بست . به پهلوی غلتید ، دست صاحبخانه اش را گرفت ، بطرف خودش کشید و آهسته گفت :

— نه ، آبدیگر از سرم گذشته است . دستهایشان همدیگر را فشردند . دستهای مردوحشی داغ و از فرط هیجان پر لرزش بود .

کارولین جلوی قفسه منت کاری شده ، ساخته شده از چوب زیزفون ایستاده بود و پیراهن های ابریشمی را که خش و خش میکردند ، یکی یکی کنار میزد . بالاخره پیراهنی از موسلین آبی رنگ انتخاب کرد ، پوشید و جلوی آئینه پرو کرد و گفت :

— چنان خوب اندازه تم است که گوئی قلابه با پیکر من آشنائی داشتی .

— از قضا همین طور هم هست . تو را همینطور که هستی از سالهای پیش در جسم داشتم و همیشه در جست و جوت بودم .



وجعه نقره ای جواهر نشانی را در آورد ، روی زمین گذاشت . کلیدی ظرف به قفل بود . درجه را باز کرد . بعضی اینکه چشم کارولین به محتویات جعبه افتاد از فرط شادی جیبی کشید و گفت :

— این همان چیزی است که آرزویش را داشتم . جعبه دو طبقه بود . یعنی در شکم جعبه ، دو طبقه روی هم قرار داشتند . در طبقه روئی که بستری از مضمحل آبی داشت همه جور وسیله آرایش از آئینه دستی ، شانه گرفته تاپروس وجود داشت . همگی از طلا بودند دستهایشان زمره نشان بود . فیچی ناخن گیر وسوهان ناخن درجلی از چرم صیقان آبی رنگ قرار داشتند يك قوطی طلای بیضی شکل توجه کارولین را جلب کرد . وقتی در قوطی را بالا زد در آن يك خلال دندان طلا ، با دسته ای زمره نشان دید . طبقه اول را برداشت . طبقه دوم چند خانه ای بود و در هر خانه حقه ای چینی جای داشت و حقه ها پر بودند از : مرهم ، روغن معطر ، پودر ، ماتیک ، وسه و در زاویه های طبقه دوم ، یعنی در جا بودری های مینا کاری شده ، چهار پودر زن از بر قسوی سفید جلب نظر میکردند .

کارولین یکی از پودر زن هارا برداشت به گونه اش مالید . از لطافتش لذت برد . وقتی میخواست این اسرار جایش بگذارد چشمش به يك مدال گردن افتاد . مدال مزین به عکس زنی مو طلایی ، بسیار زیبا و از خود راضی بود . زن جوانی بود و بر لبهایش تبسی شیرین و خانمانه میدرخشید . کارولین در قلبش فشاری احساس کرد . در حالی که مدال آویخته به زنجیر طلا رادر جلو چشم کابیتن توتلو میداد پرسید :

— این زن کیست ؟

کابیتن که دید حسادت کارولین بیهان زودی گل کرده بود خنده اش گرفت . گفت :

— قسم میخورم که اصلا این زن را نمی شناسم و نمیدانم کیست . قسم میخورم که در مرموحشی یکبار هم او را ندیده ام و حتی هیچ یاد نمیست که این جعبه را در کدام دریا و از کدام کشتی غارت کردیم . همینقدر بخاطرمانده که این کمند چشمی را گرفت و آنرا همینطور درسته به اینجا آوردم . . .

— بعدها درباره من نیز همین عذرخواهی آورد ؟

— بعد از تو دیگر زنی وجود نخواهد داشت . مطمئن باش قول يك دزد دریائی از قفل همه مردهای دیگر مردانه تراست .

کارولین در حالی که به چشمهای او خیره مانده بود پرسید :

— قبل از من چه ؟ قبل از من هم زنی وجود نداشت ؟

— همینقدر مطمئن باش که پای هیچ زنی بغیر از تو با من جزیره نرسیده است .

وقتی این جمله را ادا میکرد قیافه اش تلخ و دژم شد . گوئی گذشته ای رنج آور برای او تجدید خاطر کرده بود کارولین پرسید :

— اصلا بگو ببینم ، چرا این نوع زندگی را برای خودت انتخاب کرده ای ؟

بالحن سرد و بیگانه جواب داد :

— مگر ، از این زندگی بهتر هم وجود دارد ؟ من آرامم ، تو کور خودم و آقای خودم هستم . تو نمیتوانی بتهمی آزاد بودن یعنی چه .

کارولین بیاد پاریس افتاد و جواب داد :

— فکر میکنم بتوانم بتهم .

کابیتن سرش را تکان داد و گفت :

— نه ، نه هیچکس نامدتی درجهنم استرالیا نگذرانده باشد نمیتواند بتهم که آزادی یعنی چی .

ناگهان کت و پیراهن را از روی سرشانه اش کنار زد و داغ محکومیت را نشان داد و گفت :

— ببین ، این علامت پنج سال اقامت درجهنم است . آنهم بدون اینکه گناهی مرتکب شده باشم . . .

بعد سرش را زیر انداخت و ادامه داد :

— کسی که مرا به آن روز سیاه نشاناد یکنزدن بود . کسی که باعث شد شرافتم را زیر پا بگذارم و دزد دریائی شوم باز همین زن بود . این زن نابکار همر ناخدای انگلیسی کشتی بزرگی بود که من در آن ملوان بودم . اودر عین زیبایی زنی فاسد ، هرزه و بو آلوئوس بود . اما چون هر چه سر راهم تله گذاشت ، نتوانست مرا در آغوش به بیند از من بیرحمانه انتقام گرفت . بمن تهمت دزدی زد . همین برای دادگاه کفایت میکرد . قضات کورکورانه و بدون هیچگونه رسیدگی دقیق مرا به ده سال حبس محکوم کردند و سپس مرا برای کار با اعمال شاقه بهجهنم استرالیا یعنی مستعمره خودشان فرستادند . بعد از پنج سال مرگ تدریجی در آن جهنم که گریختم و حالا بطوری که می بینی زنده ام ، آرامم و قسم خورده ام تا آخرین نفس از نیروی دریائی انگلیس انتقام بکشم .

— یعنی از مردم بیگانه ؟

— از همه آنهائی که زیر پرچم انگلیس در دریاها مسافرت میکنند . کارولین بشکر فرورفته بود . تددش به کابیتن خمیخاد . او گذشته مخوف و پرالتمی را پشت سر گذاشته بود . او قربانی هوسبازی یکنزدن و قضاوت نسجیده دستگاه عدالت شده بود . جاداشت تادم عمر بیهمه مردم دنیا بدبین باشد . همرا دشمن خود به بندار و از دوست و آشنا انتقام بگیرد . در دل گفت :

— با وجود این قابل ترجم است . اوخبر ندارد . گرچه از زندان استرالیا گریخته ولی در عوض تا آخر عمر زندانی حس نفرت و انتقامجویی خود شده است !

تذکر این حقیقت به او در شرابطفعلی بیفایده است . در حال حاضر او راه دیگری پیش با نمی بیند . اما ... اما در آینده و شاید در آینده ای نزدیک بتوانم بر جراحی که آن زن سبکسر انگلیسی بر قلبش وارد آورده مرهمی بگذارم . . . *

هفته ها گذشت و آن روز کارولین جلوی کلبه ، زیر سایه يك اقیایی وحشی روی نیمکتی سنگی نشسته بود . با وجودیکه ماه ژوئیه بود هنوز از هوا آتش می بارید . آسمان آبی و بی ابر بود . از افق دریا صدای قارقار مرغان ماهیخوار شنیده میشد . کابیتن در حالیکه يك گیلای لیوناد خنک بدست داشت از کلبه خارج شد . اما تاجش به کارولین افتاد مکت کرد . در دل گفت :

— نمیدانم چرا دوست دارم در لحتلات احساس تنهایی و بی خیالی بنمایش بایتم . شاید برای اینکه در اینگونه لحتلات بعد مسافت را از یاد میبرم و او را در آغوشم احساس میکنم . . . از روزی که با من جزیره قدم گذاشتم سه ماه میگذرد و عجیب اینکه هنزستی با او موجب شده هیچ هوس غارت و ماجرای دریانگم . وقتی او را تنگدربر میگیرم و بازوهایم را دورش میبیزم از خودم سؤال میکنم . آیا قلبش هم مثل جشش من تعلق دارد ؟ نمیدانم چرا هرگز جرئت نکرده ام این سؤال را از خودش بکنم . ولی دیبر بازو بایداد اینکار را بکنم . باید با من دودلی و پلاتکلیفی پایان دهم .

— کارولین گفت :

— در برزخ پلاتکلیفی فقط يك امید در قلبم کورسومیزند و آن ایست که در طول این سه ماه حتی یک دفعه هم نرسیدی کی از اینجا میروی . سه ماه زندگی در جزیره براسی کارولین را عوض کرده بود . پوستش برنزه شده بود . یک دنیا تجربه اندوخته بود . با عالم یکنزدن پاریسی وداع

گفته و حسایی یکنزدن جنگلی و وحشی شده بود و این تحول حتی در حرکات ، رفتار و تبسمهایش نیز اثر گذاشته بود .

کابیتن بخود آمد . آهسته آهسته جلورفت . گیلای لیوناد را بدست داد و بعد خودش به تنه درخت اقیانیا تکیه کرد . کابیتن هم بنوبه خودش تقییر کرده بود . ملوانانش بیشتر از هر کسی دیگر متوجه این تغییر بودند . خود کابیتن میدانست که ناراضی بین افرادش بروز کرده بود و باز میدانست که اینگونه ناراضیها هیچوقت نمیتوانستند خوش عاقبت باشند . او میدانست که آنها برای در کجا زندگی کردن و خوردن و خوابیدن آفریده نشده بودند . او میدانست آنها همان اندازه که به هوا احتیاج داشتند به خطر ، ماجرا و غارت نیز محتاج بودند . در دل گفت :

— در هفته های اول سرشان را به رنگ کردن کشتی گرم کردم . اما حالا دیگر بیانه ای نمانده و از همه بدتر اینکه خسوار بارمان دارد تمام میشود . همین نیم ساعت پیش بود که سلیم آمد و خبر داد فقط باندازه یک هفته خوراک داریم و من خندیدم و به دریا اشاره کردم . ماهی که باندازه کافی داریم . اگر . . . اگر بتوانم دوهفته دیگر سرگرمشان نگذارم ممکن است بتوانم تصمیمی بگیرم . تازه روی نیمکت سنگی کنار کارولین نشسته بود که دید گروهی از ملوانانش دارند با قیافه های صمیم و دژم از صخره بالا میآمدند . با هم حرف نمیزدند ولی از طرز نزدیک نشان بوی خطر بشام می رسید . محسود ، مثل بز پشاهنگ گله ، جلوجلو حرکت میکرد . کابیتن بلند شد به پیشواشان رفت . محسود در دوقدمی او ایستاد ، در حالیکه دستهایش را درجیب های شلوارش فرو کرده بود بانهایت بی ادبی گفت :

— کابیتن ، ما که ماهیگیر نیستیم .

وقتی حرف میزد از چشمهای سرخ رنگش ، در میان ریش انبوه ، صورت زیتونی رنگ و وزخم گونه اش شرارت جرقه میزد . ادامه داد :

— و دلمان هم نمیخواهد ماهیگیر بشویم . یک خواهش هم از تو دارم و آن اینست که اگر کسی بسرغامت آمد و وقت قحطی دارد در گریا بگیرمان میشود به دریا اشاره کن .

کابیتن با نهایت خونسردی گفت :

— دیگر چه خواهشی داری ؟ حرف بز ، محسود !

محسود ، نگاهی به دوروبری هایش انداخت و چون آنها را ساکت و عصبانی دید شیر تر شد و تکرار کرد :

بیه در صفحه ۷۸

حوادث سال ۴۷



ژفرال دوگل



پرزیدنت جانسون



ژاکلین کندی



شهبانو فرح

- ★ «شهبانو فرح» سومین پسر خود را بدنیا می‌آورد.
- ★ جانسون در انتخابات رئیس‌جمهوری شکست می‌خورد.
- ★ شوروی فزانورد در کره‌ماه پیاده می‌کند.
- ★ امریکا جنگ ویتنام را می‌بازد.
- ★ اتومبیل‌های برقی بجای بنزینی ببازار می‌آید.

«زن‌روز» به پیش‌گویی اعتقاد ندارد و آنرا غیر عملی و بی‌ماخذ میدانند و معتقد است که هیچکس را از وقایع جهان فردا خبری نیست.

با این حال برای اینکه شما در تعطیلات نوروز تفریحی کرده باشید خلاصه‌ای از پیش‌گویی جمعی از اصحاب این شغل و حرفه را که شهرت بین‌المللی دارند برای اطلاعات در این مقاله ذکر می‌کنیم. ما که خواندیم و باور نکردیم. شما خود دانید.

با توجه به پیش‌گویی‌های پیشگویان جهان ظاهراً سال نو، سالی شلوغ و پرماجر است. «امام بوتگالا»، «امام‌ریان»، «امام‌دوساباتو»، «امام‌فردریکا»، «امام‌آنی» و «امام‌هاردنا» طالع سال ۱۳۴۷ را با توجه به اوضاع کواکب و ستارگان دیده‌اند و آنچه در زیر مطالعه می‌کنید جالب‌ترین قسمت‌های پیش‌گویی‌های این عده است:

★ پرزیدنت جانسون جنگ ویتنام را می‌بازد و پائیز

آینده در انتخابات شکست می‌خورد و حزب جمهوری خواه روی کار می‌آید.

★ ژاکلین کندی امسال هم بیوه باقی می‌ماند.

★ خانم پرزیدنت جانسون، پایش بداخل يك افتتاح مالی کشانده میشود.

★ در تابستان شورش‌های نژادی شدیدی بین سیاهان و سفید پوستان امریکا در گیر میشود، و قیام سیاهان عمومی میشود و در قاره امریکا کشمکش‌های داخلی بوقوع می‌پیوندد.

★ رابرت کندی برای یازدهمین بار پدر میشود.

★ «رز کندی» مادر پرزیدنت کندی فقید فوت میکند.

★ «رز استولر» مشهورترین طالع‌بین پاریسی پیش‌بینی کرده که شهبانو فرح باردار میشوند و سال بعد سومین پسرشان را بدنیا خواهند آورد.

★ اما خانم (فرانسواز روبن) پیش‌گویی کرده: «خیلی احتمال دارد شهبانو فرح دوقلو بزایند. بارداری شهبانو در سال ۱۳۴۷ قطعی است، ولی ممکن است دوقلوها در اوایل سال ۱۳۴۸ بدنیا بیایند».

★ در ایران زلزله‌ای مهیب خسارات و تلفات فراوان ببار خواهد آورد.

★ ملکه ژولیاننا بنفع دخترش پرنسس بتاتریس استعفا میدهد و بتاتریس ملکه هلند میشود و خیلی احتمال دارد بتاتریس بر اثر اتفاق ناگواری که برای مادرش روی میدهد خیلی ناگهانی جای او را اشغال کند.

★ بجان ملك حسين پادشاه اردن و سلطان حسن پادشاه مراکش سوء قصد میشود ولی به‌خیر میگذرد.

★ شاهزاده خانم ولیعهد دانمارک پسری بدنیا می‌آورد.

★ فیدل کاسترو نخست وزیر کوبا بر اثر يك توطئه کشته میشود.

بقیه در صفحه ۷۵



ساعت تمام طلا جایزه چای کانتینا

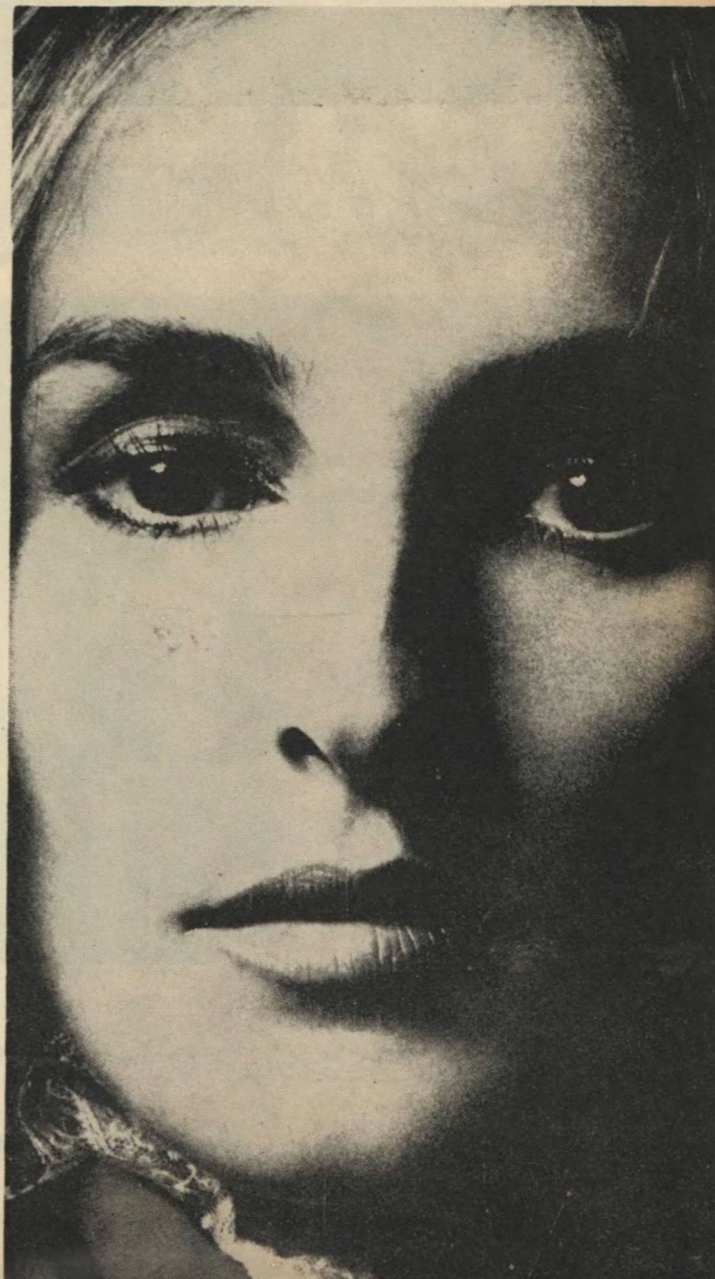


علاوه بر اعلا‌ترین چای خوش‌طعم و خوش‌رنگ در بسته‌های چای کانتینا هزاران ساعت نیا و کراهنای زنانه و صد تا ساعت تمام طلا کزاده شده است

کلبه‌ای

آنسوی رودخانه ..

داستان دنباله دار از : پرند



خلاصه شماره های گذشته :

(فرانک) دختر شانزده هفده ساله شهری برای گذراندن تعطیلات تابستان نزد عمه‌اش بیکی از قراء خوش آب‌وهوای دور از تهران سفر میکند . شوهر عمه‌اش بخشدار آن محل بود و نزد اهالی احترامی داشت . روزهای اول فرانک از محیط محدود باغ وخانه عمه‌اش سیر میشود و احساس دلنگی میکند ، اما بعد که ازخانه بیرون میرود ویدشتها و مزارع و بالاخره جنگل بلوط خارج از قریه میرسد محیط رافرحبختی و دلگشا مییابد و روزها کنار رودخانه بتماشای ماهیان ومرغان مینشیند. عمه‌اش باو سفارش کرده بود از رودخانه نگذرد و بیجنگل آنسوی آب قدم نهد ، اما بالاخره حس کنجکاوی(فرانک) راوسوسه می کند و يك روز کشفشایش را بیرون میآورد واز گذار آب میگنزد و بیجنگل انبوه آن سوی رودخانه میرود ودر آنجا بيك خانواده خرگوش سفید که زیرپوته میولیدند بسر میخورد و با آنها دل مینبندد . پسر مالک ده مجاور با تفنگ قصد کشتن خرگوشها را میکند ولی فرانسک مانع میشود. همین برخورد باشنای آنها منتهی میگردد . روز بعد بیژن ازساده دلی فرانک سوء استفاده میکند و بقصد زشتی دامن او را میگیرد و میکشد . دامنش پاره میشود اما فرانک میگریزد و تصمیم میگیرد مدتی بیجنگل نرود اما شش روز بعد بیژن يك بره سیاه وسفید بعنوان بخشدار برای او هدیه میآورد وعذر گناه میخواهد.چندا پای فرانک بیجنگل باز میشود وآن روز صبح پدیدار بیژن مشتابد او را در کلبه چوبی ملاقات میکند . درست روزی که بیژن قصد تجاوز باو را داشت پدشش بکمال آباء میآید او را با خود به تهران میبرد . یکسال بعد فرانک مجددا نسرده عمه‌اش میرود وبا بیژن روبرو میشود . در همان نخستین روز بیژن عمل کثیف خود را انجام میدهد و بفرانک تجاوز میکند و یکماه که میگذرد عمه‌جان متوجه میگردد که برادرزاده‌اش یاردار شده . وقتی این موضوع را بافرانک در میان میگذازد دختر بیچاره گریه کنان بسوی رحیم آباد میشتابد. در ملاقاتی که با بیژن انجام میدهد جوان هوسباز او را ازخود میراند و فرانسک ناچار میشود از شرم روبرو شدن با پدر و مادرش فرار کند . جامه دانش را بر میدارد و می‌گریزد و شبانه سوار يك تاکسیر فنتکتی میشود . حسن گاوی راننده تاکسیر وقتی از ماجرای او مطلع میشود دلش بچال فرانک میسوزد او را بخانه خود میبرد و بمادرش میسپارد. فرانک در آن خانه ودر کنار تنه ، مادر حسن گاوی که زن مهربانی بود احساس آرامش میکند و حسن را برادر خود مینامد . حسن مجددا بسر میرود و وضع حمل فرانک در طی چند ماه نزدیک میشود تا اینکه بالاخره یکشب درد به او عارض میگردد . ننه حسن یکسک ز زنان همسایه نوزاد او را میگیرد فرانک فارغ میگردد و پسری بدنیا میآورد . چندی بعد حسن برای مادرش نامه‌ای مینویسد و اطلاع میدهد که قصد ازدواج دارد و چون خوششان همسر آیندش میخواهند درپاره او تحقیق کنند بهتر است فرانک را از آن خانه بخانه دیگری منتقل کند و خسرچ او را نیز تکفل نماید . فرانک پس از مطالعه این نامه بچه را بر میدارد و از خانه میگریزد و رهسپار تهران میشود. در اتوبوس با زمزمیان‌سالی بنام (کوک‌خانم) برخورد میکند و آشنا میشود و پس از گفت و گوئی میفهمد که او مادر شیرین یکی از دوستان و همسازگردهای خودش است . کوک‌خانم او را بخانه خودشان میبرد و قرار میگذازد همانجا بماند و باشیرین زندگی خواهرانه‌ای داشته باشند . ازسوی دیگر بیژن پس از ازدواج میفهمد که پروین او را دوست ندارد و نمیخواهد بسجده‌دار شود. یکشب بیژن همسرش را در حال نوشتن نامه مشاهده میکند . فردا متوجه میشود که او نامه‌ها بداماد آسیابان ده میسپارد که درکمال آباء به دستخانه برساند. او نامه را از دستخانه بازمیگیرد و پس از مطالعه میفهمد که برای معشوقش نوشته است . ازسوی دیگر فرانک پس از دهمامه‌یک‌آگهی در روزنامه میخواند. باگهی دهنده مراجعه میکند و بخدمت پیرمردی بنام چار در میآید .

پس از چهارسال آقای چار بعلت اختلافی که بافرزندان خویش داشت و قبلا سهم میراث آنها را در زمان حیات خویش داده بود و از طرفی (فرانک) ورضا را دوست داشت همه ثروتش را به (فرانک) فروخت و اقرار کرد که پول آنرا دریافت داشته و پس از سماء جان سیرد . مدتی که گذشت دختر و پسرهای آقای چار برای تمک میراث پدرشان بایران آمدند و بفرانک مراجعه کردند . اینك بقیه داستان ..

لیخدی بر لب داشت . نگاهش احترام آمیز بود . سرش را بشانه تواضع و فروتنی فرود آورد . و چون باخبرین بله رسید گفت:

— خیلی خوش آمدین . بفرمائین .

غیر از دودخترها بقیه متخیرانه باطراف نگاه میکردند . از تغییراتی که در آن خانه پدید آمده بود در حیرت بودند . لوستر ، فرشها، مجسمه‌ها ، چیزهایی که در زمان حیات آقای چار وجود نداشت و حالا افزوده شده بود. اینها را نشانه عظمت میراثی که بایشان میرسیسد میدانستند. شاید پیش خود محاسبه میکردند که ثروت او در فاصله پنج شش سال گذشته چندین برابر شده‌است . خوشحال بودند ولی بروی خود نمیآوردند . مسئله مهم برای آنها که از حوادث هفته‌های آخر عمر آقای چار خبر نداشتند این بود که فرانک را از آنجا برانند و دستش را بایک غافلگیری سریع از همه چیز و همه کار کوتاه‌کنند. بنظر خودشان تا کتیکی که بکار برده بودند عالی بود . فرانک غافلگیر شده بود و طبعانه در حضور آنها نمیتوانست چیزی از آن‌خانه بردارد و باخود ببرد . برای او هیچ حتی قائل نبودند . و احتمالا از اینکه با برآفتیهای خودش چندسالی مرگ آقای چار را بتاخیر انداخته بود از وی نفرت داشتند. کینه‌بدل گرفته بودند . در پاسخ خوش آمد فرانک کسی چیزی نگفت. همه مهر سکوت بر لب زده بودند و فقط بانگهای مملو از نفرت خویش باو میفهمانیدند که برای انجام چه هدفی با آنجا آمده‌اند .

(فرانک) درحالی که بایک کلید کوچک بازی میکرد به نرده پله‌ها تکیه داد و منتظر ایستاد که از آنها سخنی بشنود . همچنان لیخند پر معنی‌اش را حفظ کرده بود. تبسی که آن یازده نفر بعدا فهمیدند چه مفهوم عمیق و دردناکی داشت .

۲

(فرشته) دختر کوچک آقای چار که قبلا نیز یکبار با (فرانک) روبرو شده بود گفت :

— از شما متشکریم که این مدت از پدرمون پرستاری کردین . بی‌بینم که خونه وزندگی‌رم خوب نگهداشتن . چیزی کم نشده ، خیلی چیزام اضافه شده . (فرانک) در حالی که باطراف خود نگاه میکرد اظهار داشت :

— بله . من فقط اشیائی رو اضافه کردم که میدونستم برای استراحتمون لازمه . دختر بزرگتر آقای چار گفت :

— اما حالادینگه باید تغییرات دیگئی توی این خونه داده بشه . فرانک فوراً حرف او را قطع کرد و گفت:

— فکر نمیکنم لازم باشه . بقیه بسخنان آنها گوش میدادند. قیافه استهزاء آمیزی داشتند . بانگهاشان او را برانداز میکردند و گوئی نیش میدزدند . (فرشته) که این پاسخ را در شان فرانک نمیدید و اهانتی بخودشان تلقی میکرد با لحن تند و خشنی گفت :

— این شما نیستین که باید تصمیم بگیرین . تصمیم با ما س . و خواهرش افزود :

— بهتره همین امروز شما زحمتونو کم کنین . اگر کم چیزی بابت حقوق طلب دارین من میدم . فرانک این مطالب را نشنیده گرفت . برافروخته و خشمگین نند فقط روی حقوق تکیه کرد و گفت :

— من از کسی حقوق نمیگیرم . فرشته پرسید:

— پس مجانی کار میکندین ؟ یکی از برادران اظهار داشت :

— چه زن حرفی . حتما اونقدر دراجی کرده که آقا جونو کشته . فرانک کاملا بی‌اعتنا بسخنان او در پاسخ فرشته گفت :

— آدم و اهه خودش که کار میکنه حقوق نمیگیره . در همین موقع یکی از پسرها که گویا نوه آقای چار بود بطرف تلقن زرد رنگی که گوشه سرسرا روی میز کوتاهی قرار داشت رفت و گوشه‌ی را برداشت . فرانک خطاب باو گفت :

— آقا پسر لطفا دست نزنین . آدم میخواند تلقن بکنه از صاحبخونه اجازه نمیگیره .

— بیابرو بیرون . خیلی روت دادیم فتولی زیاد میکنی . برو گورتو کم کن . آقا جان زنده بود دستی بسرو گوش تو میکشید پررو شدی . برو . زود باش . چمدونت کجاس .

باگفتن این جمله فرانک را نیم متر با نطف پرتاب کرد. اونیز فوراً برگشت و باز بی آنکه عصبی شود صدای بلندتری گفت :

— شاغلام . شاغلام . بیاین و بیداز بیرون ..

شاغلام که در مدخل راهرو گوشه سرسرا ایستاده بود یکقدم نزدیکتر آمد . یکبار دیگر همه آنها خندیدند . یکی از بچه‌ها از دهانش صدای زشتی بیرون داد که تو همین آمیز بود. فرانک خونریزی خود را حفظ کرد و افزود :

— برای اینکه روشن بشین بپشتون اطلاع میدم که آقای چار تمام ثروتشو بمن بخشیده . سه ماه قبل از مرگش اینکارو کرد . یکی از مردان خنده‌ای کرد و گفت:

— مگه میتونه بیخسه . اولاً دروغ میگی ، ثانیاً هر کسی فقط یکسوم ثروتشو میتونه بیخسه .

— هان . این تکساره و کسبل من میدونست . مرحوم آقای چار هم اطلاعات داشت . و اهه اینکه بعدها شما نتونین مزاحم من بشین و مثل امروز این حرکات زشتو نکنین همه ثروتشو بقیمت روزین فروخت. پولشم اقرار کرد که گرفته . نزدیک به هشتاد هزار توتمن مالیاتش شد که برداخت.

چهارصد و خرده‌ای هزار توتمن پول نقد داشت اونم بوسیله وکیلش بحساب جاری من منتقل کرد. در این صورت الان که شما تشریف دارین توی خونه من و ایدین وصاحب دیناری نیستین . مجبور نیستیم دیگه توضیحی بپهتون بدم. اگه اطلاعات بیشتری میخواین باقای ... وکیل من مراجعه کنین . فتو کبی قبایله‌ها پیش او نه اسام توی دفترخانه شماره ... تنظیم شده. میتونین به سری بدفترخانه بزین مراجع بصحت معامله تحقیق کنین . این کار کاملاً بی‌ضرره . مرحوم چار اونقدر از شما هه نفرت داشت ، که اگه قبول کنیم روح باقی میمونه ، الانه از اینکه من اینجور حرف میزنم و دلتونو میسوزونم خوشحال میشه ، روحش شاد میشه .

آنها خیره خیره بهم نگاه میکردند. مات و متحیر مانده بودند ، رنگ بچهره نداشتند . فرشته میلرزید و خواهرش از شدت تأسر و ناراحتی روی ردیف اول پلکان نشست. یکی از پسرهای چار که مرد جا افتاده‌ای بود باخشم فریادی کشید ، سکوت بهت آمیز را شکست و گفت:

— دروغ میگی . دروغ میگی . این معامله صحت نداره . غیر قانونیه . به زن کلفت پول نداره که چند میلیون توتمن ملك بخره . (فرانک) تبسم خود را عمیق‌تر کرد و اظهار داشت :

— شاید اون زن کلفت دزدی کرده باشه. در اینصورت مراجع انتظامی باید دخالت کنن . ولی بهر حال اگه دزدی بتم ثابت بشه در نفس معامله‌ای که انجام شده اثری نمیداره .

یکی دیگر از زن‌ها که عروس مرحوم چار بود بطرف فرانک حمله برد و ضمن

۳

فحاشی گفت :

— پدر سوخته خان . بیا برو بیرون. الان چشمتو از حدقه در میارم . او باجنگ و ناخن گردن و گونه فرانک را مچروچ کرد. در این لحظه بود که شاغلام پیش دود و خود را میان او و دیگران حائل قرارداد و گفت :

— خانم شما تشریف ببرین بالا . (فرانک) بادست جراحت گونه‌اش را گرفت و اظهار داشت :

— من میرم از بالا به وکیل و بیاسگاه ژاندارمری تلقن میکنم . و بلادرنگ از کنار آنها گذشت و از پله‌ها سرعت بالا رفت و ناپدید شد . (فرشته) از جای جست و آب دهان بصورت شاغلام انداخت و بیعانه گفت :

— پدرسگ نمک بحروم . حالا اون کلفته خانم شد. تشریف ببرین بالا. خاک بستر .

شاغلام باآستین آب دهان را از صورتش پاک کرد و جواب داد :

— من باغیون پدرتون بودم الانم نوکر فرانک خانم هستم. وظیفه من اینسه که از ولینعت خودم دفاع کنم. شما هیچوقت بگردن من حتی نداشتین . — ولی نعمت تو ؟

— بله . مرحوم آقا اینطور میخواستن. روزای آخر عمرشون بمن سفارش میکردن که اگه یه‌روز شماها اومدین و خواستین خانمو اذیت کنین مانع بشم . نذارم . از شون دفاع کنم . حالا خیلی محترمانه بیستون اخطار میکنم که تشریف بسیرین چون ناچار میشم نوکرارو صدا کنم.

صدای چند تک زنگ از تلقن زرد سرسرا شنیده شد . این زنگها میگفتند که فرانک بخارج تلقن میکند . حتما باو کیلش و بیاسگاه ژاندارمری. پسر بزرگ (چار) گفت :

— ما نمیرویم . این موضوع باید روشن بشه . این زن دروغ میگه . من میرم از پاسگاه مامور میارم که بندازنش بیرون . اون تقلب کرده . سند سازی کرده . و بعد خطاب بهمراهانش افزود :

— همینجا بنشین تا من برگردم . وقتی میخواست بطرف دربرود شاغلام گفت :

— حالا که اینطور شد شما زحمت نکنین . تشریف داشته باشین . من میرم براتون چایی بیارم . خانم تلقن کردن الان مامور ووکیلشون میان .

او برگشت . همه در سرسرا و اتاقهای پایین پراکنده شدند . سر ایدار و آشیز و نوکر و شاگرد باغبان هم آمدند. سر ایدار مودبانه خواش میکرد اتاقها را خالی کنند و چون از اتاق بیرون میرفتند در آرا قبل میکرد و کلید را در جیب روپوش‌آبی رنگ خود میگذاشت . همه بلند بلند حرف میزدند . آشکارا به فرانک دشنام میگفتند و حتی بروج پدرشان لعنت میفرستادند . واقعا دلشان سوخته بود . برای میراث چار چه نقشه‌هایی کشیده بودند و حالا که با واقعیتی دردناک روبرو شده بودند چه رنج جانکاهی تحمل میکردند. هنوز امید داشتند که موضوع دروغ باشد. این امید نیز با آنها نیرو میبخشید که فریاد بکشند ، دشنام بگویند و بصدای بلند حرف بزنند .

آشیز برای آنها چای و قهوه و کولا آورد . مشغول صرف چای بودند که وکیل جوان فرانک باکیف بزرگی که در دست داشت وارد شد . عرق کرده ، سرخ شده و برافروخته بنظر میرسید. خیلی سریع خودش را با تاجا رسانیده بود تا از بروز حوادث بدجلوگیری کند . فرانک نیز پایین آمد .

گونه و گردن خویش را بانوار پیداشتی پانسمان کرده بود . وکیل سلام کرد ، پیش دودید و پرسید :

— خانم چی شده . صورتتون گردنتون .

— هیجی . مهم نیست . گربه رضا چنگم زده .

شاغلام دودید و برای فرانک صندلی آورد. او نشست . ژست يك خانم متشخص اصیل را داشت . قیافه، حرکات و رفتار يك نجیب‌زاده واقعی . فرانک سکوتی را که بوجود آمده بود شکست و گفت :

— آقایون و خانمه‌ارو باوکیل خودم آقای ... آشنایم. این دو خانم و این دوتا آقای هم دخترا و پسرای مرحوم چار هستند. بقیه عروسها ، دامادها و نوه‌ها. به خانواده بزرگ. به خانواده ریشدار. حساب کنین که اگه این عده نسبت به پدرشون مهریون بودن هرگز وجود من اینجا لزوم پیدا نمیکرد و امروز این حادثه پیش نمیومد و اینا تلخ‌کامی نمیکشیدن. شما خودتون شاهد هستین که من بخاطر محبت و احترامی که نسبت بمرحوم چار داشتم موبو دارم و صیتشو اجرا میکنم . اون خدا بیامرز حتی برخورد امروز رو پیش‌بینی میکرد .

فرشته حرف او را برید و گفت :

— تلقن کن . مام معلم اخلاق نمیخوایم. وکیلتو آوردی که مثلا مارو بتروتونی . وکیل (فرانک) مودبانه جواب داد :

— نه خانم . من آدم گردن کلفتی نیستم که خدا نکرده شما از من بترسین. خانم منو احضار کردن استاد و قبایله رو بهتون نشون بدم .

و بعد خم شد، کیشش را که کنار صندلی فرانک گذاشته بود بالا آورد ، در آنرا گشود و پرونده محتوی فتو کیسی قبایله‌ها را بیرون کشید و بدست فرانک داد . اونیز پوشه را بطرف پسر بزرگ مرحوم چار دراز کرد و گفت :

— بفرمائین . فتو کیسی قبایله‌اس . از تمام صحنه‌های هر قبایله فتو کیسی تهیه شده . شماره داره . و کی‌های هر سند بهمینجاق شده ..

او به تندی و باخوشن پوشه را گرفت. فرشته و خواهر و برادر دیگرش نیز دور او جمع شدند . دیگران نیز گردن کشیدند . اوضحه مخصوص معامله را

— آیا آن موقع آقای ایوز در اتاق نبود .
 دالاس گفت :
 — نه . . . آنجا نبود .
 — چه ساعتی رسید ؟
 آقای دالاس که ناگهان سایه‌ای قیافه خندانش را فرار گرفت بالحنی نومی‌دانه گفت :
 — اوه . . . نیامده بود . . .
 آقای لامبرت که چشمپایش از حدقه درآمده بود ، خشکش زد .
 — می‌خواهید بگوئید که آقای ایوز ساعت دهم وربع کم هنوز به مجلس بوکر نرسیده بود ؟
 — نه . . . نبود .

از ابتداء محاکمه ، اول باری بود که خانم ایوز روی صندلی خود تکان خورد . بتندی بطرف جاوخم شد . چشمپایش را به وکیل حیرت زده اش دوخت ، دستش را بلند کرد و بروکیل مدافع خود بانگ زد .

ولی آقای لامبرت گوشش به این اخطارها بدهکار نبود .
 — آقای ایوز در چه ساعتی رسید ؟
 — اوه . . . مطلب این است که اصلاً آن شب بمجلس نیامد .
 — آیا این تغییر عقیده را شما خبر داده بود ؟
 آقای دالاس با لحن رفت باری جواب داد :
 — نه . . . نه . . .
 — دیگر سؤالی ندارم .
 آقای دالاس با عجله از جای خود باشد و بایک دنیا امید بطرف دادستان برگشت . . .
 ولی درنگاه و قیافه دادستان هیچ نوید نیروبخشی ندید . . .
 دادستان بطرف در روی نهاده بود . . . آری ، سومین روز محاکمه بلامی تمام شده بود .

چهارمین روز

قتضیه هر دم پیچیده تر میشد . . . بسیار عجیب بود که در شب وقوع قتل ، آقای فارول عاشق قدیم میمی بلامی از یاغ میوه سردر می آورد . . . و باز هم بسیار عجیب بود که آقای پاتریک ایوز از مجلس بوکر ناگهان غایب شده بود . . . کی چه میدانست که خود پاتریک ایوز معشوقه اش را نکشته باشد . . . اما هنوز آقای پاتریک ایوز در جلسه دادگاه حرف نزده بود . . . و با وجود این آقای لامبرت وکیل مدافع همسراو از فرط شادی در پوست خود نمی‌گنجید . . . چه پاتریک ایوز نمیتوانست غیبت خود را از محل وقوع جنایت ثابت کند و بزرگترین آرزوی آقای لامبرت این بود که دختر خوانده خود یعنی خانم ایوز را از صندلی برقی نجات بدهد در عوض شوهر او پاتریک ایوز را بجای او روی صندلی بنشاند . . . چه لامبرت از روزیکه پاتریک ایوز سیوا یوز گرانبهارا در نیویورک گرفتاران روزگار سیاه کرده بود ، از این مرد نفرت داشت و از روزیکه شنیده بود که پاتریک بیهمدستی میمی بلامی به این زن نازنین خیانت میکند ، از خشم دیوانه شده بود و اینک خدا وسیله ای فراهم آورده بود که انتقام همه این چیزها را از پاتریک ایوز بگیرد . . . ولی بعقیده یکی از خبرنگارها خانم ایوز نمیخواست شوهر ناشایسته خود را بدست مرگ بسپارد . . . دختر جوان موحشائی ، خبرنگار روزنامه ، آهی کشید و گفت :

— نظرم هیچیک از آنها گنهگار نیستند . . . این قتل بدست یکنفر دزد صورت گرفته . . . یابکی از آن دسته‌ها که . . . صدای بیخودم دادگاه رفته حرف او را برید . . . جلسه دادگاه تشکیل شده بود . . . آقای دادستان کراوات سرخ رنگ تیره و شورانگیزی زده بود . . . کراوات آقای لامبرت وکیل مدافع جلفتر از آن بود . . . ولی گلهای بسیار کم رنگی داشت . خانم ایوز همان لباس روزهای پیش را بتن داشت و همان کلاه روزهای پیش را به سر گذاشته بود .

دوشیزه « کوردیر » را صدا برنید . . .
 ملانی کوردیر ، بیخدمت پای سفره خانواده « ایوز » با آن اندام ظریف ، پوست زیتونی ، چشمهای درشت مشکی ، وموهای پرچین و شکن قهوه‌ای و لپهایی که برنگ کاملیای یخه پالتوش بود ، به عکس پشت جلد مجله زنانه‌ای شباهت داشت . . . با سهولت و آسایش خیال در جایگاه شهودنشست .
 دادستان پرسید :

— دوشیزه کوردیر ، شغل شما روز نوزدهم ژوئن ۱۹۳۶ چه بود ؟
 — من در خدمت خانم پاتریک ایوز بودم .

— چه مدتی در خدمت او بودید ؟
 — تقریباً یکسال و ده ماه .
 — این شغل را چطور پیدا کردید ؟
 — بوسیله خانم استفن بلامی مقتوله .
 — میتوانید بگوئید چطور ؟
 — البته . . . جوانترین خواهر من که سه چهار سال پیش به این ولایت آمد ، بلافاصله از طرف بنگاهی بخانه خانم بلامی فرستاده شد . . . خواهرم که تجربه‌ای نداشت نمیتوانست از عهده چنین کاری بر بیاید . . . ولی خانم بلامی کمال لطف و محبت را با و داشت و از این گذشته « ژولی » با شاگرد بقال ناحیه ازدواج کرد .

— دوشیزه کوردیر ، آنچه من می‌خواهم بدانم این است که خانم بلامی چطور شمارا بخانم ایوز توصیه کرد ؟
 — من هم همین را می‌خواهم برای شما شرح بدهم . . . گاه بگاه برای اینکه راه کار کردن را به خواهرم نشان بدهم بخانه خانم بلامی میرفتم . . . چونکه من خودم هشت سال بود کار میکردم . . . و تجربه هم دارم . . . روزی از روزها گفتم که اگر کاری در روزمونت پیدا کنم و نزد خواهرم باشم بسیار خوشحال خواهم شد و دوسال پیش خانم بلامی نامه‌ای بمن نوشت که دوستش خانم پاتریک ایوز در جست و جوی بیخدمتی است . . . و من باین ترتیب وارد خدمت خانم ایوز شدم .

— هنوز هم در خدمت خانم ایوز هستید ؟
 — نه . . . روز ۲۱ ژوئن استعفاي خودم را دادم و آنهم بسبب قضیه‌ای که خوشم از آن نیامده بود .
 — آیا این قضیه با مرگ خانم بلامی رابطه دارد ؟
 — من ، از این چیزها خبر ندارم . . . ولی چیزی بود که از آن خوشم نیامد .
 — دوشیزه کوردیر ، آیا این کتاب را تاکنون دیده‌اید ؟ و خواهش میکنم بعنوان آن توجه داشته باشید . « اسناد بازرگانی — جلد سوم »

دوشیزه کوردیر برای آسایش وجدان خود نگاهی به سوی کتاب کرد .
 — بله . آنرا می‌شناسم .
 — دفعه آخر چروزی بود که این کتاب را دیدید ؟
 — روز ۱۹ ژوئن ، در حدود ساعت نه شب .
 — کجا ؟
 — در دفتر آقای ایوز .

— چطور شد چشم شما به این کتاب افتاد ؟
 — خود را از محل وقوع جنایت ثابت کند و بزرگترین آرزوی آقای لامبرت این بود که دختر خوانده خود یعنی خانم ایوز را از صندلی برقی نجات بدهد در عوض شوهر او پاتریک ایوز را بجای او روی صندلی بنشاند . . . چه لامبرت از روزیکه پاتریک ایوز سیوا یوز گرانبهارا در نیویورک گرفتاران روزگار سیاه کرده بود ، از این مرد نفرت داشت و از روزیکه شنیده بود که پاتریک بیهمدستی میمی بلامی به این زن نازنین خیانت میکند ، از خشم دیوانه شده بود و اینک خدا وسیله ای فراهم آورده بود که انتقام همه این چیزها را از پاتریک ایوز بگیرد . . . ولی بعقیده یکی از خبرنگارها خانم ایوز نمیخواست شوهر ناشایسته خود را بدست مرگ بسپارد . . . دختر جوان موحشائی ، خبرنگار روزنامه ، آهی کشید و گفت :

— نظرم هیچیک از آنها گنهگار نیستند . . . این قتل بدست یکنفر دزد صورت گرفته . . . یابکی از آن دسته‌ها که . . . صدای بیخودم دادگاه رفته حرف او را برید . . . جلسه دادگاه تشکیل شده بود . . . آقای دادستان کراوات سرخ رنگ تیره و شورانگیزی زده بود . . . کراوات آقای لامبرت وکیل مدافع جلفتر از آن بود . . . ولی گلهای بسیار کم رنگی داشت . خانم ایوز همان لباس روزهای پیش را بتن داشت و همان کلاه روزهای پیش را به سر گذاشته بود .

دوشیزه « کوردیر » را صدا برنید . . .
 ملانی کوردیر ، بیخدمت پای سفره خانواده « ایوز » با آن اندام ظریف ، پوست زیتونی ، چشمهای درشت مشکی ، وموهای پرچین و شکن قهوه‌ای و لپهایی که برنگ کاملیای یخه پالتوش بود ، به عکس پشت جلد مجله زنانه‌ای شباهت داشت . . . با سهولت و آسایش خیال در جایگاه شهودنشست .
 دادستان پرسید :

— دوشیزه کوردیر ، شغل شما روز نوزدهم ژوئن ۱۹۳۶ چه بود ؟
 — من در خدمت خانم پاتریک ایوز بودم .

— اوه . نه . آقا . معمولاً این نامه‌ها را وقتی که غروب برای خاموش کردن چراغ می‌آمدم لای کتاب می‌گذاشتم . ساعت شش و نیم موقع بیسار بنی بود . برای اینکه ممکن بود دیده بشوم .
 — پس چرا این ساعت را انتخاب کردید ؟
 — اوه . من آنرا انتخاب نکردم . وقتی که مک دونالد نامه‌های پست را آورد ، این نامه‌ها بین نامه‌ها دیدم . . . کلمه فوری هم روی پاکت دیده میشد . و روی پاکت کوچک داخل پاکت کلمه خیلی فوری نوشته شده بود وزیر آنهم خط کشیده شده بود . پس ، فکر کردم که آقای ایوز باید هر چه زودتر این نامه‌ها ببیند .

ولی وقتی که به حال رسیدم ، همه آن اشخاصی را که از گلف بازی بر میگشتند ، دیدم . آقای ایوز از من گپ‌هاش مشروب خواست و آقای دالاس بمن آمد تا نشان بدهد برای کوکتل خود چه چیزهایی لازم دارد . پس صبر کردم تا همه این مردم بروند . ولی از رفتن آنها خبری نبود . و من بشدت نگران بودم و خون مخوردم چه می‌توسیدم که آقای ایوز بیاید و این نامه فوری را پیدا نکند . آخر سر ، در موقعی که آنها در سالون بودند و نانتسم خودم را به کتابخانه برسانم و بدون اینکه کسی ببینم . . . و بسرعت نامه‌ها لای کتاب گذاشتم ولی وقتی که خواستم از دفتر بیرون بیایم جمعی را در حال دیدم . آنوقت صبر کردم .

— دوشیزه کوردیر ، در حال کی‌ها بودند ؟
 — آقای الیات فارول و خانم پاتریک ایوز . . .
 — شمارا دیدند ؟
 — دوشیزه کوردیر شانهارا بالا انداخت .
 — من چه میدانم آقا . . . کنار در رفتم و گوش دادم و یک دقیقه دیگر صدای آنها خاموش شد و شنیدم که دری بسته شد . . . آنوقت زود از هال گذشتم و بدون اینکه کسی را ببینم ، به آشپزخانه رفتم .
 — آیا حرفهای آقای فارول و خانم ایوز را شنیدید ؟
 — نه مطلقانه . . . آنقدر آهسته حرف می‌زدند که مطلقاً نشنیدم .

— در صورتی که آنجا بودید ، حرف دیگری نشنیدید ؟
 — چرا ، آقا . درست پیش از آنکه کتاب را بردارم ، صدای دوشیزه بیچ را که با بچه‌ها از هال می‌گذشت شنیدم .
 — هنوز دست به کتاب نزده بودید ؟
 — نه . آقا .
 — و صبر کردید تا او برود و آنوقت کتاب را بردارید ؟
 — بله .
 — وقتی که نامه‌ها لای کسب گذاشتید ، خانم ایوز در حال بود ؟

— این ابراهم نمیدانم . آنچه میدانم این است که نیم دقیقه پس از آنکه نامه‌ها لای کتاب گذاشتم ، آنجا بودم .
 — آیا از هانجا که ایستاده بود میتوانست ببیند که شما کاغذی لای کتاب می‌گذارید ؟
 — ممکن است . . .
 — روبروی شما ایستاده بود ؟
 — نه . . . کسی که رویش بطرف من بود آقای فارول بود . خانم ایوز پشت بمن داشت .
 — پس برای چه گفتید ممکن است شمارا دیده باشد ؟
 — برای اینکه ممکن بود درست در همان موقع پشت بطرف من برگردانده باشد یا مرا در آئینه دیده باشد .
 — آیا در مقابل او آئینه‌ای بود ؟
 — بله ، در آن سه هال ، بالای نیمکت بزرگی که آقایان کلاهیانشان را می‌گذارند ، دفتر و کتابخانه در این آئینه منعکس میشد .

— سرمیز شام چه کسی حاضر بود ؟
 — خانم پاتریک ایوز ، خانم دانیل ایوز و آقای ایوز . . . طبق معمول . . .
 — آیا صحبت‌های آنها را به یاد دارید ؟
 — اوه . نه . آقا . من معمولاً تا حدود امکان کمتر در سالون غذاخوری می‌مانم .
 — آن شب حادثه ۱۹ ژوئن پیش از خاموش کردن چراغ کسی را ندیدید ؟
 — اوه . چرا . . . خانم دانیل ایوز مادر شوهر خانم را دیدم . . . از من پرسید که عروس خانم ایوز برگشته است یا نه . . . و من جواب دادم که برگشته . . .
 — مثل همه روزهای یکشنبه ساعت ۹ . . . خانم پاتریک

ایوز صبحانه خود را پس از مراجعت از کلیسا ساعت نه و نیم خورد . . .
 — و پس از صبحانه چیز فوق العاده‌ای پیش نیامد ؟
 — نمیدانم بنظر شما غیر عادی باشد یا نه . . . ولی حادثه‌ای اتفاق افتاد .
 — خواهش میکنم بگوئید ببینم این حادثه چه بود ؟
 — درست پس از آنکه آقای ایوز و مادرش صبحانه شان را چند دقیقه‌ای پیش از ساعت نه و نیم تمام کردند ، آقای ایوز مستقیماً بدفترش رفت و من روزنامه‌های یکشنبه‌ها برای او بردم . پیش از آنکه بیرون بیایم ، چون می‌خواستم قضیه‌ها بدانم ، از او پرسیدم — « آقای ایوز ، آیا آن نامه‌ای را که لای کتاب گذاشته بودم ، برداشتید ؟ » و او جواب داد که نه !

— و شما چه گفتید ؟ به‌اش گفتم — « اگر شما آن نامه را پیدا کرده باشید ، مسلماً خانم ایوز برش داشته . . . وقتی که در حال بود ، دیدم که من آنرا لای کتاب می‌گذارم .
 دادستان لحظه‌ای صبر نکرد تا اینکه همه بتوانند به رازی که این جواب فاش کرده بود ، پی ببرند . سپس پرسید :
 — آیا پس از این گفت و گو با آقای ایوز بود که تصمیم گرفتید از خدمت خانم ایوز بروید ؟
 — نه ، آقا . . . نزدیک ظهر بود که این تصمیم را گرفتم .
 — پس حادثه دیگری اتفاق افتاد ؟
 — دوباره باز شد .
 — بله .

— آن حادثه چه بود ، دوشیزه کوردیر ؟
 — ساعت یازده و نیم اطلاع پیدا کردم که خانم بلامی کشته شده است .
 — وقتی که این خبر را شنیدم ، خوشم نیامد . از این رو دیگر نماندم .
 — مطلب دستگیرم شد . . .
 دادستان دستپایش را در جیبپایش فرو برد و نگاه مظفر نمونی بطرف آقای لامبرت وکیل مدافع انداخت و گفت :

— دیگر سؤالی نیست ، دوشیزه کوردیر . . . نوبت وکیل مدافع است .
 و وکیل مدافع به کرسی شهادت نزدیک شد و پرسید :
 — دوشیزه کوردیر ، بدون شک کاملاً میدانید که اگر خانم ایوز اطلاع پیدا میکرد که شما این مکاتبه پنهانی را تسهیل میکنید ، پنج دقیقه دیگر در زیر سقف‌خانه او نمی‌ماندید . . . اینطور نیست ؟

دوشیزه کوردیر بجلو خم شد ، سایه وقاحتی در قیافه اش دیده میشد :
 — خودم خوب میدانم که هر وقت خانم ایوز خشمگین شده باشد ، بتندی حرف می‌زند و بتندی دست‌بیکار میشود . سرعت این جواب رنگ از رخ آقای لامبرت برد . . . ولی او به اعصاب خود تسلط یافت و پرسید :
 — و از این رو ترجیح دادید پیش از آنکه خانم ایوز در موضوع نامه توضیحی از شما بخواهد و باین ترتیب عذر شمارا بخواهد از خانه او بروید ؟
 — آقا ، گفتم که من برای این از خانه او رفتم که خانم بلامی کشته شده بود و من از این چیزها خوشم نمی‌آمد .
 آقای لامبرت با خشم به روی شاهد تگربست و گفت :
 — گفتید که پس از گذاشتن نامه لای کتاب چون خانم ایوز و آقای فارول در حال بودند نتوانستید از آنجا بگذرید ؟
 — درست است .
 — آیا روی آقای فارول بطرف شما بود ؟
 — بله .

— از کجا اطمینان دارید که نامه‌ها خانم ایوز برداشته باشد نه آقای فارول ؟
 — من صدای بسته شدن در را شنیدم . پس آقای فارول رفته بود برای اینکه دیگر او را در حال ندیدم . قضیه خیلی ساده است . . .
 — شما ، دوشیزه کوردیر از قرار معلوم به عوض اینکه پای سفره خدمت بکنید ، کار آگاه بوده‌اید . اما حقیقت این است که وقتی آقای فارول باتفاق خانم ایوز به سالن برمی‌گشت — هر کسی میتوانست از در بیرون برود . . . اینطور نیست ؟
 ملانی کوردیر ، بی‌اعتنا جواب داد :
 — وقتی که شما می‌گوئید ، من دیگر حرفی ندارم .



سؤالات و جوابهای طبی

در مطب دکتر

تاکنون لب به گوشت نزده‌ام

دختری ۱۸ ساله‌ام. از وقتی که خود را شناختم لب به گوشت نزده‌ام. اصلا نمیدانم گوشت چه طعمی دارد. خوراک من بیشتر از حیوانات و چیزهایی نظیر کبوتر و بادبجان است. اما از چند نفر شنیده‌ام اگر گوشت نخورم، دچار بیماریهای مختلفی خواهم شد. آیا این حرف صحت دارد یا نه؟

— دوشیزه عزیز، گوشت حاوی مقدار زیادی پروتئین است که برای ساختمان و رشد و نمو بدن نهایت ضرورت را دارد و دندانهای ما طوری ساخته شده که باید گوشت مصرف کنند و وجود، شما بر اثر نخوردن گوشت و نرسیدن مواد مفیدی به بدنتان، دچار کمخونی، ضعف و ریزش مو و شکنندگی ناخن‌ها و ناراحتی گوارشی خواهید شد. توصیه میکنیم کم‌کم عادت کنید جزو برنامه غذایی خود گوشت را هم بکنجایید.

رابطه هورمون با سرطان

آیا تزریق هورمون بدن ایجاد سرطان میکند؟ و چند درصد احتمال خطر دارد؟

— هورمون‌ها یا ترشحات غدد داخلی بدن که بوسیله لایراتوارهای داروسازی باشکال مختلف ساخته شده و در معالجه عده‌ای از بیماریها مصرف میشود، سرطانزا نیستند، مگر بطور استثنائی و آنهم در مواردیست که هورمون‌ها بدون تجویز پزشک و بیهوده و بیزمان معینی مصرف نشده باشند، و اگر هورمون‌ها در جای خود داروهای بسیار یا ارزشی هستند، در مواقعی که فشار خون بشدت پائین می‌آید و «سنگوب» دست میدهد، در وقتیکه فشار خون خیلی بالا می‌رود، در ضعف و ناتوانی جنسی، چه در زن و چه در مرد، برای رفع ضعف و سستی افراد مسن، در بیماریهای مختلف غددی و حتی برای جلوگیری از حاملگی، هورمون مصرف میشود و اگر قرار بود با تجویز هورمون سرطان تولید شود در علم پزشکی مصرف آن تحریم میشد، بنابراین در مورد سؤال شما هرگز نمیتوان گفت چند درصد احتمال خطر دارد، زیرا شما باید بدانید حتی ساده‌ترین داروها مثل قرصهای مسکن هم در صورت بیجا مصرف شدن، خطر داشته و عوارض بد میدهند.

بخاطر ابتلاء به سودا از

زندگی بیزار شده‌ام

بانوئی ۴۰ ساله هستم. مدت ۴

سال است که مبتلا به سودا شده‌ام، کف بایم ترک های بزرگ میخورم و پوسته پوسته میشود و همچنین بدنم آنقدر میخارد که حد ندارد و مخصوصا بعد از خوردن سفیدک میزند. با اطباء مختلفی مراجعه کرده‌ام و خوب نشده‌ام حتی یکمرتبه هم خون دستم را گرفته و بیسایم زده‌اند باز نتیجه نگرفته‌ام دیگر از زندگی بیزار شده‌ام از شما میخواهم که مرا در مداوای قطعی این مرض یاری کنید.

— خانم محترم، عده زیادی از بیماران مبتلی به سودا یا «اگرما» از اینکه مرشان مزمن میشود رنج میبرند. این بیماری که در ایران نیز بسیار شایع است علل مختلفی دارد که از آنهمه باید حساسیت را نام برد. بطور جدی از خوردن پنبه، شکلات، تخم مرغ، گوچه فرنگی و ادویه و کالباس و نظائر آن پرهیز کنید. در مورد تزریق خون از دست بپا که نام علمی آن (اتو همیوتراسی) است بعضی‌ها نتیجه خوب میگیرند، اما اخیرا داروهای با ارزشی در اختیار متخصصین بیماریهای جلدی قرار گرفته که شما با مراجعه بیک از آنها میتوانید بهبود یابید.

آیا قرص‌های ضد چاقی

باعث از کار انداختن تخمدانها میشوند؟

بانوئی هستم ۱۹ ساله که ۴ سال است ازدواج کرده‌ام، اما بچه‌دار نمی‌شوم. از دوسال قبل هم بسیار چاق شده‌ام، آیا نظر شما اگر از قرصهای ضد چاقی استفاده کنم، تخمدانهایم از کار نخواهند افتاد؟

— نازائی شما ممکن است غیر از چاقی دلائل دیگری هم داشته باشد شما نتوانید که شوهر شما هم آزمایش شده است یا نه؟ چه با ممکن است علت بچه‌دار نشدن شما مربوط به شوهرتان باشد. البته بعضی خانمهای چاق و بخصوص آنهاییکه هورمون زنانهشان کمتر است، یا دچار اغتشاشات هورمونی هستند بچه‌دار نمیشوند، اما شما هنوز جوانید و اگر معالجه کنید حتما بچه‌دار خواهید شد. در مورد قرص‌های ضد چاقی نیز باید گفت تاکنون گزارشی در مورد این که تخمدان را از کار بیندازد داده نشده است. این قرصها باید فقط بدستور پزشک و پس از معاینه کامل داده شوند.

باتقویت عمومی تعداد اسپر — ماتوزوئیدها بالا می‌رود؟

مردی ۲۸ ساله‌ام و مدت پنج

سال است ازدواج کرده‌ام و فرزندی ندارم. البته آزمایشی از اسپرم خود کرده‌ام و تعداد اسپرماتوزوئیدهایم کم است. میخواستم بدانم با تقویت عمومی تعدادشان زیاد میشود یا نه!

اول باید دید علت کمبود اسپر ماتوزوئیدها چیست؟ اگر بعلم تغذیه بد، بیماریهای عفونی و عفونتهای موضعی یا اختلالات غددی باشد درمان صحیح با ویتامینها و هورمونها و داروهای دیگر، تعداد آنها را بالا خواهد برد و عقیم بودن شما خود بخود از بین خواهد رفت. روی هرفته در بعضی‌ها درمان زیاد رضایتبخش نیست و بعضی در عده‌ای با مختصر درمان بهبود کامل میشود.

ازدواج با خویشاوندان از نظر طبی خطرناک است؟

عسکهای معتقدند که نباید با خویشاوندان نزدیک ازدواج کرد، زیرا ممکن است، بچه‌هایی که بدنیا بیایند ناقص الخلقه باشند یا دچار بیماریهای بخصوصی شوند. آیا این حرف صحیح است یا نه؟

— موضوع هم خوبی مسئله مهمی در علم پزشکی است، در این موضوع بیولوژیست‌ها و دانشمندان مطالعات زیادی کرده‌اند و هنوز دلیلی قاطع بر اینکه ازدواج با قوم و خویش مضر است وجود ندارد. شاید مشاهده بعضی بیماریهای خوبی و یا جلدی در اقوامی که مقید به ازدواج با فامیل نزدیک هستند این فرضیه را بوجود آورده که ازدواج با همخون باعث بروز بیماری‌هایی میشود.

آیا دوائی برای بیفکری وجود دارد؟

دختر ۱۴ ساله‌ای هستم. مادرم در اسفند سال گذشته بعلم ابتلاء به سرطان فوت کرد و من از آن تاریخ همیشه دچار پریشانی فکر هستم و فکرهای بوجی مرا بخود مشغول میسازد. لطفاً بین جواب دهید آیا داروئی برای آرامش فکرم وجود دارد؟

داروهای آرام بخشی در دسترس پزشکان قرار گرفته که هر یک بجای خود مصرف میشوند و فوق‌العاده هم مؤثرند. شما باید به پزشک خانوادگی خود مراجعه کنید.

علت سرماخوردگی و طرز چکاندن قطره‌های بینی

میخواستم دو سؤال بکنم. اول

سرما خوردگی علتش چیست؟ در ثانی وقتی به طفل قطره بینی میچکانیم، چرا استفراغ میکند و آیا این قطره‌ها بینی را تحریک نمیکند؟

— سرما خوردگی که از فراوان ترین و شایعترین بیماریهای کودکان است بعلم عفونت ویروسی مجاری تنفسی فوقانی است. اصلا سرماخوردگی مولد چند نوع ویروس است که بر اثر عوامل مستعد کننده مثل لرز، قرار گرفتن در معرض سرما و رطوبت، دندان در آوردن و یا لاخره عفونت‌های موضعی، مثل ورم لوزه‌ها و پولیپ بینی و غیره بوجود می‌آید.

اما در مورد سؤال دوم شما، باید بدانید که همه قطره‌های بینی باعث استفراغ نمیشوند، بلکه در موقع چکاندن قطره، زیادت از اندازه بکار می‌رود. مثلا در کودکان باید هنگام بکار بردن قطره بینی سر کودک پائین قرار گیرد. بعلاوه اینعمل باید یکبار قبل از تغذیه صورت بگیرد، قطره بینی را نباید بیش از ۳ تا ۴ روز مصرف کرد، زیرا استعمال مداوم آن برای مخاط بینی مضر است.

از لاغری رنج میبرم

بانوئی ۱۸ ساله‌ام و دارای یک کودک ۵ ماهه هستم. بزرگترین آرزوی من در دنیا فقط چاق شدن است و از اینکه زنی لاغرم خیلی رنج میبرم. شوهرم همیشه میگوید تو اگر چاق نشوی من زن چاق خواهم گرفت.

چون به شوهر و بچه‌ام علاقه‌مندم تقاضا دارم بین جواب بدهید که چکار کنم تا چاق بشوم؟ البته پس از وضع حمل دچار ترشح چرکی رحم نیز هستم.

— اولاً لاغری عیب نیست کشور شما بجزم لاغر بودتان نخواهد زن دیگری بگیرد، شما بهتر است ایشان که تا این حد به زن چاق علاقه دارد شما را بیک پزشک نشان دهد. و اما هر نوع چرک مزمن و عفونت مخفی بدن باعث رنجوری و لاغری و ضعف میگردد. شما حتما باید برای جلوگیری از چرک و ترشح چرکی که برای کودک و شوهرتان نیز خطر دارد به پزشک زنان مراجعه کنید. بعد اگر خیلی علاقه دارید چاق بشوید بجای سوغه غذا چهار وعده بخورید. نان، برنج، سیب‌زمینی، عدس، غذای شیرین و چرب شما را چاق خواهد کرد. سعی کنید کمتر خود را خسته کنید. البته داروهای نیز برای چاقی وجود دارد که باید مستقیماً بدستور پزشک معالج شما باشد.



چرا ۲۵۰ هزار تومان

نصب تونشود؟

تو که در بانک صادرات ایران حساب پس انداز داری

و تو که میخواهی حساب پس انداز داشته باشی

میتوانی هر چه لازم داری از حساب برداری

و هر چه میخواهی بجا بگذاری

اما بیاد داشته باش که :

هر کس در ۱۵ فروردین فقط صد تومان

در حساب پس انداز بانک صادرات ایران داشته باشد

میتواند از هزاران جایزه بزرگ و کوچک آن استفاده کند

وشاید هم

اسمال جایزه ۲۵۰ هزار تومان نصب تونشود

بانک صادرات ایران در خدمت مردم

چه چیزها پیر شدن زن و چپن و چروك افتادن بچهره او را عقب می اندازد؟

چرا من در ۴۲ سالگی هنوز جوانم؟

موقعیت او موثر باشد .

همین جهت مقاله ای بقلم خانم «دوريس دى» ستاره مشهور و موفق و سالم و زیبای امریکا ترجمه کرده ایم که در آن اسرار جوان ماندن و سالم ماندن خود را فاش میکند و میگوید چه کرده است که در سن ۴۲ سالگی هنوز هم میلیونها نفر در سراسر جهان او را یکی از محبوب ترین و زیباترین و قابل احترام ترین زنان امریکا میدانند .

خانم «دوريس دى» در این مقاله باین سؤال مهم که «چکنیم تاجوان و سالم و شاداب بمانیم» جواب جالب و قانع کننده ای میدهد .

زیبائی و سلامت و دوام جوانی با ورزش و رژیم و استراحت تنها بدست نمی آید. بلکه این فکر شامت که شمارا تغییر میدهد. متخصصان غذایی میگویند که غذا در زندگی و سلامت شما تاثیر دارد. بعید نیست که تاحدی حرف آنها صحت داشته باشد اما من بشخصه معتمد غذا و لوازم آرایش و پوشاک فقط قسمتی از مصالح زیبائی و جوانی هستند نه همه آن.

به عقیده من فکر شامت که شمارا آنچنانکه هستید میسازد. فکر است که روح و بدن را تغییر میدهد. پیر یا جوان میکند. نمیدانید من چقدر باین نکته اعتقاد دارم . تمام زنان در این فکر هستند که زیبا باشند. فکر و ذکر آنها جز زیبائی چیزی نیست درحالی که کمتری باین نکته



شرکت هواپیمایی پان امریکن
جشن پرشکوه نوروز را
بشما شاد و باشگفته و سال خوشی را
برای شما آرزو میکند



اساسی میانید که آیا ورزش و توالست ورزش است که زن را زیبا میکند یا عوامل سازنده زیبائی چیزهای دیگری هم هستند. بنظر من آنچه يك زن را زیبا میکند درون اوست و درون يك زن آنچه است که خود او فکر میکند . يك زن ممکن است با لباس و حمام و کرم و پودر صورت خود را زیبا کند، اما اگر فکرش معیوب و زشت باشد چه خواهد شد؟ کرم های قیمتی و استراحت ۲۴ ساعته و ماساژ ممکن است عضلات صورت را نرم و صاف و شفاف کنند، اما وقتی زن چشم باز کند و در درون خود افکار ناراحت و بد داشته باشد چپن و چروك ها باز میگردند . شما اگر زشت فکر کنید زشت میشوید. این حرف مرا بیاد یکی از گفته های شکسیر انداخت که تکرارش بسیار بجاست : «در دنیا نه خوب وجود دارد و نه بد، اما فکر ما تمام آنچه را که در دنیا هست خوب یا بد میکند.» شاید این نظریه من درست نباشد ، چون من آمار نگرفته ام . اما ما زودتر پیر میشویم برای اینکه لحظه بلحظه بر افکار ما افزوده میشود و از چیزهای ساده و دلپذیر زندگی دور میشویم و به چیز های سیاه و بیچیده دل می بندیم . بنظر من هر چینی که در صورت نقش می بندد از يك فکر بد سرچشمه میگیرد .

علاوه بر آن، بیکاری نیز در بزرگی است هر کسی لازم است در زندگی خود طبق برنامه ای عمل کند که نه وقتش بیهوده تلف شود و نه بیکار بماند . من هر موقع کار ندارم و وقت را صرف شنا، ورزش، دوش گرفتن و رقص میکنم . ممکن است بنظر بعضیها دیوانگی بیاید که یک نفر تاكت و تنها و در یک ساعت غیر معمول باهنگ موسیقی برقصد، اما این کار برای من نه تنها يك ورزش است و روحیه مرا تازه نگه میدارد بلکه جلو فکر کردن بیهوده ام را میگیرد. چون ساعات بیکاری ام را پیر میکنند و نمیکند که گوشه ای بنشینم و مدام در اطراف نقطه های ضعف و منفی زندگی فکر کنم . شما نمیدانید بیکاری چه شیطانی است. اگر میخواهید بیشتر عمر کنید و کمتر چپن و چروك بصورت داشته باشید اولین توصیه من اینست که از بیکاری فرار کنید و ولو آنکه بروید و جلو در خانه همسایه تان را مفتح و مجانی جارو کنید .

از خوب فکر کردن و باطن خوب و منزه داشتن و فرار از بیکاری که بگذریم یک مسئله مهم غذا و ورزش میرسیم که در سلامت و زیبائی و جوانی هر زن و مردی اثر عمیق دارد . رژیم درست ، ورزش درست ، و گرم های زیبائی مناسب برای زن وسائل زیبائی و شادابی هستند و او را جوان نگه میدارند . اما بنظر من هر زنی برای خود وسائل جداگانه ای دارد که مناسب با احتیاجات و زندگی خود اوست .

من برای ورزش برنامه معینی ندارم که مطابق آن عمل کنم . هر موقع که وقت داشته باشم کاری انجام میدهم که بنظم

بقیه در صفحه ۷۳

«دیور» این لباس را برای شب طرح کرده جنس آن از موسلین نقش‌دار است. دنباله کم‌درایه (چین‌دار) و لبه پائین لباس از پرشتر مرغ برنگ صورتی است.



است . لباس ، آستین بلند دارد و کمسر لباس باریک است و فکل میخورد. سر - آستینها و لبه دامن از پرشتر مرغ برنگ آبیست .

این لباس که از موسلین میباشد از لحاظ شباهت به لباس دیور بسیار نزدیک است، لیکن طرح آن از مزون نیناریچی

لباس شب از ساتن بفرم راسته. آستینها از اورگاندی است که بشکل پر درست شده و فکلی بهمان رنگ جلو سینه جلب نظر میکند. «بالانسیاگا» طراح این مدل است.

با استفاده از کلکسیون های مد بهاره پاریس که هفته گذشته برای «ژنروز» رسیده آلبومی در شش صفحه ، از تازه ترین مدها ، بطور رنگین و بعنوان هدیه نوروزی تهیه کرده ایم که در این صفحه و صفحات بعد آنرا ملاحظه می فرمائید. این مدها در تهران و پاریس و لندن و نیویورک در يك زمان انتشار می یابد.

آلبوم رنگی

از شیک ترین و تازه ترین مدهای بهار ۱۹۶۸

قرمز و سرمه‌ای رنگ سال



۳ - يك دوييس از پارچه پشمي چهارخانه قرمز وسفيد . بالاته دوييس بلندتر از معمول است و از زير آن دامن پليسه يكتطرفه نمايان است . كمر وشالگردن و كلاه مدل مردانه كاز پديده هاي جالب مدسال است دراينجا همراه دو پييس پوشيده شده . كت از پشم سفيد بامغزي قرمز است .

۴ - ژان لانون اين لباس سرده‌اي سفيد را طرح كرده . كمر پهن آن باقلاب بزرگي بالاتراز معمول بسته شده . يخه و فكل جالب جلو آن از اورگاندي سفيد است . هشت همراه اغلب لباسهاست .

۵ - يك لباس از ژرسه بامغزي هاي سفيد از گريسيان ديور . كمر پهن آخرين مدل سال جالب نظر ميكنند . قلاب كمر كاملا جديد و جالب است . شال گردن و كلاه بره همراه اغلب لباسهاست .

۶ - يك كلاه جالب با خالهاي زرد در جلودوسوراخ ديده ميشود . جنس آن پلاستيكي است .

۴ - يك كلاه بره از پارچه نخی . دور آن راهراه و دارای دودکمه بزرگ است .

۵ - يك كلاه از ژرسه راهراه به سرنگ از ابريش .

۷ - يك كلاه مدل مردانه از پارچه خالدار نگين . روبان پهنی آن را میآراید .



— يك لباس سرمه‌ای كه با كمربند چرمی سفید و قرمز تزئین یافته . یخه كلودین است و در دودرز عمودی دامن لباس جیب قرار گرفته . مدل از كاستیلاو میباشد .

— يك مانوسرافون نما از یشم . چاوانرا به دكمه می‌آراید و چهاربرگردان جیب . چرخدوی روی این مانو زیاد دیده میشود . لباس بافتگی سفید از زیر آن نمایان است . روی دوش اشاری از جنس مانو دیده میشود .



— يك لباس كتانی بفرم راسته . آستینها رنگارنگ است و نقش پررنگ جلو لباس جاب نظر میکند دوربرشها چرخدوی شده است .

— يك لباس سرمه‌ای بفرم راسته . نوار یهنی بزرگ سفید و قرمز بین بالا و پائین بالاته دوخته شده . دودكمه بطور عمودی در طرف چپ یخه قرار گرفته . پارچه آن كتانی است .



— يك لباس از گابردین . جالب كمربندی است كه روی سینه بسته شده و از ورنی تمیباشد . دو جیب گرد روی دامن لباس دیده میشود . مدل از زیر كاردن است .

غرور و شادمانی پدیده دادن را عمیقاً احساس کنید

گاه می‌خواهید با هدیه‌ای مراتب سیاست‌گذاری خود را بازگو کنید و زمانی
می‌خواهید عشق خود را ابراز دارید. در این حال روی بوی جواهر
سازی می‌آورید که اوستا و جواهرسازان خود
میدانند. این جواهرساز کیست
که در این هنگام بتواند
شما را در انتخاب
یک هدیه شایسته
راهنما باشد؟



چگونه چنین کسی را می‌توانید بیابید. بسیار
ساده است. هر جا تا بلوی رولکس را دیده‌اید
بهمان جا مراجعه کنید. آن جا یکی از
جواهرفروشی‌ها هست که برای عرضه
دقیق‌ترین ساعت‌های جهان انتخاب
شده است. می‌توانید کاملاً به او
اعتماد کنید. چون در هر حال
چیزی بشما پیشنهاد خواهد
کرد که خود به آن می‌بازد
می‌کند. برای خانم‌ها:
ساعت دقیق و شکفت‌انگیز
رولکس زن که بشویدای
گراهنما با نوار پهن
طلایی زینت یافته است.

برای آقایان:

رولکس اویستردی دیت،
یعنی ساعتی که برنج
بسیاری از شخصیت‌های
معروف جهان می‌پوشند
قاب و دستبند تمام طلای
خالص آن شکوه‌خیزه‌کننده‌ای به آن
می‌بخشد. بطور خودکار کولک می‌شود
و روز و تاریخ را با حروف کامل نشان می‌دهد.



نماینده انحصاری
مهدی جواهری و برادران

خیابان شاهرضا مقابل هتل تهران
پالاس شماره ۳۹ - تلفن ۶۴۰۲۵

رولکس

نشانه یک عصر تکامل در تاریخ
اندازه‌گیری وقت

آون بزرگ تقدیم میکند

مسافرت ایام عید و سیزده‌بدر با شلواری‌های آون بزرگ از نوع هلنکا - کانکا - و انواع پارچه‌های
عالی در رنگ و مدل‌های مختلف
ضمناً شهرستان‌های محترم که جهت مسافرت ایام عید به تهران می‌آیند می‌توانند بهترین لباس
دوبیس - مانتو و شلوار و دامن و انواع اجناس زنانه و دخترانه (از آون بزرگ اکتیو فرماید).
آون بزرگ خیابان پهلوی بالاتر از سینما امپایر

کلبه‌های آنسوی رودخانه... بقیه از صفحه ۴۳

در هر قباله بازدید کرد. بهمان نسبت
که پیش می‌رفتند و یک یک اسناد را
از نظر می‌گذرانیدند رنگشان سفید تر
میشد. گویی روح از کالبدشان پرواز
میکرد. می‌لرزیدند و عجیب آنکه عروسی‌های
مرحوم چار بیش از دخترانش عصبی و منشنج
بودند. در پایان کار او بوشه را روی زمین
پرتاب کرد و گفت:

این همه‌اش ساختگیه. دروغه.
مبادا گستری شکایت می‌کنیم.
هیچ مانعی نداره. بفرمائین.
منم برای دفاع از موکلم حاضر. اما یقین
بدونین که حتی دادخواست شما پذیرفته
نمیشه چون معامله از نظر قانونی هیچ
نقصی نداره. یکنفر املاک خودش فروخته
ویه نفرم خریده. کجای این معامله غیر
قانونیه.

پدرمون دیوانه شده بود. و معامله با
دیوونه‌ام صحیح نیس.

اثبات این موضوع خیلی مشکله
چون پدرتون یک هفته قبل از انجام معامله
طبق معمول سه ماهه معاینه طی شده بود.
اون مرحوم هر سه ماه یکبار (چک آپ)
میکرد. پزشکان نوشن که آقای چار در
تاریخ بیستم تیرماه جز فلج عضوی با هیچ
عیب و نقص دیگری نداره و کاملاً سالمه.

ولوله‌ای برخاست. هر کس چیزی
می‌گفت. دونفر دونفر باهم حرف می‌زدند
و می‌خواستند با فریاد بیشتر عقیده خویش
را بردگری تحمیل کنند. زنها معتقد
بودند که آنجا همانند و تانکلیشان معلوم
نشده بیرون نروند ولی مردها نظر میدادند

که بروند و برای اقامه دعوی وکیل بگیرند.
سرانجام مردها پیروز شدند و بمنظور
خروج از خانه راه افتادند. فرانک از جانی
که نشسته بود تکان نخورد. و کیش نیز
پوشه را در کیف گذاشت و کنار او ایستاد.

شاغلام و دیگر خدمتکاران نیز در یک‌صف
درضلع جنوبی سرسرا قرار گرفته بودند.
یکی فحش میداد، دیگری آب دهان به
طرف (فرانک) می‌انداخت و سومی با کیف
بسی او حمله میکرد که اگر سرش را کنار
نمی‌کشید چندبار سرش مورد اصابت کیف
واقع شده بود. یکی از عروسی‌ها هنگام

خروج از سرسرا پرده را کشید و باره کرد.
شاغلام و سرایدار پیش دویدند اما فرانک
اشاره کرد که بازگردند و مانع خرابکاری
آنها نشوند. بی‌باغ که رسیدند بوته‌های گل
را لگدمال میکردند و با از ریشه در می‌آوردند.

یکی از نوه‌های مرحوم چار سنگی بطرف
شیشه در سرسرا پرتاب کرد. شیشه شکست
و با صدائی گوشخراش فرو ریخت. بازهم
فرانک دستور داد که مستخدمین خون‌نرد
باشند. دیگر آنها که در سرسرا بودند داخل
باغ رفتند اما از صداهائی که بگوش
میرسید می‌فهمیدند که با سنگ شیشه‌های
گلخانه را نیز می‌شکنند. سرانجام بعد از

نیم‌ساعت خرابکاری از باغ بیرون رفتند و
چنان در راهیم کوفتند که با وجود فاصله زیاد
صدای آن شنیده شد.
فرانک همانطور که روی صندلی چوبی
نشسته بود نیم چرخ خورد. به روی
و کیش و مستخدمین که عموماً آشفته و
نگران ولی با اینهمه راضی بودند تبسمی
کرد و گفت:

خوب رفتن.
و آنگاه با تیز دست‌زداد:
حالا واسه من و آقای وکیل
چائی بیار.

ناتمام

ارزانتر از هر رنگی



کاغذ دیواری امپریال IMPERIAL



از متری ۴۵ تا ۸۰ ریال

در هزاره‌ها نقش و رنگ مدرن و کلاسیک

صد درصد قابل شستشو ساخت امریکا

مانسکو خیابان شاه جنب یغما تلفن ۴۷۱۲۵

مانسکو خیابان پهلوی شمال پارک ساعی تلفن ۶۲۱۳۳۹ - مانسکو خیابان قدیم شمیران روبروی سینما ریولی تلفن ۷۵۳۱۶

برای مشاوره مجانی با متخصصین مانسکو به تلفن‌های شماره ۶۲۱۳۳۹ و ۴۷۱۲۵ مراجعه فرمائید.

عید و محبت بقیه از صفحه ۵۰

آنها خاطره محبت شما را هرگز فراموش نمیکنند.
 بدربان اداره و بخش خدمت - های آنجا که یکسال برای شما خدمت کرده اند انعامی بدهید. بخدمتگذاران خانه تان پول کافی بدهید تا بتوانند لافل یکبار بجهایشان را بسینما ببرند و برای آنها لباس و غذای تازه ای تهیه کنند و اینکار را اگر تاکنون نکرده اید همین حالا بکنید تا پولی که میدهند بدردشان بخورد. برای بچه های آنها هدیه های کوچکی بدهید و فراموش نکنید همین توجه و اظهار محبت باعث میشود که خدمتکار های شما با علاقه و دلسوزی بیشتری برای شما کار کنند. و یک نکته مهم: عیدی دادن را با صدقه دادن عوضی نگیرید. آنرا در نهایت سادگی و تواضع بطرف بدهید و حتما کلام شیرین و محبت -



فرمتکس
 موها را آسانتر بپیچید
فرمتکس بهترین وسیله برای نرم دادن و نیز سبکی موی هر
 ولاد - آلمان - بزرگترین متخصص رنگ و آرایش مودرجهان

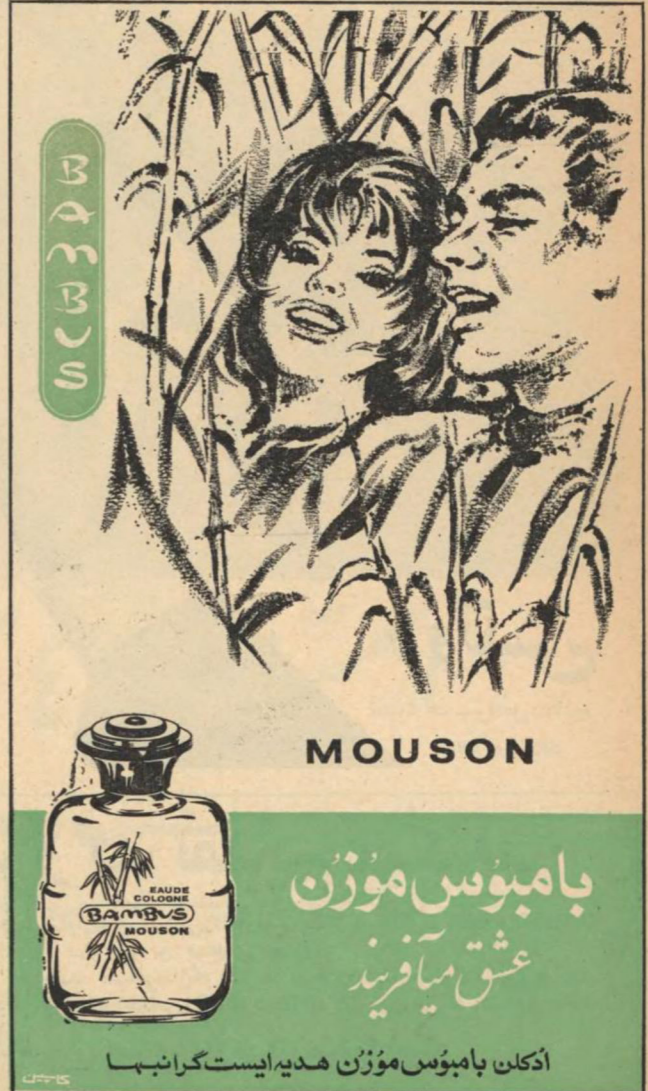
الکل و زیبایی بقیه از صفحه ۵۰

میدانید که هم اکنون آزمایشگاه های بزرگی در تمام دنیا و بخصوص در پاریس مشغول فعالیت هستند تا بهترین و موثرترین کرم ها، تونیکها و شیرها را برای جوانتر و شادابتر ساختن پوست چهره خانها بیازند. وظیفه عمده این مواد آرایش، نگهداشتن آب و رطوبت پوست چهره و جلوگیری از خشکی و در نتیجه شکسته شدن و چین و چروک خوردن آنست. از جمله کرم هایی که تازه در پاریس به بازار آمده و برای نگهداری رطوبت پوست مفید تشخیص داده شده، کرمی است که از موم عسل ساخته میشود. این کرم را قبل از آرایش روی پوست میمالند و آن، مانند ماسکی نامرئی پوست را میپوشاند و از تبخیر آب پوست جلوگیری میکند.

آب و رطوبتی که وجود آن برای شادابی پوست اینقدر مهم و قابل توجه است، طبعاً از داخل بدن تامین میشود. حال اگر شما بصری شربوبات الکسی بپردازید و بخصوص در اینکار افرات بخرج دهید، آبی که از داخل بدنتان بیوست میرسد حالت خالص و طبیعی خود را از دست میدهد و با مقداری الکل آلوده میشود و همین مقدار الکل کافی است که تمام زحمات شما برای مرطوب و شاداب نگهداشتن پوستتان هدر برود.

امروزه متخصصین زیبایی استعمال هرگونه مواد الکلی را حتی برای پاک کردن پوست زین بخش میدانند و از آن جلوگیری مینمایند. چنانچه که استعمال خارجی مواد الکلی اینطور مضر برای پوست تشخیص داده شود، بدیهی است آلوده بودن آبی که از داخل بدن بیوست میرسد بمواد الکلی، زیان و ضررش بیشتر و عمیقتر خواهد بود. پس اگر مایلید همیشه پوستی شاداب و جوان داشته باشید باین چند نکته کوچک توجه فرمائید:

- * بجای آشامیدنیهای الکلی، آب میوه و آب معدنی بنوشید. چای گمرنگ و شربتهای کم شیرینی طبیعی بسیار مفید است.
- * چون در زمستان حرارت بخاری و شوفاژ بختکی پوست کمک میکند، باید آب و مایعات با اندازه کافی مصرف شود.
- * اگر عادت کنید که در میان غذا آب نخورید و بعد از تمام شدن غذا آب بنوشید، بخصوص اگر صبح ناشتا یا لیوان آب خالص یا آب معدنی میل کنید بدون شک زیبایی و شادابی پوست و چهره تان کمک زیادی کرده اید.
- فراموش نکنید که پوست شما رطوبت، زیبایی و طراوت خود را از مایعاتی که میآشامید تامین میکند.



BAMBUS MOUSON
بامبوس مؤزن
 عشق میآفریند
 ادکلن بامبوس مؤزن هدیه ایست گرانبها

کالای درجه یک

روغن نباتی قو
 سالم مطمین
 تضمین شده



صابون کامی
 با عطر دلپذیر پارسی



پودر لباسشویی تاید
 با شهرت جهانی



سه محصول ارزنده از



گروه تولیدی پارس
 تولید کننده کالای درجه یک

فروردین ماه بی پولی است



بهتر نیست که مقداری از عیدی‌های خود را پس انداز کنید تا از خطر بی پولی فرودین در امان باشید؟
ضمناً شما توصیه می‌کنیم بایک تصمیم قاطع در ردیف مردان دوراندیش و موفق قرار گیرید.
مردان موفق جهان در آغاز هر سال تصمیمات تازه‌ای برای موفقیت‌های بیشتر خود می‌گیرند و آنرا شعار سال نو می‌نامند.
شما هم اگر میخواهید در ردیف مردان موفق و دوراندیش قرار گیرید امسال شعار سال نو خود را پس انداز در بانک ایران و انگلیس قرار دهید.
بنابراین:



همین امروز در بانک ایران و انگلیس حساب پس انداز باز کنید.

اداره مرکزی، خیابان سدی
شعب تهران، تخت جمشید میدان فردوسی
تجرش، روز دولت، پنج - پود جمهری
شهرت‌نهار، فرشته، آبادان، اهورا، بندرعباس



قابل توجه دارندگان اتومبیل‌های مرسدس بنز

تعمیرگاه مجهز بوش مرسدس بنز با دستگاه‌های مدرن افتتاح منحصراً تعمیرات و سرویس اتومبیل‌های مرسدس بنز را قبول می‌کند.
آدرس: جاده قدیم شمیران باغ صبا - تلفن ۷۶۰۰۰۳ - ۷۰۰۰۱۹

نمایندگی مجاز تعمیرگاه بوش و نماینده رسمی لوازم یدکی مرسدس بنز



TALIKA

کرم جدید تالیکا ساخت
دائیل ریش پاریس درمذت‌ده
هفته‌مژه‌های شما را از ۳ تا ۶
میلیتر بلند می‌کند.
MANIELLE ROCHES • PARIS • FRANCE

ستارگان محبوب

بقیه از صفحه ۳۵

جیمز کابرن

جیمز کابرن نیز با فیلم «فلینت» خویش خاطره‌اش را بعنوان یک مرد قوی و خشن و جذاب برای ما حفظ کرد، مردی که زنها دوستش میدارند و مردها از او حساب میبرند!

از سایر مردان محبوب سینمایی در سال گذشته باید بطور درم و بدون تفکیک نام برد. «جک لمون» همچنان بخاطر آثاری چون انتظار بزرگ، عشق، چگونه میتوان همسر خود را بقتل رساند، جلب نظر میکرد. عمر شریف با خاطره بازی قوی‌اش از سالهای قبل (لارنس عربستان - دکتر ژبوگو) در «شب زناها» و «عشق بالاتر از معجزه» نیز بشدت جلب نظر میکرد. از شون کابری فقط «تندریال» را دیدیم و اذعان آوردیم که برای ایفای رل جیمز باند بهتر از او امکان نداشت بشود کسی را یافت. «پیتراوتول» در «تازه چه خبر پوسی‌کت» مارا خندانند و در «شب زناها» از وحشت و تفرنگ تکان داد. قدرت وی در ایفای نقش‌های گوناگون جدا خیره کننده است. از آن دلون خوبرو که در «حادثه جوان» با مرگ دلخراشش مارا متاثر ساخته بود با فیلم شاد و شیرینش «تکرار آن‌سوی رودخانه» جبران مافات شد! دیوید همینگر با صورت بچگانه و چشمان آبی تودارش در «آگراندیسمان» شهرت زیادی برای خویش دست و پا کرد. از بقیه مردان محبوب سینما در سال گذشته زوج کمیک‌چیچو و فرانکو، «تری توماس»، پیتراوالت و جری لوئیس، علاقه‌مندان همیشگی خود را بین طبقات مختلف حفظ کرده‌اند. در ضمن جرج هامیلتون، دیوید جانسن، کرک داکلاس و جان وین نام‌های محبوب و معروفی برای عامه سینما رو ما در سال گذشته بودند.

چهره‌های محبوب سینمای

فارسی:

این اواخر یک بار ضمن مطلبی جداگانه مروری در نام‌های محبوب و سرشناس سینمای فارسی کردیم و اینک بعنوان حسن ختام بدینست بار دیگر دیداری کوتاه و دسته جمعی از هنرپیشگان سرشناس سینمای خودمان بعمل آوریم:
فریدین همینان با فیلم‌هایی مثل چرخ فلک و شکوه جوانمردی، در اس مردان محبوب سینمای فارسی بود، پس از او در میان هنرپیشگان مرد سینمای فارسی بیگ ایمان - وردی، بهروز وثوقی، وحدت، ملک مطیعی، آرمان، ظهوری، سه تفکدار فیلم‌های فارسی (گرشا، سپهرنیا، متوسلانی)، همایون وفاضلی رامیتوان نام برد، از هر یک از این هنرپیشه‌ها یک یا چند فیلم مردم پسند در سال روی پرده آمد (معجزه زنی بنام شراب - سه جوانمرد - سرنوشت - دالاهو).

ستارگان محبوب زن سینمای فارسی در سال گذشته باز همان نام‌های سرشناس این دوسه‌ساله اخیر بودند، فرورزان (دالاهو - شکوه جوانمردی)، پوری بنائی (سوسه شیطان)، فریبا حاتمی (زنی بنام شراب)، سهیلا، کتایون، فرانک. نام‌هایی بودند که در فیلم‌ها اغلب باز در همان نقش‌ها و تیپ‌های آشنا همیشگی خودشان، تیپ‌های محبوب عامه ظاهر شدند و فیلم‌هایی که روی تیب ایشان ساخته میشد نیز با استقبال و توجه مردم روبه‌رو گردید.

خانهای بازاریاب «زردوز» شما را با موسسات طبی، فرهنگی و اجتماعی و بازرگانی جدیدالتاسیس در شهر آشنا میکنند.

«تابستان و کولر»

برای مبارزه با گرمای تابستان چه فکری کرده‌اید و اگر کولر دارید چگونه از آن استفاده میکنید

صرف نظر از اینکه فشار هوا در کانال‌ها از بین می‌رود و مقدار هوایی که کولر میدهد کم میشود قیمت این کانال‌کشی‌ها همراه با نصب سواره وزانویی های متعدد از قیمت خود کولر تجاوز میکند پس بهتر است بجای استفاده از یک کولر بزرگ و مقدار زیادی کانال‌کشی از چند کولر کوچک‌تر استفاده نمود تا از طریق کانال‌های کوتاه هوای خنک مستقیماً بداخل اتاق‌های مختلف دمیده شود.

نگهداری کولر:

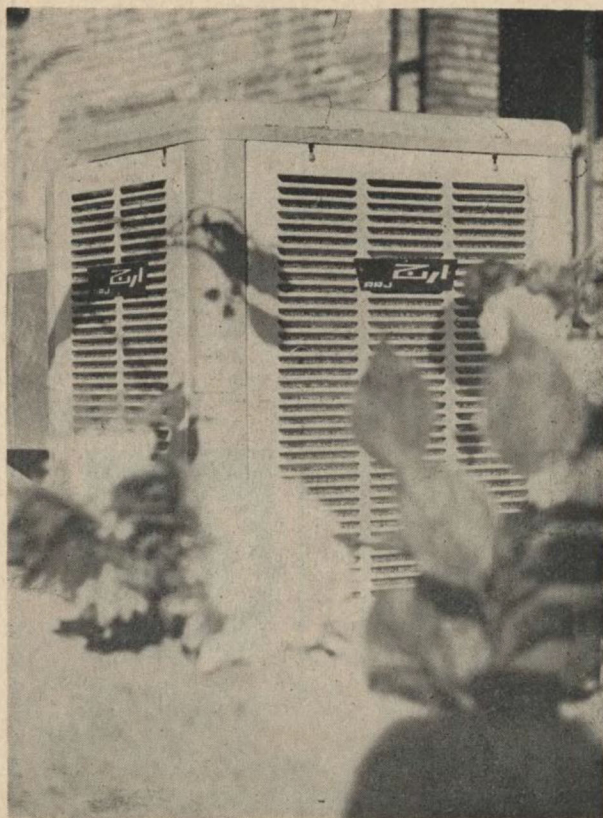
یکی از نکاتی که حتماً باید در مورد کولر رعایت شود نگهداری آن از راه صحیح است.

تعویض صافی‌ها

صافی‌های کولر ارج گردوغبار و ذرات خارجی را در خود نگه داشته هوای صاف و پاکیزه و خنک را عبور میدهد بنابر این لازم است پس از مدتی آنها را تمیز و در صورت لزوم تعویض نمود. در موارد معمولی سالی یکبار و اگر هوا و محیط گسرد و غبار فوق‌العاده‌ای داشته باشد سالی دو بار تعویض صافی‌ها ضروری است اگر صافی‌ها ذرات گرد و غبار مسدود شده باشد قدرت خنک کننده کولر و کیفیت عبور هوای تازه خیلی کم خواهد بود.

نظافت

اگر قسمت داخل کولر منظم باک شود از گرد آمدن مواد خارجی رسوبات قلیائی آب درته و جوارشک کولر جلوگیری خواهد شد. این نکته عمر کولر و قدرت آن را زیادتر خواهد نمود لذا بهتر است کولر را هر ماه یکبار تمیز کرد مقدار رسوبات بست به آبی که بکار برده میشود در موقع باک کردن داخل کولر باید دقت کرد توری اطراف تلمبه نیز که بصرای جلوگیری از دخول آلیاف و کثافات در تلمبه منظور شده است باک شود و در صورت برداشتن توری باید با دقت سر جای خود گذارده شود. مصنوعات فلزی کارخانجات ارج که همواره برای رفاه و آسایش هموطنان ساخته میشوند بعلت خارجی نیز صادر شده و برای هر ایرانی غرور و افتخار ایجاد مینماید. ارج با ۳۱ سال سابقه در صنایع فلزی و خانگی همواره خدمتگذار هم میهنان خود بوده است. امیدوارم تابستان راحت و خوشی را در پناه کولر های ارج در پیش داشته باشید.



عالت علاقمندی مردم به کولر ارج برای آسایش و راحت کامل که در کار آن حاصل میگردد از زمانی قیمت، کمی مصرف برق و امکان استفاده آن با سیمکشی و کنترل معمولی است بعبارت دیگر کولر ارج یک وسیله لوکس و خاص نروتمندان نیست بلکه مثل بخاری یا یخچال روز بروز بیشتر به یک وسیله مورد مصرف عموم تبدیل میگردد.

انتخاب کولر:

برای استفاده مطلوب از کولر ارج دقت در انتخاب اندازه و مدل اولین شرط اساسی است زیرا اگر کولری انتخاب کنید که ظرفیت خنک

از صدها سال پیش ایرانیان قدیم مخصوصاً آنها که در نواحی جنوب و جنوب شرقی ایران ساکن بودند برای مبارزه با گرما از نوعی کولر ابتدائی و ساده استفاده میکردند که تشکیل شده بود از چوبی‌ای پر از خار با جریان آب ملایم و مداومی که روی آن معجری وصل میکردند و آن را جلو پنجره اتاق قرار میدادند جریان هوای خنک و مطبوعی را بداخل اتاق میدیدند و بدین ترتیب از گرمی هوا کاسته میشد این طریقه شاید در برخی از دهات جنوب ایران متداول باشد اما در بیشتر نقاط کشور همچنان که میدانید برای مقابله با گرمای خنک و سوزان تابستان از کولر آبی استفاده میشود مشاهده کولر معروف ارج بر فراز قالب ساختمان های شهر از منازل و مغازه‌ها موسسات فرهنگی و اداره های مختلف نشانه استقبالی است که طی سالیان اخیر از کولر ارج بعمل آمده است و این نکته را با ثبات می‌رساند که هموطنان مابیش از پیش بزرگای این محصول صنعت و تکنیک مدرن بی برده‌اند و از نقش مهم و اساسی آن در تکمیل آسایش خانواده‌ها بخوبی آگاه گردیده‌اند.

حقیقت آنست که هوای خنک تهران و قالب شهرستان های ایران که در تابستان درجه رطوبت نسبی آن پنج تا پانزده درصد است کار تنفس را مشکل میکند و پوست بدن و لب و گلو را خشک می‌سازد کولر ارج هوای گرم و خنک خارج را بداخل خود می‌کشد حرارت را هفت تا دهم درجه سانتیگراد پائین می‌آورد و رطوبت را در حدود بیست و پنج تاسی درصد بالا میبرد و بدین ترتیب باعث راحتی تنفس و لطافت پوست بدن و خنک نشدن خنجره و دوام زیاد تر اثاث چوبی منزل میگردد پس آن طراوت و لطافت متوعی که در تابستان‌ها در ییلاق و کنار استخر و روی چین احساس میشود همین خنکی هوا همراه با رطوبت حدود چهل درجه است و کولر ارج در تابستان چنین شرایطی را در منزل یا محل کار شما فراهم مینماید. کولر ارج همراه با فیلترهای مخصوص هوا را صاف و تمیز میکند و خاک و دود سیگار را خارج می‌سازد بعکس کولرهای کمتری که هوای مانده داخل اتاق را بگردش در می‌آورد یک جریان دائمی ورودی تازه و خروج هوای مانده را برقرار می‌سازد.

خرید کردن !
آه نگو که کار خیلی سختیه ! آنهم توی تهرون
بزرگ که نه در داره و نه دروازه !



تلفن ۳۳۲۱۶

هر هفته ، خانمهای بازاریاب خوش سلیقه «زنروز»
توی شهر تهرون میگردند (شاید هم در آینده به شهرهای
بزرگ سرزنند) و باین مزایه و آن مزایه ، باین فروشگاه و
آن فروشگاه سر می‌کشند و تازه رسیده‌های به بازار را پیدا
میکنند و از سیر تا بیاز درباره آنها رپورتاژ مینویسند تا شما
خانم ودختر خانم عزیز بخوانیدواگر خواستید، بدون دوندگی
و کفش پاره کردن بدانید که هر جنس خوبی را کجا میتوان
خرید و یا اینکه احتیاجات خانه و زندگی را در کجا میتوان
تهیه کرد . امیدواریم این ابتکار «زنروز» بدلتون بشینیه !

خرید باخیال راحت

بافرا رسیدن ماه‌اسفند ، خرید
عیب برای بزرگ و کوچک شروع
شده‌است . بچه‌ها هم مثل بزرگترها
علاقه مند به شیک پوشی هستند .
مثل اینکه این کوچولو ها هم
فهمیده‌اند که مقداری از شخصیت
هرکس بظواهر او بستگی دارد .
من بعداز مدتها فکر کردن در
باره لباس‌عید دختر و پسر ، با
مراجعه به فروشگاه بچه واقع در
خیابان‌بهار نرسیده به تخت‌جمشید ،
از فکر پارچه خریدنو خیاطرفتن
منصرف شدم ، چون این فروشگاه
مجموعه‌ای از لباسهای دخترانه
و بچگانه را گردآوری کرده و
خیال هر مادر را از خرید لباس
راحت نموده است . تلفن فروشگاه
بچه ۷۵۶۹۹۶ است .

خریدهای تازه
بقلم : خانم بازاریاب

کیف فردوس

پاساژ نوینباد کمپانی واقع در
خیابان اسلامبول ، یکی از نقاط
ددینی تهران است . در این پاساژ
کیف فردوس (شماره ۱۳۴)
مجموعه جالبی از انواع کیف و
کفش های سرهم را تهیه دیده



است . در ضمن پاساژ کمپانی دست
به ابتکار جالبی زده و برای همه
خریداران نوروزی خود جایزه
ارزنده‌ای در نظر گرفته است که
طی مراسم خاصی به برنده اعطاء
خواهد شد .

خریداز کیف فردوس شما را به
بهترین جنس خواهد رسانید و شما
با خیال راحت میتوانید از سری
سرهم کیف و کفش استفاده‌نمائید .

امسال توتک غوغا کرده

دیروز که مطابق معمول بفروشگاه
توتک واقع در خیابان نریا رفته
بودم با ابتکارات جدید توتک
مواجه شدم . این قنادی که همیشه
از لحاظ تنوع بیشتر بوده وشیرینی
های دانه‌ای آن وکیکهای سفارشی
آن در نوع خودش بی نظیر بوده
است امسال هم دست بابتکار جدیدی
زده‌است و آن تهیه انواع آجیل و
گر در بسته‌بندی های خوب و عالی
است که برای صرفه جویی بیشتر در
وقت در اختیار مشتریان قرار داده
است وهرخانم باسلیقه بدون اتلاف
وقت میتواند مایحتاج عیدرا یکجا
تهیه نماید .



قرار داده‌شده است . صنایع رخ
که سازنده کابینت های آشپزخانه
پرسی با لولای فتری و فرمیگای
استخوانی نوز است ، بهترین
راهنمای شما در انتخاب مبلمان
عالی‌است . تلفن های ۷۵۰۶۵ و
۷۵۷۹۹ آماده‌است تا همه گونه اطلاعات
را در اختیار شما بگذارد .

تناسب اندام ایده آل

داشتن اندام چشمنگ و متناسب ،
ایده‌آل هر خانم و دختر خانمی
است . يك بدن زیبا ، پایه و اساس
زیبائی کامل را تشکیل میدهد .
هر قدر لباس شما شیک ویرازنده
باشد ، در صورتیکه از تناسب اندام
بی بهره باشید برتن شما جلوای
نخواهد داشت .

تاکنون راههای مختلفی برای
حفظ تناسب و زیبائی اندام برای
خانمها و دختر خانمها پیدا شده
است اما اکثر این راهها از نظر
سلامت و بهداشت صحیح نیست .

من در اینجا روشی را بشما توصیه
می‌کنم که با استفاده از آن ،
علاوه بر بدست آوردن زیبائی کامل ،
سلامتتان نیز حفظ خواهد شد .
در ممالک مترقی جهان ، آخرین
متد برای لاغری که هم سالم وهم
طبیعی است «گازمت بومن» ساخت
انگلستان شناخته شده . متد لاغری
« بومن » بطور موضعی و خود
بخود چربی زیادی بدن را از بین
میبرد و بتدریج چند کیلو وزن
اضافی بدن را کم میکند . از خواص
و مزایای دیگر «گازمت» اینست
که شما با پوشیدن آن در شب ،
موقع خواب و همچنین دو ساعت
در روز میتوانید غذا های مورد
علاقه خودرا بخورید و در عین
حال وزن خودرا کم کنید و با از
اضافه شدن آن جلوگیری نمائید .
نکته‌ای که یادآوری آن بسیار
ضروری است . اینست که بر روی
بسته‌های «گازمت» علامت مخصوصی
است که بایستی در موقع خرید بان
توجه کامل مبدول دارید .



خرید کادو از فروشگاه
بزرگ ایران

قول داده بودم بازهم از فروشگاه
بزرگ ایران صحبت کنم و حالا بوعده
خود وفا میکنم . با هم به طبقه پنجم
فروشگاه بزرگ ایران برویم تا از
مجموعه نفیس اشیاء کادوئی دیدن
کنیم . من که از دیدن این کادوئیهای
زیبا وجالب غرق حیرت شدم . در این
دپارتمان ، انواع و اقسام اشیاء و
اجناس کادوئی با حداقل قیمت ،



در اندازه‌های متنوع ، برای سلیقه‌های
مختلف موجود است : چراغهای سبک
قدیم ، ظروف مفرغی ، مجسمه ، شیرینی
خوری‌های نوربلینگ ، انواع مشروب
برای خانمها وجود داشت . ظروف
دیگری هم اختصاص به کفش‌های
بچه‌گانه داشت که در انواع و اقسام
با جنسهای مختلف دوخته
شده بود بهر صورت این قسمت
میتواند کلیه نیازمندیهای يك
خانواده را از نظر کفش تامین کند .



شکلات خوری ، گلدان های مختلف
ترتیبی ، چراغهای آباژور دار ، سینی
های مسمی شکن و نقشدار و مجسمه
های کوچک ترتیبی ... میزبان بسیار
جالب‌که رویه آن با قشری از پوست
آهو پوشیده شده با کنده کاری بسیار
جالب و خلاصه مجموعه‌ای از ذوق و
سلیقه یکجا در این دپارتمان گردآوری
شده است . همچنین برای دوستداران
گل های مصنوعی ، پلاستیکی و کاغذی
هم انواع و اقسام گل فراهم شده است .
بسته بندی های این کادوئی‌ها نیز بسیار
جالب است . فروشگاه بزرگ ایران با
ترتیب دپارتمان ، تهیه کادورا برای
خانمها بسیار سهل و آسان کرده است



امان از بدقولی
کفاشها

از بدقولی کفاش امان آدم بریده
میشود بهمین جهت تصمیم گرفتم
از کفش دوخته شده وحاضر آماده
استفاده کنم اما این کار برای من
که همیشه کفش سفارشی پوشیده



بودم خیلی مشکل بود خوشبختانه
این مشکل دیروز موقعیکه برای
خرید مایحتاج روزانه بفروشگاه
بزرگ ایران رفته بودم حل شد
چون وقتی از دپارتمان کفش های
زنانه این فروشگاه دیدن کردم از
شیکي و ارزانی کفشها دچار تعجب
شده ودرنگ را جایز ندیدم دوجفت
کفش عالی و راحت خریدم . در یک
قسمت کفشهای اسپرت واز جنس
شورو ، چیر ، یوفت ، ورنی چیده بود در
قسمت دیگر کفشهای مخصوص روز
و شب از جنس ورنی شورونقره‌ای و
طلائی با فرم‌های جالب برای مهمانی
و همچنین انواع کفشهای سرتائی
برای خانمها وجود داشت . قسمت
دیگری هم اختصاص به کفش‌های
بچه‌گانه داشت که در انواع و اقسام
با جنسهای مختلف دوخته
شده بود بهر صورت این قسمت
میتواند کلیه نیازمندیهای يك
خانواده را از نظر کفش تامین کند .

شیرینی‌های تازه و
خوشمزه

برای نوروز اسامال‌هه باسلیقه‌ها
میل دارند میز شیرینی و آجیلشان
در نوره خود بی نظیر باشد .
ضمین بازددی‌که از فروشگاه
بزرگ ایران بعمل آوردم در طبقه
سوپر مارکت فروشگاه شیرینی‌های
تازه وجالب که در دوتیرین های
بزرگ با سلیقه خاصی تهیه وچیده
شده بود جلب نظر را نمود وقتی
از مسؤول قسمت شیرینی سؤالاتی
در مورد تهیه و نوع شیرینی‌ها
کردم . در جواب گفت : انواع شیرینی
های کره‌ای ، خشک و تر آلمانی ، کیک
های ساده - و کیک‌های سفارشی
زیر نظر متخصصین خارجی در قسمت
شیرینی‌پزخانه فروشگاه تهیه وتازه
و گرم در اختیار مصرف کنندگان
قرار میگردد وهمین مسئله که



شیرینی در خود فروشگاه تهیه‌میشود
مورد توجه مصرف کنندگان قرار
گرفته و در عرض همین مدت کوتاه
مشتریان پروباقصری برای این
قسمت پیدا شده‌است . برای خانواده
هایی که مایلند در ایام نوروز از
مهمانان گرامی خود پذیرائی
آبرومندی بعمل آورند شیرینی‌های
فروشگاه بزرگ ایران میتوانند
میزبان را خوشحال وخوشنود نمایند .

مشکل مامان حل شد

چند روز پیش در یکی از خیابان
های تهران اتفاق جالبی روی داد
که خوب است شما هم از آن مطلع
گردید . مادر خانواده‌ای باتفاق
۵ فرزندش برای خرید کفش عید
بخیابان آمده بود . بچه‌ها هر کدام
سلیقه‌ای مخصوص داشتند و توقع
آنها خیلی زیاد بود . مسأله
که از این همه تشتت آرا گیج
شده بود نمدانست چه تصمیمی بگیرد
که بوجده خرید کفش خیلی سنگین
نشود . من که اصولا در اینگونه
موارد نمیتوانم سکوت را حفظ
کنم ، پیش رفتم و با ملایمت با
بچه‌ها به گفت و گو پرداختم و ب
آنها گفتم :



« انطرف خیابان یکی از صدها
فروشگاه کفش ملی است . شما هم
مثل هر ایرانی‌وطن پرست به آنجا
جالب کفش ملی که مخصوص باهای
ظریف شما ساخته شده یکی را انتخاب
کنیدو در نظر داشته باشید که کفش
ملی دوست باهای شماست . »

بچه‌ها با خوشحالی پیشنهاد مرا
پذیرفتندو مادر از من کلی تشکر
کردو دست بچه هایش را گرفت و
بطرف فروشگاه کفش ملی رفت .

چشم و چراغ

همه میگویند ولی چشم و چراغ
عمل میکند . اگر شما هم سری به
چشم و چراغ بزینید و کادوی
دلخواهتان را از این فروشگاه که
عالیترین اجناس لوکس را گلچین
کرده ، ایتباع فرمائید مسلما ضرر



نخواهید کرد چون چشم و چراغ
برای مشتریان عزیز خود عیدی
هم تهیه کرده است . چشم و چراغ
خیابان پهلوی اول بلوار - تلفن
۴۴۴۲۶ هم فال وهم تماشااست .

شازده لیزه - ۴۹۴۸۷
توی این تهران بزرگ ، گشتن
در فروشگاهها و پیدا کردن جنس

مورد نظر واقعا کار پرزحمتی
است . منم دچار همین درسر بودم
وبرای پیدا کردن و خریدن عیدی
جالبی برای دوستم ، که یکی از با
سلیقه‌ترین خانمهای تهران است ،
جانی نمانده بود که سر زده باشم .
تا اینکه دیروز وقتی از خیابان
تخت جمشید ، جنب شرکت نفت
عبور میکردم ، چشم به تابلو
نمایشگاه شازده لیزه افتاد وباشتیاق
وارد شدم و از دیدن آن همه اجناس
لوکس از قبیل انواع عطر ها ،
ولوازم آرایش و لباسهای جالب
شب که در شازده لیزه جمع آوری شده
بود سخت خوشحال شدم . يك سری
گردنبند و برآش و دست بند برای
دوست خوش سلیقه‌ام خریداری
کردم خوشنود از شازده لیزه خارج
شدم چون مطمئن بودم که دوستم
هدیه مرا خواهد پسندید .

تی - جی - آر

شما هم ، مثل من ، وقتی خانه
تکانی میکنید تمام لوازم برقی
منزل را اعم از تلویزیون ، رادیو ،
گرام و ضبط صوت ، یکبار دیگر
آزمایش کنید تا اگر احتیاج به
تعمیر دارد فوری از فروشگاه
و تعمیرگاه مجهز «تی-جی-آر»
سرویس واقع در خیابان نادری ،
کوچه نو بهار کرم بگیرید . تی-جی-آر
علاوه بر تعمیر انواع لوازم برقی ،
کلیه احتیاجات شما را از لحاظ
تلویزیون ، جاروبرقی و سایر
وسایل برقی منزل تامین میکندو
با سرویس مجهزی که در اختیار
دارد بمنزل شما میآورد . بد نیست
تلفن این فروشگاه و تعمیرگاه را
یادداشت کنید و همیشه داشته
باشید : ۶۱۱۵۰۰

شل ساید پاریس

لطف تهران در اینست که آدم
هر چه بیشتر جستجو میکند بمطالب
تازه‌ای پی‌میرد . در بازدردی که
(خیابان شاه - بین چهارراه شاه
و شیخ هادی - پاساژ رویال تلفن
۴۸۰۱۹) داشتم به مطالب جالبی
برخوردم که اطلاع از آنها برای
خوانندگان وفادار صفحه خرید
های تازه برپایه نیست .

نمایشگاه شل ساید که تولیدکننده
انواع لباس خواب و لباس زیر
کاملا انحصاری است اخیرا دست
بابتکار جالبی زده و برای عیید
اقدام بتاییس غرفه ارزان نموده
است . نمایشگاه شل ساید پاریس با
تجربه چندین ساله خود ، در تهیه
انواع لباس زیر و لباس خواب
توانسته است فرآورده های زیبای
خود را با مارک معروف شل ساید به
تمام شهرستان های ایران نیز پخش
کند و بد نیست شما هم با چند تن
از نمایندگان شل ساید در شهرستان ها
آشنا شوید :

شیراز ، خیابان
زسد - پاساژ
استاندارد و فروشگاه
لوئی - و در
پهلوی - خیابان
مهدی - فروشگاه
شلا .

سر نوشت یک شب

خلاصه شماره های گذشته :

« دختر جوانی بنام لوئیز یکشب در عالم مستی خودش را به آندره تسلیم میکند ولی بعد پشیمان شده و از آندره دوری میکند . لوئیز بعزت نزاع با ارباب پیرش که نظر سوء نسبت به او دارد بیکار میشود . برای معالجه مادر پیرش احتیاج به پول دارد . دوست دخترش لورا او را با مرد ثروتمندی بنام اوژن آشنا میکند ، اوژن ، لوئیز را بخانه میبرد ، مقداری پول در کیف لوئیز میگذارد ولی ناگهان زن اوژن سر میرسد و لوئیز فرار میکند . با همان پولها خرج معالجه مادرش را میپردازد . مدتی بعد زن بدکارهای پملاقات لوئیز میروند به او تهمت سرقت پولهای اوژن را میزنند و با تهدید به زندانی کردن پولها را مطالبه مینمایند و لوئیز را بخانه خودش که محل خوش گذرانی مردان ثروتمند میباشد میبرد . در این خانه لوئیز ارباب پیرش را میبیند . او را کتک میزند . آندره سر میرسد ، متوجه وضع لوئیز میشود، خودش را مسؤول بهم زدن زندگی او میداند . لوئیز را همراه میبرد و با او اظهار عشق میکند.»

یکماه میگذرد . آندره و لوئیز باهم زندگی میکنند . آندره تمام خرج لوئیز را میدهد و نسیبدار او بطرف زندگی گذشته اش کشیده خود . اما چون حقوق کافی برای تحمل خرج لوئیز را ندارد . مقدار زیادی بهکار میشود . دکتر رئیس بانک او را احتضار میکند .

۱۶۸

آندره ... با این وضعی که تو پیش گرفتی خود ترا نابود میکنی .

رئیس بانک یکی از دوستان پدر آندره میباشد .

اگر بخواهی این وضع را ادامه بدی پدرت را در جریان خواهم گذاشت .

۱۶۹

من سهمی را که شخصاً دریافت دارم خواهم فروخت و بدهی ما را میپردازم .

۱۷۱

دیوانه هستی . سهام تو باسپرده ثابت سیرده شده ، تا دو سال دیگر نمیتوانی به آنها دست بزنی .

۱۷۰

اما شما نمیتوانید روی اعتبار آن بینم فرض بکنید .

۱۷۲

امکان ندارد بگذارم چنین حماقتی بکنی . من دوست پدرت هستم نسیبگذارم بخاطر یک زن بی بندوبار خودت را نابود کنی .

۱۷۳

بسیار خوب . معذرت میخواهم .

۱۷۴

من شما اجازه نمیدهم به او توهین کنید .

آندره . مگر دیوانه شده ای ؟

۱۷۵

همین موقع واندا برای ملاقات لوئیز بخانه او رفته است . آندره نیست ؟

۱۷۶

نه . او الان در بانک است .

۱۷۷

اما خوشبخت هستم . با او خوشبخت هستم .

چه بهتر ... میخواستم با تو تنها حرف بزنم .

بگو . گوش میدهیم .

۱۷۸

لوئیز ، هیچ فکر میکنی دست به حماقتی زده ای؟ توداری خودت را برای آندره نابود میکنی . اول جوانی بخاطر او خودت را زندانی کرده ای .

۱۷۹

اما خوشبخت هستم . با او خوشبخت هستم .

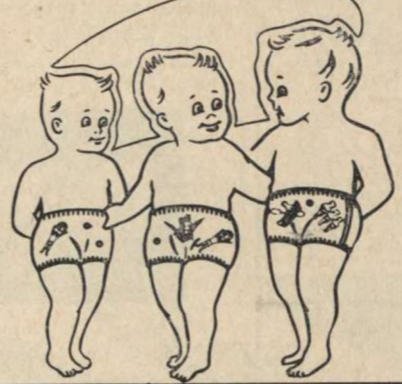
۱۸۰

۱۸۱

۱۸۲

۱۸۳

B A B Y
Short
با هواکش



Baby شورت
سه بچه نشان

طریقه استعمال : شورت را با سایر لباسها گرم نمیکند ، در زیر لباس بپوشید پس در صورت آزادی که بخواهید از آن استفاده نمایید .



BABY SHORT

ساخت ایران
شماره ثبت ۲۸۳۵

BABY شورت سه بچه نشان
مخصوص نوزادان و کودکان
دو برابر شورتهای مشابه
دوام دارد

در جنس BABY شورت
سه بچه نشان ماده مخصوص
بکار رفته و بواسطه داشتن

هواکش بطور طبی تهیه شده که هیچگونه
حساسیت روی پوست ایجاد نمیکند

فروش در کلیه داروخانهها و فروشگاهها
نمایشگاه BABY شورت - عباس آباد
چهارراه فرح - تلفن ۷۶۰۴۴۶

کامن خورشید را مهار کرد

WHERE THE ACTION IS
You'll Need A Precision Built



Canon PELLIX
Canon FT
Canon QL17,19,25

فنایده انحصاری در ایران شرکت قوتستر پل لاراز جوبلی شماره ۶۲ تلفن ۳۰۲۲۴۱
محل فروش «کامن» در تهران : نوبتشن ، میدان ولیعصر ، فخریما ، فخریما
توشکیب ، اسلامبول ، نوبتستر نایم ، نادری ، فوتولاش ، شاه آباد ، فوتولاش ، نوبتستر

پارکت BW فرش چوبی

گرگه چوبی میشلر
ساخت ایران

ساتن کوفتی شاد و رنگی زیبا و آرام بخش خواهد بود در کف آن پارکت BW و غیره کفها
گرگه چوبی میشلر زینت داده باشد .

روی پارکت BW آتش سیگار ، چوب ، اسید و سایر مواد شیمیایی اثری ندارد .
از گرگه چوبی میشلر ساخت ایران ، سررا ، گره ، صدا و نور چوبی کشند .
پرده چوبی میشلر در عین زیبایی در مقابل سرت و متاد بوده و بصورت حافظ
قل خواهد شد . نمایشگاه پارکت BW و کتک و سه میشلر :
شرکت ساختنهای کشوری

نیابان شاهرضا - مقابل لاله زار نوک چوبی تلفنهای ۶۰۳۰۷ - ۶۶۵۹۶۶ - ۶۶۳۶۰



۱۷۸

زندگی ما خیلی خویه ... ما همدیگر را دوست داریم ... تو هیچ میفهمی دوست داشتن یعنی چه ...

راستی ...



۱۷۹

مناسقم لوتیز که باید روی احساسات داغ تو آب سرد بریزم ... اما حقیقت اینستکه این دوستی دوامی نخواهد داشت . آندره نمیتواند مدت زیادی خرج ترا دهد .

تو اشتباه میکنی .



۱۸۰

بسیار خوب . خواهیم دید ... در هر صورت فراموش نکن که سه میلیون فرانک بمن بدهکار هستی .

نه ... فراموش نکردم .



۱۸۴

واندا میروید . لوتیز باخال ورق خود را مشغول میکند تا آندره بخانه میآید .

راستی را بگو لوتیز ، حس میکنم حالت خوب نیست .

بله ... اما فعلا تغییر عقیده داده .



۱۸۳

مناسقم عزیزم ... به این پول احتیاج دارم . نمیتوانم تجدید کنم . بهلازه زندگی طفلی تو هیچ تضمینی برای من ندارد که بتوانی در آینده طلبم را بدهی .

واندا آمده بود اینجا ، بمن اخطار کرد که ده روز دیگر سر رسید طلبش میباشد .



۱۸۱

ده روز دیگر سر رسید سفتههای تو میباشد .

بمن قول داده بودی آنها را تجدید کنی .



۱۸۵

نه ... فایدهای ندارد ... من میدانم منظور او چیست ... میخواهد مرا تحت فشار نگذارد .

حق بانست ... حالا میفهمم چرا به تو فشار میآورد .



۱۸۶

نه ... نه لوتیز من اجازه نخواهم داد زندگی ای را که او میخواهد برای تو بسازد شروع کنی .

آرامباش آندره ... آرامباش عشق من . بالاخره راهی برای نجات از این محضه پیدا میکنیم .



۱۸۷

تو باید مال من باشی ... مال من تنها ... ترا دوست دارم .

مرا بیوس عشق من ، قلبم را به تو بخشیدم . به تو تنها .



۱۸۸

آندره او را میبوسد ولی دل گرفته و آندوهگین است .

یک روز لوتیز برای ملاقات مادرش به بیمارستان میروید . او مدتست نتوانسته هزینه بیمارستان را بپردازد و مقداری بدهکار شده است .



۱۸۹

حالت چطور است مادر .



۱۹۰

تمام بدنت را با تزریق سوراخ سوراخ کردهاند .



۱۹۱

چیزی احتیاج نداری مادر .

به دخترم ... تو داری خودت را برای من نابود میکنی . دلهرانی نیست اینهمه برای من خرج کنی . توجه دختر خوب و مهربانی هستی .



۱۹۲

تو یک جواهر هستی دخترم .

لوتیز ...!



۱۹۳

بوفسکه لوتیز از بیمارستان خارج میشود بکنفر او را صدا میزند . لوتیز برمیگردد ، او زن را میبیند .

اوه ، مادر .



۱۹۴

شما هستید

بله . دوستدار قدیمی شما ...



۱۹۵

خوب لوتیز .. تو هنوز عاشق آندره هستی ؟

خدا حافظ . من باید بروم .



۱۹۶

صبر کن . میخواهم بانو حرف بزنم .



۱۹۷

لوتیز تو نمیخواهی قبول کنی که منم از عشاق وفادار به تو هستم . چرا از من فرار میکنی ... لوتیز اجازه بده منم افتخار دیدار ترا داشته باشم .



۲۰۲

در صندوق آهنی را باز کرده دستههای اسکاس را در یک کیف دستی میگذازد .

باین پولها لوتیز میتواند قرضهایش را بدهد و خودش را از دام خطرناکی که برایش گسترده شده آزاد سازد .



۲۰۱

بخطرات نجات لوتیز چاره دیگری ندارم .



۱۹۹

آندره مصمم شده بپیر قبیتی هست برای لوتیز پول فراهم کند . او با آشنایی که بیوقعت بانک دارد شبانه پنجاهی وارد بانک میشود تا به صندوق آهنی بانک که میلیونها فرانک اسکاس در آن میباشد دستبرد بزند .

لوتیز ، من هرگز ترا فراموش نمیکنم . همیشه منتظر هستم دست دوستی بظرف من درآز کنی .

چرا من در ۴۲ سالگی
بقیه از صفحه ۵۲

لذتیخش باشد و همین کار ورزش من است. اگر این کار برای سلامت من مفید باشد چه بهتر از این، و اگر مفید نباشد، در عوض فکر مرامشغول میکنم تا بچیزهای بیپوده فکر نکنم. من همیشه بدنامانکات پیش پا افتاده‌ای هستم که با آنها میتوانم احساس شادی کنم. مثلاً وقتی دراستودیو کار میکنم و تاخیری در برنامه پیش می‌آید یا اینکه یک نفر بامن مصاحبه دارد یا هر موقعی که لازم نیست نقشی بازی کنم، وزن بدنم را مرتب از روی یک پا به روی پای دیگر میاندازم و باصطلاح این پا و آن پا میشوم. این کارها من از دیگران بیاد گرفته‌ام و فکر میکنم کار سرگرم کننده‌ای است و نمیگذارد زیاد خسته شوم. این حرکت ممکن است یک نوع ورزش باشد. اما وقتی من آنرا انجام میدهم قصدم ورزش کردن نیست یا اینکه نمیخواهم وزن کم کنم. من اینکارها را برای شادابی جسم و روح خود میکنم. وزن من همیشه بهمان اندازه که میخواهم باقی میماند. یعنی من بدون آنکه غصه وزنم را بخورم فقط به ورزش و حرکت ورزشم خود میردازم. حتی گاهی بیش از اندازه میخورم، اما میدانم که این کار به وزنم اضافه نخواهد کرد. البته زیاد شیرینی و کیک نمیخورم. هرچند فکر میکنم کیک و شیرینی خیلی خوشمزه هستند و میل دارم بخورم، ولی میتوانم حد نگاهدارم، چون میدانم این خوراکیها شوخی بردار نیستند.

تنها ورزشی که سعی میکنم یکروز ترک نشود ۱۰ تا ۱۵ دقیقه ورزش سبک است. هر صبح قبل از دوش گرفتن و شب بعد از دوش گرفتن ورزش میکنم. نوع این ورزشها را همه کسی میداند، اما من از دوسه تای آنها بیشتر خوشم نمی‌آید. نوع ورزش مورد علاقه من خیلی ساده است، شما هم میتوانید بدین ترتیب عمل کنید:

روی زمین مینشینید و پاها را محکم توی بغل میگیرید و آنوقت روی پشتتان که منحنی شده است مثل نگو میروید و می‌آئید. البته یاد گرفتن این ورزش کمی مشکل است ولی بعد که ساده شد خیلی لذت دارد. این ورزش هم برای عضلات دست و پا و هم برای عضلات شکم و شانه‌ها ورزش خوبی است. علاوه بر آن، من یک تخته مخصوص دارم که بسدیوار تکیه دارد و بیشتر شبها، مخصوصاً بعد از کار سخت و طاقت فرسای استودیو می‌آیم و روی این تخته ۱۰ تا ۲۰ دقیقه دراز میکنم. بطوریکه سرم پائین و پاها هم هوا باشد. این کار خیلی برای گردش خون خوب است و خستگی را از بدن بیرون میبرد. در ضمن برای تمرکز حواس و فکر کردن به روزی که گذشته و روزی که می‌آید وقت مناسبی است.

من از ورزش خوشم می‌آید چون دوست دارم احساس کنم که نرم و راحت هستم. این احساس برای هر زنی تولید لذت و آرامش میکند. اما بدانید که ورزش مطابق برنامه هیچ فایده ندارد. اگر شما بگوروز نتوانستید ورزش کنید و روز دوم حوصله نداشتید آنوقت چه میشود؟ ورزش باید یک برنامه عادی زندگی شما باشد و لطمه‌ای بکارهای دیگر شمازند. من همیشه سعی میکنم از آسانسور و پله متحرک دوری کنم. هر موقع بتوانم پیاده یا با دوچرخه بر کار میروم و فقط وقتی سوار ماشین میشوم که مجبور باشم. این

لطفا ورق بزنید

LAURA
آفریننده زیبایی

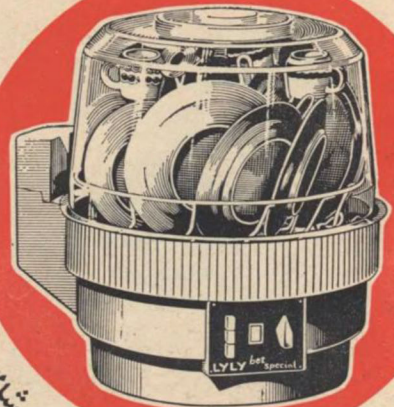
مره لورا با زیبایی خیره کننده حالت طبیعی چشم‌ها را حفظ میکند.

خط چشم پلاستیکی لورا واترپروف براحتی روی پوست قرار میگیرد و هنگام رطوبت و بارندگی آرایش چشمهای شما را کاملاً حفظ میکند

اگر میخواهید دارای مژه‌گانی بلند و منحنی باشید از ریل جدید باسکارای لورا استفاده فرماید ریمبل لورا مطلوب همگان



پارت



حالا دیگر از زحمت ظرف شستن کاملاً راحت شدم!



ماشین ظرفشویی تمام اتوماتیک

لی لی

میشوید، گرمی‌دهد،

استرلیزه میکند، خشک مینماید

، نصب و سرویس مجانی

خشایار

اهواز - دکتر گرجی

بیماریهای پوست و آینه‌رشی - روبروی سینما کارون

دکتر شاپور صدوزی
تخصص بیماریهای زنان و زایمان - نازانی
خیابان کریم خان زند (چل تری) رشت شماره ۷۴
پذیرایی بعد از ظهر با بهترین وقت قلی
تلفن ۶۶۶۱۲۷ - ۳۴۲۲۶ - ۲۴۱۹۰۳

هوور ماشین لباسشویی که شما احتیاج دارید ولی هوور به کمک شما احتیاج ندارد



تنها کاری که شما میکنید:

- ۱ - لباسها را در داخل ماشین قرار دهید .
 - ۲ - برنامه را تنظیم کنید .
 - ۳ - بقیه کارها را بعهده هوور بگذارید .
- هوور بطرز کاملاً اتوماتیک - لباسها را بعد از خشک کردن ، شستن ،
کردن نیمه خشک جهت اطو کردن آماده میکنید .
هوور مدل ۸۸ با ظرفیت ۵ کیلو ۱۶ برنامه مختلف شستشو .

مدل ۸۸ با اقساط هفته‌ای ۶۳ تومان قابل پرداخت در هر ماه
مدل ۷۷ با اقساط هفته‌ای ۵۵ تومان قابل پرداخت در هر ماه



نصب ، سرویس و لوازم یدکی مجانی

نزدیکترین فروشگاه و یا

کارخانجات تولیدی فیلور

نمایشگاه - خیابان شاهرضا شماره ۲۰۰ - تلفن ۴۹۲۶۱-۴-۶۶۰۳۳



چرا من در ۴۲ سالگی هنوز جوانم

کارها خود نوعی ورزش هستند .
من باندازه کافی غذا میخورم و اشتها هم
همیشه خوب است . غذای من از حیوانات
وسبزیها و میوه تشکیل میشود . بنظر من این
غذاها طبیعی هستند و اگر از آنها خوشم
نیامد غذای دیگری میخورم . اصولاً مزه
و تنوع آنها خیلی بیشتر از غذاهای دیگر
است و یک نفر میتواند مقدار کمی از آن را
در چند وعده بخورد و مطمئن باشد که
غذای کافی خورده است .

بنظر من غذاهای دیگر بخصوص آنها که
با ادویه درست میشوند طبیعی نیستند و
بیشتر عادت میآورند و ذائقه ما را تغییر
میدهند . من گوشت هم میخورم و گوشت
رایبشتر بصورت کباب روی ذغال دوست
دارم . در غذای من میوه جای خود را دارد
و معمولاً از خوردن آنها خوشم میآید تا آب
آنها را بخورم .

در ضمن من خوب استراحت میکنم
و روزانه هفت یا هشت ساعت میخوابم . مثل
مرغ خوش میآید زود بخوابم و زود بیدار
بشوم و کارهایم را در روز روشن انجام
بدهم . روزهایی که کار ندارم ساعت هشت
بیدار میشوم . وقتی در فیلم بازی میکنم
معمولاً ساعت پنج و نیم یا شش بیدار میشوم .
ظهر وقتی کارم تمام میشود و ناهارم را
میخورم ، میخوابم تا برای کار بعد از ظهر
حاضر باشم .

شاید این عادت شرقی‌هاست و فکر
میکند آنها خیلی خوب به اثر این خواب
پی برده‌اند . البته بعد از ظهر بیش از ۲۰
دقیقه نمیخوابم ولی همین مدت کوتاه
روح مرا تازه میکند و آماده کار بعد از
ظهر میشود .

من حتی در فیلمهای سعی میکنم در
تمام صحنهها ظاهر بشوم و کار مرا «بدل»
من انجام ندهد . میدانید که «بدل» بجای
هنریشه کارهای سخت را انجام میدهد .
در این مواقع من نه تنها مجبور نیستم
گوشه‌ای بنشینم و خودم را بخورم ، بلکه

ورزش هم میکنم و سواری و دویدن ، پرش
و کارهای سنگین رلهایم را خوب انجام
میدهم . قبل از ترک کردن استودیو خوب
گرم صورت را با یک میکنم و کرم میزنم
را پائین میکشم تا هوای لطیف شب بصورتم
بخورد . در حقیقت بهترین وسیله زیبایی
صورت همین هوا و آفتاب است . من خیلی
کم بصورت کرم میمالم . من فقط سنجید
بیوستم میمالم . یک شیر پاک کن ، بعد یک
خشک کن و بعد یک کرم ساده . این کارها
را هم برای این میکنم که پوستم بتواند
بهتر از هوا و آفتاب استفاده کند .

همینکه بخانه میرسم یادش میگیرم یا
توی وان دراز میکنم ، همیشه در روز دو
بار دوش میگیرم . بعد لباس خواب
میپوشم و کمی غذا میخورم و ورزش میکنم
و برخت خواب میروم . درخت خواب با کتاب
میخوانم یا گلدوزی میکنم و یا معمولاً
ستاریوی فیلمهایم را مرور میکنم و بعد
میخوابم .

روزی که بیکار باشم وضع فرق میکند .

معمولاً در این روزها ساعت هشت بیدار
میشوم و مطابق معمول ورزش و دوش و
صبحانام روبراه است . بعد بلوز و شلوار
میپوشم و عینک و کلاه را بر میدارم و سواری
دوچرخه میشوم . اغلب روزها دوچرخه
سواری میکنم و گاهی با دوچرخه بر سر کار
میروم . دوچرخه سواری برای من بسیار
لذتبخش است . معمولاً ده تا دوازده کیلومتر
دوچرخه سواری میکنم و در ضمن سری هم
ببغازه ها میزنم و اگر چیزی بخواهم
میخرم و توی سبد دوچرخه میگذارم . معمولاً
یا یک دو بار برای جای خوردن میایستم و
اگر خسته شدم دوچرخه ام را بجای تکیه
میدهم و کنار خیابان مینشینم .

بعد از ظهر کاملاً فرق میکند . ممکن است
باماشین تاکسیر ساحل بروم و کمی قدم
بزنم یا با یکی از دوستانم بیرون بروم .
معمولاً روزهای بیکاری من وشوهرم با هم
جوینت و اگر جور شد تمام بعد از ظهر



شامپوچیک چیک بایروم
شامپو بایروم جهت میشوید بهترین نتیجه میدهد
باید حای زده تخم مرغ باعث تقویت ریشه مو میشود
شوره سر و همچنین از پخش مو جلوگیری میکند
دارنده امتیاز رسمی از سازمان بهداشتی پاکستان



آموزشگاه عالی خیاطی بانو
تعلیم دوره کامل نازکدوزی و ضخیم
دوزی لباسهای نوزاد بافتند گراولین
زیر نظر خواهران اعتماد
چهارراه شاه باساز دنیا تلفن ۴۵۷۳۶
شویم و بچلد مرد در آئیم

پیشگویان جهان

بقیه از صفحه ۴۰

* پرنس کریم آقاخان بایک دختر هندی عروسی میکند .
* فابیولا ، ملکه بلژیک سال سختی را در پیش دارد ،
باز هم از حاملگی او خبری نمیشود .
* بودوئن پادشاه بلژیک بنفع برادرش آلبرت استعفا
میدهد و کشور دارای ولیعهد میشود .
* کابینه ویلسون در انگلیس سقوط میکند و احتمالاً
این سقوط در اواخر پائیز صورت خواهد گرفت .
* شاهدخت مارگارت خواهر ملکه انگلیس سقط جنین
میکند .

* در شوروی نظامی‌ها روی کار خواهند آمد و سیاست
این کشور خشن تر میشود .

* والتینا تروشکوا زن فضانورد شوروی به کره
ماه میرود و شوروی اولین کشوری است که آدم در
ماه پیاده می‌کند .

* بالاخره راه معالجه قطعی سرطان در ژاپن کشف
میشود .

* در فرانسه ، ژنرال دوگل بر اثر کسالت مجبور به
کناره‌گیری میشود .

* بریتیت باردو طلاق میگیرد ، قبل از طلاق دختری
بدنیا میآورد .

* فرانسوا هاردی خواننده معروف فرانسوی بخانه
بخت میرود .

* چارلی چاپلین مرحوم میشود . (خدا نکند) .

* جانی هالیدی خواننده فرانسوی با اتومبیلش سخت
تصادف میکند .

* ملکه آن ماری و اعلیحضرت کنستانتین که به رم
رفته و با جبار تاج و تخت خود را ترک گفته‌اند به یونان
بر میگرددند .

* در خاک کره جنگی نظیر جنگ ویتنام آغاز میشود .
* شورشیان و کمونیستهای تایلندی دست بفعالتهای
شدید میزنند . ملکه سیریکت تحت یک عمل جراحی مهم
قرار میگیرد .

* جینالوور بیچیدا ، دوباره ازدواج میکند .
* نرخ دلار و لیره بازم تنزل میکند .

* پرنسس (آن) دختر ملکه انگلیس نامزد میشود .
* در دنیای صنعت بنزین ارزشش را بعنوان ماده
سوخت از دست میدهد و اتومبیل‌های برقی بازار
می‌آیند .

* یک کشتی بزرگ مسافری در اقیانوس اطلس غرق
میشود و صدها نفر غرق میگردند .

* از تعداد ازدواج در دنیا کاسته میشود .
* موج هی‌بی‌ها (درویش فرنگی‌ها) باز هم توسعه
می‌یابد .

* مدهای عجیب بازار می‌آید - این مدها بشر را رو
به برهنه‌تر شدن سوق میدهد .

درمان چاقی
دکتر طاهری تلفن ۹۱۴۱۶
پذیرایی عصرها با تعیین وقت قبلی

پوست و موی سر
دکتر مرتضی سرفراز
خیابان شمیران - سیدخندان
پذیرایی : صبح و عصر

دکتر حجت‌الدینی
متخصص وولیدنا سال بیماری پوست از دانش و آرایش
چشم و کت‌بین و چهره صورت سرطان پوست و غیر
حسایت الکتریک و لیزر و تریش مو . زیبایی و آرایش و تریش
درمان قطعی مویهای زائد بصورت
پذیرایی با آرایش و تریش و تریش چهره و آرایش و تریش
۷۶۱۴۱۶

**آموزشگاه آرایش
و زیبایی موج**
با اعتبار رسمی وزارت آموزش و پرورش
دوره تکمیلی آرایش مو ، زیبایی صورت
کیسوی مصنوعی ، مانیکور ، رانموخته
باخذ گواهینامه نائل شوید
شاهرضا - روبروی درب دانشگاه
فخر رازی - پائین تر از چهارراه ناهید
کوچه دیدبان

دکتر مهدی بحرئی
متخصص جراحی زیبایی و پلاستیک
شاهرضا مقابل سپرمارکت جنب سینما ناز
تلفن : ۲۰۲۲۸۹

اطلاعیه موسسه عالی آموزش آرایش فتن

نماینده رسمی و انحصاری فدراسیون جهانی در ایران برای نرم فشرده جدید هنرجو میپذیرد
نشانی: خیابان بهلوی نرسیده به چهارراه تخت جمشید شماره ۱۰۴
تلفن ۶۱۱۳۲۸



CHARME
41. Ave Takhte Djamshid
Tel. 68881 45723

در نمایشگاه شارم

شما بیش از آنچه انتظار دارید خواهید یافت
پارچه‌های ابریشمی مخصوص لباس شب
پارچه‌های یشمی اختصاصی شارم، نوار، دکمه و کلیه لوازم مربوط به لباس خانهدار نمایشگاه شارم برای شما تدارک شده تا آنچه را که شما می‌خرید منحصر و بی‌تا باشد
خیابان تخت جمشید مقابل سینما پارامونت
تلفنهای ۶۸۸۸۱ و ۴۵۷۲۳

شامپو اینسیدن

علاج قطعی شوره سر



اینسیدن

موه را تمیز و درخشان می‌کند، نرم و براق می‌سازد

مواد موثر اینسیدن با کتچیسای شوره سر را

از بین می‌برد

اینسیدن محصول هلن کرتیس - آمریکا

در سراسر ممالک متحدان ساخته و مصرف می‌شود

شامپوهای دیگر هلن کرتیس
شامپو سوآو موها را لطیف و درخشان می‌سازد
هلن کرتیس شامپو بازرده تخم مرغ موها را تقویت می‌کند.

خانم الیزابت بارت بقیه از صفحه ۳۶

جلوه عشق بود که توانست با چنین ظرافتی در شعرهایش از «عشق» سخن بگوید. این غزلها، در سال ۱۸۴۷ سروده شده است.
گذشته از زیبایی خاص و زبانه شعرها و کلمات فاخر و باشکوهی که در آن بکار رفته، کاملاً پیداست که محرك الیزابت در سرودن این غزلها، تنها عشق پراونینگ بوده است:
«محبوب من، من سنگدل به دنیا آمدم،
سال بسال سنگدل‌تر میشدم، تا چهره ترا دیدم.
محبوب من، پیش از آنکه ترا ببینم، هر روز اندوهی و غمی تازه در دلم خانه میکرد.
اما اکنون در کنار تو می‌خواهم زندگی ام را جست و جو کنم و آن را بازبیایم.»

در غزلی دیگر که طولانی است، الیزابت به صراحت اعتراف میکند که پیش از دیدن رابرت پراونینگ با موسیقی و مصاحبت دوستان محدودش روزگار میگذرانده و از آن لذت میبرد، اما پس از دیدن او دیگر همه آنها ارزششان را پیش او از دست دادند و سراپای وجود او به‌تسخیر «رابرت» درآمد.

زندگی الیزابت

الیزابت بارت پراونینگ، به سال ۱۸۰۹ در شهر دورهام انگلستان چشم به جهان گشود. دختر خانواده‌ای ثروتمند بود. پیش از رسیدن به دهسالگی شعر می‌سرود و در شانزدهسالگی آنها را به چاپ رساند، اما موفقیت چندانی بدست نیاورد.

مثل همه دختران اندیشمند، الیزابت ترجیح میداد تنها در اتاق بنشیند، کتاب بخواند و به جشنها و شبنشینی‌های امروز نرود.
در سال ۱۸۳۵ که الیزابت ۲۶ ساله بود، کتاب «پرومته در زنجیر» و شعرهای دیگر او به چاپ رسید. الیزابت به زبان لاتین و یونانی مسلط بود، و با همه این احوال، منتقدان ادبی میبوت ماندند وقتی دیدند «پرومته» که اثری ترازوی و عمیق از «اشیل» نمایشنامه‌نویس نامداریونان قدیم است، بدست یک زن به‌لباس شعر انگلیسی ترجمه شد، زیرا کمتر کسی جرئت میکرد دست به ترجمه آن بزند، چه رسد باینکه آنرا شعر به شعر ترجمه کند.

از آن زمان، ادبیات انگلیس دریافت که چهره درخشانی در صحنه بیکران نمایان شده است و منتقدان ادبی، چشم به آثار پرارزش او دوختند. «ماری میتفورد» که همزمان الیزابت بود، درباره او مینویسد:
«او براسی زیباترین زنی بود که من تا آن زمان دیده بودم.»

چهره زیبا، ابروان پرپشت، لبخند ملیح، گیسوان بلند، اندام متناسب و بالاخره این زیبایی خیره‌کننده بود که پای‌بهای شعر او در قلب حساس رابرت پراونینگ نفوذ کرد.
یکسال پس از انتشار «پرومته» الیزابت به خونریزی معده گرفتار شد، سالی در بستر بیماری ماند و پس از بهبود، با برادرش به سفر رفت. اما این تغییر آب‌وهوا برایش گران تمام شد.

در یک روز زیبای تابستانی، الیزابت روی بالکن خانه ساحلی ایستاده بود که دید برادرش، با دو تن از دوستانش سوار قایق شدند و به دریا رفتند.
هرسه تن که باروزنان با تاجرهای بودند تا می‌توانستند در دریا پیش‌رفتند. ناگهان قایق واژگون شد و هرسه به‌قدر دریا فرو رفتند و دیگر برنگشتند. شهر شلوغ شد و برای کسی که نشانه‌ای از غرق‌شدگان پیدا کند جایزه تعیین کردند. اما دیگر فایده‌ای نداشت، چه با که ماهی‌ها آنها را خورده بودند.

الیزابت، پس از مرگ برادر در غمی عمیق فرو رفت، زیرا برادرش بخاطر او به سفر رفته بود و این زن حساس تا پایان عمر، خود را برای مرگ برادر ملامت میکرد.
یکسال بعد، الیزابت بلندن برگشت و از آن پس خود را در اتاق بزرگ و تاریکی زندانی کرد، درحالی‌که تنها همدم او سگش، «فلاش» بود و سرگرمی او خواندن کتابهای دشوار و سنگین بود و دیدار گاه بگاه چند دوست قدیمی به‌زندگی تلخی ادامداد.

همچنانکه در برج عاج خود زندانی بود، در ۲۹ سالگی مجموعه‌ای بنام «سرافیل و شعرهای دیگر» از او به چاپ رسید که چون قوانین معمولی «قافیه» را رعایت نکرده و بدعت تازه‌ای گذاشته بود، سخت مورد حمله منتقدان ادبی قرار گرفت. سال بعد مجموعه قصیده‌هایش را به چاپ رساند و بالاخره در سال ۱۸۴۴ که ۳۵ ساله بود مجموعه کاملی از همه اشعارش منتشر شد.

الیزابت اعتقاد عجیبی بشعر داشت و اینرا از مقدمه‌ای که بر یکی از کتابهایش نوشته است، بخوبی میشود فهمید: «شعر برای من بهمان اندازه جدی است که زندگی من - و بدانید که من زندگی را خیلی جدی میگیرم.»

رابرت پراونینگ، الیزابت را از آن زندان تاریک بیرون کشید و مزه شیرین زندگی را با او چشاند و هنگامی این شیرینی کامل شد که پس از سه سال، صاحب پسر زیباشده شد.
در فلورانس، الیزابت برای آزادی ایتالیایی‌ها سخت مبارزه کرد و

بقیه در صفحه ۸۵

شوهرم، جاسوس قرن

بقیه از صفحه ۲۹

چملات او خاطره تلخی دارم. کلاه پوستی آبی رنگی را که بر سر داشت و همان کلاه مانع شده بود که او را بشناسم، بین نشان‌داد و گفت:

«این کلاه مال «گی-بورگی» است... بیچاره همین‌ماه پیش مرد... مرگش خیلی ناگهانی بود!»

با آنکه نمی‌خواستم در نخستین لحظات دیدار کیم رابرت‌چانم، بگویم:

«تو کلاه یک مرده را بر سرت گذاشته‌ای؟»

پای‌انتنایی و خون‌سردی و بدون هیچ تاسف آشکاری گفت:

«اوه، مگر چه عیبی دارد؟! اینجا لباسهای زمستانی گران است.. می‌خواستی کلاه بورگی را هم همراه جندش بخری؟»

چند روز بعد فهمیدم که کیم همه لباسهای «بورگی» مرده را بدون هیچ‌گونه ناراحتی و تاسفی میبوشد زیرا در شوروی لباس گران است.

(سرگی) رئیس کیم!

درون اتومبیل مشکلی لیموزین که ما را از فرودگاه به شهر میبرد، در کنار راننده، مرد روس خوش‌قیافه‌ای نشسته بود که من در تمام مدت اقامتم جز اسم کوچکش چیزی از او ندانستم. اسم او «سرگی» بود. از رفتار کیم معلوم بود که سرگی باو احترام میگذازد و بنظر او درسیتم بسیار بیجایه ضد جاسوسی‌شوروی، سرگی رئیس مستقیم کیم بود.

در مذاکرات بعدی فهمیدم که «سرگی» از جزئیات فعالیت های جاسوسی کیم در دنیای غرب کاملاً خبردارد. او بنظر من چهار ساله می‌آید. چشمانی مهربان و بلوطی رنگ داشت. بسیار شوخ مسلک بود، و انگلیسی را خیلی خوب و روان حرف میزد. اتومبیل بزرگی داشت بایک راننده، و مطمئنم که شخصیت مهمی در شورویهای جاسوسی و ضد جاسوسی شوروی بود به همین جهت سرگی از نخستین لحظه ورود من به مسکو، فرشته نگهبان من و کیم شده بود، و در همه حال مواظب ما بود، و در عین حال سعی میکرد همه نوع وسائل راحت ما را مهیا سازد. همان شب اول ورود من به مسکو، سرگی نیز همراه ما با پارتمان کیم آمد، و لیوانی شامپانی خورد. بعد با ادب تمام گفت: «شب به عشاق تعلق دارد.. دیگر مزاحمتان نمی‌شوم!» و خدا حافظی کرد و رفت..

زندگی کیم در مسکو، زندگی عجیبی بود. همان شب اول هنگامیکه جام شامپانی خود را به سلامتی او خوردم و گفتم: «سلامتی تو کیم!» دیدم که

بقیه در صفحه ۸۴

گیسوی موج

گیسوی دست‌نافت و ارزان موج برای ایجاد زیبایی مدرن
شاه‌رضا روبروی دردانشگاه، فخرآزادی
پلین‌تر از چهارراه ناهید کوچ‌دیدیان

سالن آرایش و زیبایی آبرام

توالت صورت توسط (بانو صدیقیه)
چهارمتری ایران‌شهر اول خردمندشالی
تلفن ۶۲۸۹۶۳



با هر چه می‌خواهید سفر کنید
اما
یخدان و ترموس کلمن را فراموش نکنید
یخدان و ترموس کلمن
بهترین رفیق سفر

مشخصات

ترموس و یخدان های تقلبی

- * جدار فلزی یخدان و ترموس های تقلبی دارای یک لایه عایق کاذب است که نمیتواند از ورود و خروج حرارت جلوگیری کند
- * پلاستیک داخلی یخدان و ترموس های تقلبی بو میگیرد و آغذیه و آب داخل آن را بدبو میکند و پس از مدتی کوتاه پوسته پوسته میشود.
- * یخدان و ترموس های تقلبی خیلی زود میشوند شیر آن چکه میکنند و روکش خارجی آنها بی دوام است زود ترک میخورد.
- * ترموس های شیشه‌ای بادگی میشوند و تولید خطر میثما یب.

مشخصات

ترموس و یخدان کلمن آمریکا و کانادا

- * جدار فلزی یخدان و ترموس کلمن آمریکا و کانادا دارای یک طبقه عایق مخصوص است که از ورود و خروج حرارت بطور کامل جلوگیری میکند.
- * پلاستیک داخلی یخدان و ترموس کلمن آمریکا و کانادا از جنس مخصوص و منحصر بفردی است که بو نمیگیرد و زنگ نمی‌زند و ترک نمیخورد و تمام زوای آن قابل تمیز کردن است.
- * یخدان و ترموس کلمن آمریکا و کانادا نمی‌شکنند شیر آن چکه نمیکنند بسیار ظریف و زیبا است دسته های آن آب گرم داده شده است روکش خارجی فلزی آن ضخیم و پلاستیک آن از جنس ترمولاک است.
- * نشکن است.

توجه فرمائید فقط کلمن ساخت آمریکا و کانادا بشما عرضه شود



Coleman



گل سرخ و شمشیر
بقیه از صفحه ۳۹

سماهیگیر نیستیم و توهم برای زندگی در حرما آفریده نشده‌ای. یالا تکلیف مارا معلوم کن. این حرفها نشانه آنت که شماها شورش کرده‌اید؟ هنوز محمود جواب نداده بود که نگهبانی کدر مرتفع ترین قسمت جزیره پاس میداد سراسیمه و نفس نفس زنان از راه رسید و از دور داد زد: - به کشتی جنگی دارند با سرعت بجزیره نزدیک میشوند. کاپیتان با تعجب پرسید: - کشتی جنگی؟ نگهبان بزرگت نفسی تازه کرد و جواب داد: - آری، سه فروند کشتی جنگی. کشتی های ناپلئونی هستند. کاپیتان مثل سنگ شده لحظه ای درجا بی حرکت ماند. کارولین که خیر را شنیده بود برخاست بطرف او دوید. کاپیتان با خونسردی دستور داد: - کشتی را برای حرکت آماده کنید. زود. همیشه ای بین زداند در گرفت و سپس غرغر کتان دور شدند. کاپیتان با شتاب به کلبه برگشت: شلوار سیاه، چشم بند مشکی و دستمال سر قرمز را برداشت. کارولین که بدنالش تو آمده بود، او را بغل زد و گفت: - نرو، خواهش میکنم نرو! کاپیتان با نگاهی جلدی او را برانداز کرد و پرسید: - بخاطر من نگرانی؟ - خوب معلوم است. در برابر کشتی جنگی چه کاری از دست شما بر میآید. بیا و فرار کن. بین آنها هرگز اسی از ناپلئون بمیان نیامده بود و حالاهم کارولین نمیخواست بگوید کشتی های جنگی ناپلئون بچه منظوری بجزیره نزدیک شده بودند. کاپیتان اطمینان داد: از بابت من نگران نباش. هر طور باشد بدم گلیم را از آب بکنم. منم میدانم که چنگیدن باسه کشتی جنگی دیوانگی محض است. کارولین او را بیشتر در آغوش فشرد. خواست چیزی بگوید ولی گریه مجال نداد. سیلاب اشک گونه های آفتاب سوخته اش را خیس کرد. کاپیتان موهایش را نوازش داد و گفت: - «باتو» پهلوی تو میماند. قول میدهم که نگذارم حتی يك گلوله شلیک شود. بعد او را بوسیدم و در حال قدم دواز کلبه خارج شد.

Morvarid
PARS INDUSTRIAL CO. TEHRAN
شماره ثبت ۳۵۲۲ شرکت سهامی پارس تهران

مروارید عالیترین درآره شگلاتی
میوتها کارخانه ایست که شگلات را از دانه کاکاؤ در ایران
تولید میکند و بدیخت محصولات آن تازه تر بدست شما میرسد

گل سرخ و شمشیر
بقیه از صفحه ۳۹

سماهیگیر نیستیم و توهم برای زندگی در حرما آفریده نشده‌ای. یالا تکلیف مارا معلوم کن. این حرفها نشانه آنت که شماها شورش کرده‌اید؟ هنوز محمود جواب نداده بود که نگهبانی کدر مرتفع ترین قسمت جزیره پاس میداد سراسیمه و نفس نفس زنان از راه رسید و از دور داد زد: - به کشتی جنگی دارند با سرعت بجزیره نزدیک میشوند. کاپیتان با تعجب پرسید: - کشتی جنگی؟ نگهبان بزرگت نفسی تازه کرد و جواب داد: - آری، سه فروند کشتی جنگی. کشتی های ناپلئونی هستند. کاپیتان مثل سنگ شده لحظه ای درجا بی حرکت ماند. کارولین که خیر را شنیده بود برخاست بطرف او دوید. کاپیتان با خونسردی دستور داد: - کشتی را برای حرکت آماده کنید. زود. همیشه ای بین زداند در گرفت و سپس غرغر کتان دور شدند. کاپیتان با شتاب به کلبه برگشت: شلوار سیاه، چشم بند مشکی و دستمال سر قرمز را برداشت. کارولین که بدنالش تو آمده بود، او را بغل زد و گفت: - نرو، خواهش میکنم نرو! کاپیتان با نگاهی جلدی او را برانداز کرد و پرسید: - بخاطر من نگرانی؟ - خوب معلوم است. در برابر کشتی جنگی چه کاری از دست شما بر میآید. بیا و فرار کن. بین آنها هرگز اسی از ناپلئون بمیان نیامده بود و حالاهم کارولین نمیخواست بگوید کشتی های جنگی ناپلئون بچه منظوری بجزیره نزدیک شده بودند. کاپیتان اطمینان داد: از بابت من نگران نباش. هر طور باشد بدم گلیم را از آب بکنم. منم میدانم که چنگیدن باسه کشتی جنگی دیوانگی محض است. کارولین او را بیشتر در آغوش فشرد. خواست چیزی بگوید ولی گریه مجال نداد. سیلاب اشک گونه های آفتاب سوخته اش را خیس کرد. کاپیتان موهایش را نوازش داد و گفت: - «باتو» پهلوی تو میماند. قول میدهم که نگذارم حتی يك گلوله شلیک شود. بعد او را بوسیدم و در حال قدم دواز کلبه خارج شد.

گجری
صد درصد طبیعی
کوماچی
برای خانمها و آقایان

KOMACHI
100% HUMAN HAIR

نایگاه گیسوی کوماچی: خیابان شادساختان آلومینوم
طبقه دوم تلفن ۶۵۲۴۲-۶۱۲۱۲۵

نمایندگان فروش گیسوی کوماچی در شهرستانها: آبادان فروشگاه ستاره آبی - اسفهان فروشگاه نورسته - شیراز موسسه زیبایی و آرایش د. کالینز - کرمانشاه فروشگاه پروین - رشت کادوئی درخشان - مشهد فروشگاه ونوس.

وستندواج مشهورترین ساعت
دنیساورمیانه

هیچکس دیگری ممکن نیست این کتاب را برای مطالعه بردارد. این کتاب را؟ اسناد بازرگانی، «جلد سوم» را؟ آقا، حقیقتا از سوخی خوش می آید. . . . دوشیزه کوردیر، شما مردی بنام آدولف بالاتر را میشناسید؟ مژه های دوشیزه کوردیر بهم خورد. مسلمان. عصر روز ۱۹ ژوئن او را دیدید؟ بله. چطور با او آشنا شدید؟ زمانی راننده خانم ایوز بود. آیا متاهل بود؟ بله. آیا خانم بالاتر هم پیشخدمت خانم ایوز بود؟ بله. و این زن و شوهر برای این رفتند که خانم بالاتر بعثت سروداشتن شما با شوهرش باشما مشاجره کرده بود! ناگهان دادستان فریاد زد: - آقای رئیس دادگاه خواهش میکنم، بکدقیقه صبر کنید. مگر مانا گریز شرح دعوای آشپزخانه، گذشته و کنونی پیشخدمت های خانم ایوز را در اینجا بشنویم؟ بنظرم، همکار برجسته من مشغول کاوش در زمینه ای است که اگر چه سرگرم کننده باشد، من مطلقا دستی به آن نزده ام. . . آیا دادگاه عقیده دارد که این زمینه ملک طلق و کیل مدافع است؟ دادگاه چنین عقیده ای ندارد و سؤال را نادیده میگیرد. وکیل مدافع ادامه داد: - دوشیزه کوردیر، آن شب وقتی که شما چراغ را خاموش کردید، آیا وارد اتاقهای طبقه همسطح زمین شدید؟ بله. . . . وارد همه اتاقها شدم. آیا آقای باترک ایوز را در یکی از این اتاقها دیدید؟ آیا او مثل بعضی از شهبای دیگر منتظر شما نبود؟ تا معشوقه خانگی اش را ببیند؟ (خانم ایوز در صندلی اتهام بتندی بطرف جلو خم شد و گونه هایش را ناگهان سرخی فراگرفت.)

بقیه در صفحه ۸۲

هشت روز محاکمه بقیه از صفحه ۴۷

- و بازم حقیقت اینست که آقای فارول دیوانه وار فریفته خانم بلایمی بود و هموقت خود را صرف این میکرد که مثل جاسوس مواظب او باشد؟ - ممکن است. - ممکن است؟ آقای فارول در همان جایی که اکنون شما نشسته اید، این حرف را پنج شش دفعه تائید کرد. . . این موضوع قضیه بسیار روشنی است. . . وقضیه روشن دیگر این است که هر يك از آن ده دوازده نفری که در خانه بودند، میتوانند از حال بگذرند و شمارا ببینند که نامه را لای کتاب میگذارید، اینطور نیست؟ - گمان نمیکنم. . . نه. آقا. . . - شما چه گمان برید و چه گمان نبرید، عین حقیقت است. هفت هشت نفر پیشخدمت و ده دوازده نفر مهمان. . . چه چیزی میتواند ثابت بکند که خود دوشیزه بیچ در رفتار شما چیز غیر عادی و فوق العاده ای ندیده باشد و درست در آن موقعی که شما نامه را لای کتاب میگذارید، از راه خود برگشته باشد؟ - غیر از شهادت حواس پنجگانه من هیچ چیزی آنرا ثابت نمیکند، آقا. - دوشیزه کوردیر، شما دختر جوان بسیار زبردستی هستید. . . ولی با وجود این نمیتوانید ببینید که پشت سر آن چاق اتفاق میافتد، نه؟ - در صورتیکه شما این تهمت را به خانم ایوز میزنید؟ . . . این عقیده آقا است نه عقیده من. (« آقا » مثل اینکه چندان به معنی استهزاء شاهدهایی نبرد.) - و بالاتر از همه این چیزها، دوشیزه کوردیر، شما فقط میگوئید که این نامه لای کتاب گذاشته شده خواهش میکنم به ما بگوئید بینم چطور شد که شما کتابی را در کتابخانه آقای ایوز برای پنهان کردن این نامه ها انتخاب کردید؟ - برای اینکه آنجا محل اختفاء بسیار خوبی بود و او میتواند هر شب نگاهی باین کتاب بکند بدون اینکه دیده بشود. - چه چیزی این تصور را در ذهن شما بیار آورده بود که

بانوان محترم
امیرآباد شمالی
آرایش و زیبایی پ پ
آماده پذیرائی از شما است
شعبانی شماره ۸۵ تلفن ۶۳۱۱۶۶

دکتر حمید خطیبی
تلفن ۴۷۶۴۶
حمام طی سونا - پارافین - ماساژ
برای درمان جاقی متخصص بانوان -
درمان لاغری و لک و جوش و چروک
صورت و ورزش بانوان - خال و میخچه
روبروی سینما عتبات صبح - عصر

زایشگاه بیمارستان نجمیه
(تحت نظر دکتر غلامحسین مصدق)
مجهز به جدیدترین وسایل در تمام مدت شانهمروز آماده پذیرائی
از خانمهای باردار میباشد
نشانی: خیابان حافظ - چهارراه یوسف آباد - تلفن های ۴۳۴۷۳ - ۴۳۷۵۱

طرح گیسو برای نوروز..

جدیدترین و زیباترین طرحهای گیسو را که این روزها در اروپا رواج یافته است، در این صفحه می بینید. برخی از این طرحهای گیسو به پوستی نیاز دارد، و برخی دیگر که برای موهای خیلی کوتاه طرح شده، از طرحهای قدیمی گیسو اقتباس شده است. همانطور که می بینید در بیشتر این طرحها، موها قسمتی از چهره را می پوشانند.



این حرفها و خبرهای
جالب و شنیدنی هفته
گذشته، در چهار گوشه
عالم بر سر زبانها بود

سر زبونا

بارکینک داوطلبان زناشویی!

موسه ازدواج «کوپیدو» در شهر سانفرانسیسکو آمریکا دست به ابتکار جالبی زده است. یعنی پارکی قشنگ وسط شهر دایر کرده و ورود به این باغ برای خانمها آزاد و برای آقایان فقط با پرداخت دو دلار ورودیه ممکن است.

باغ پر از نیمکت است و هر نیمکت یا نمره ای مشخص شده است. آقایانی که قصد زن گرفتن دارند به موسه (کوپیدو) مراجعه میکنند و با پرداخت دو دلار نیمکتی بمنت یک روز کرایه میکنند و سپس وارد باغ میشوند و روی نیمکت معینی می نشینند. زنانی هم که قصد ازدواج دارند، وارد باغ میشوند، مردان نشسته روی نیمکتها را دید میزنند، هر کدام را که پسندیدند، شماره نیمکتش را یادداشت میکنند و به موسه (کوپیدو) میدهند.

موسه که میدانند در فلان روز روی نیمکت نمره فلان، کدام مرد نشسته بود، وسیله آشنائی و ازدواج آندو را فراهم میکند و دستمزدی میگیرد. این ابتکار خیلی گرفته است. بطوریکه نیمکتها یک هفته جلوتر پیش فروش میشوند!

سیگار در اتومبیل

دراutomبیل های جدید، دستگاه کوچکی تعبیه کرده اند که هر لحظه دکمه اش را فشار بدهید یک سیگار روشن شده و آماده بشما تحویل میدهد.

مقایسه

در آمریکا ۳۲۷۰۵ فروشگاه بزرگ وجود دارد. و در ایران فقط دوتا!

موش ها را باید ترسانند

خانم «جین آندرسن» از اهالی «وانکوور» در کانادا، متد جدیدی برای مبارزه با موش پیدا کرده است. او توضیح داده:

«خانه ما پر از موش بود بطوریکه دیگر بتنگ آمده بودیم. هر حقه ای میزدیم بی فایده بود. روزی فکری بخاطرم رسید. بزحمت زیاد سی تا از موش هارا گرفتم، دستگاه ضبط صوتی را بکار انداختم سپس موشها را یکی یکی به شدیدترین وضعی شکنجه دادم و بعد هم دمشان را پریدم و بدین ترتیب فریاد های دردناک موشها را در نوار ضبط کردم. سپس روزی چند ساعت در قسمتهای مختلف خانه این نوار را بکار انداختم و اگر بگویم دیگر در خانه ما حتی یک موش پیدا نمیشود لابد قبول نمیکند؟ بعقیده من موشها را باید ترسانند!»

دختر دانشجوی آدمخوار!

«ماریا اوگاوهاو» دخترک سیام پوس ۲۴ ساله ساکن «افریقای غربی»

مستعمره پرتغال چندی قبل پول نسبتا قابلی به ارث برد. تصمیم گرفت یکمک آن پول به «لیسون» پایتخت کشور پرتغال برود و در دانشگاه تحصیل کند. اما مقامات پرتغالی به او ویزا ندادند و در نامه ای علت امتناعشان را برای او چنین تشریح کردند:

«بتقاضای شما نمیتوان ترتیباتی داد، زیرا شما متهم بخوردن گوشت خانم «میو آمی» هستید. خانم (میو آمی) را اهالی قبیله شما کشتند و خوردند و از گوشتش سهمی هم بشما دادند.»

ژاکلین کندی در بهار نو میشود

ژاکلین کندی در آستانه تغییر فصل، بیست دست لباس تازه به (والانتینو) خیاط ایتالیائی اش سفارش داده است. این لباسهای بهاره و تابستانی عبارتند از:

ماتسو، پیراهن، پیراهن کوچک و لباس شب. علاوه بر این سفارشها، ژاکلین هفت عدد کیف، پانزده جفت کفش و یک گردن بند و گوشواره همرنگ نیز خریده است. بهشت عشاق

وزارت پست و تروئلا طبق تصویب نامه ای برای نامه های پستی عاشقانه تخفیف زیادی قائل شده است. وزیر پستخانه طی یک نطق رادیویی از عشاق تقاضا کرده است:

«ما برای تمیز نامه های عاشقانه ۵۰ درصد تخفیف قائل شده ایم. اما از عشاق خواهش دارم برای اینکه نامه عاشقانه شان مشخص باشد از پاکتهای صورتی رنگ استفاده کنند و روی این گونه پاکت تمیز نصف قیمت بچسباند و ما قول میدهم نامه های صورتی رنگ را زود تر از سایر نامه ها بمقصد برسانیم.»

آمریکا و نسل جوانش

یک مجله آمریکائی نوشته است: «چون آقای «اورنج اوانس» بیست و یکساله، از اهالی شهر فونیکس واقع در ایالت آریزونا ای آمریکا سه هفته نتوانست بنشیند، ماری ژوزفین آندریوز ۱۹ ساله مجبور شده بجای او شش هفته بنشیند.»

ماجرا به شنیدنش می آرزد. اورنج و ماری همدیگر را دوست داشتند و برای رقص به رقصخانه ای رفته بودند. اما چون ضمن رقص اورنج سه دفعه شدت پای ماری را لگد کرد، دفعه چهارم دخترک چنان عصائی شد که چاقوی شامنداری از جیب درآورد و خشتک شلوار پسرک را جر داد.

دکتر برای اورنج سه هفته معالجه موضعی در نظر گرفته و ماری نیز به شش هفته زندان محکوم شده است!

یک صفحه از آلبوم مد ترویرا



لباس شب صد درصد ترویرا از مزون بارد کو - ۳۳

بزرگترین مزونهای جهان در تهیه مدلهای اختصاصی از ترویرا استفاده میکنند. شما هم برای تهیه لباسهای نو و مدرن خود ترویرا را انتخاب کنید چون ترویرا در انواع گوناگون و با هر نوع سلیقه: شیک و خوشبوش است. اطونکهمیدارد جمع و چروک نمیشود. سبک وزن و متناسب با هر آب و هوا است.



شیک و ظریف و زیبا برانزنده شما

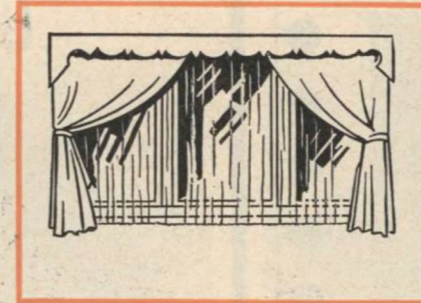
ترویرا - علامت ثبت شده کارخانجات فابریک هوست آگ فرانکفورت آلمانیست که نتیجه تحقیقات چندین ساله این مؤسسه معلم برای تهیه مواد بافتنی با خصوصیات فوق العاده میباشد. تبلیغات فتری

۳ محصول ارزنده از فروشگاه ریتس



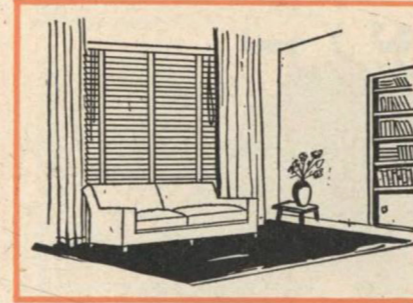
کاغذ دیواری

عالمیترین کاغذ دیواری قابل شستشو از کارخانجات معروف المپیا فرانسه و نور تا آلمان با هزاران طرح و رنگ. جالب مخصوص فروشگاه ریتس



پرده

زیبا ترین سالنها با پرده های ریتس زینت یافته است .
انواع پارچه های پرده ای با رنگها و طرحهای جالب بقیمت تجارتي فقط در فر و شگاه ریتس



پرده کرکره

انواع پرده کرکره های افقی و عمودی زیبا و بادوام درصدها رنگ و طرح مختلف و مخصوص را از فر و شگاه ریتس تهیه فرمائید



فروشگاه ریتس - میدان فردوسی تلفنهای: ۴۸۱۴۸ ۴۳۶۳۸

کلیستون KOLESTON



محصول ولا - آلمان

کاملترین سری رنگ های مدرن

بازار سمبل شادی و هیجان



تپاز



بخاطر موفقیت جهانی برنده جایزه اسکار فرانسه گردید

موفقیت، افتخار، اسکار

موفقیت بخاطر جنس عالی و مرغوب

افتخار بخاطر فروش بی سابقه در سراسر جهان

اسکار بخاطر موفقیت و برتری بر سایر گرگرمی دنیا

گرام و رادیو گرام

تپاز

برقی - توانزیستوری



تپاز

نیستند و آنها هم عبارتند از: قهر، سوءظن خست - زخم زبان .

۱- قهر معمولاً کفتری است که در زندگی زناشویی یکی دیگری میدهد . این کفتر هیچگاه نباید حداکثر از دوازده ساعت تجاوز کند . هر دو طرف باید همیشه برای آشتی آمادگی داشته باشند و بتوانند همدیگر را ببخشند .

۲- سوء ظن - خطرناکترین موربانه ای است که ریشه همزیستی ها و توافقها را میخورد . زن یا مردی که دستخوش سوء ظن های بیجاست ، نه تنها زندگی را با بطرف ، بلکه بخودش هم تلخ میسازد . روانشناسان وجود کسانی را که به - بیماری سوء ظن دچارند برای اجتماع از وجود بیماران روانی خطرناکتر میدانند . سوء ظن بی جا اغلب زن یا شوهر را بخیانت کردن سوق میدهد .

۳- خست بزرگترین آفت در زندگی زناشویی است . یک مرد خست نه تنها زندگی را بصورت چینی در میآورد بلکه کار را به جدائی میکشاند . مردوزن پول و درآمد خود را باید در نهایت بلند نظری متعلق بخانواده بدانند و آنرا در راه خیر و رفاه خانواده بامشورت و همتگری خرج کنند .

۴- زخم زبان - بقول مونتنکیو ، «زخم زبان کاردی است که یکی هر روز با آن چندین ضربه دیگری وارد میآورد . منتها ضربات این کارد بجای آنکه روی جسم اثر نگذارند روی روح بیجا میمانند .» دکتر (ویلیام آواردن) انگلیسی عقیده دارد . «در دعوا ها و بگو مگوهای بین زن و شوهر هرگز کلمه طلاق نباید از دهان بیرون بیاید . من حتی موافقم که زن و شوهر بروی هم اسلحه بکشند ولی کلمه طلاق را از دهان بیرون نیاورند . تکرار این کلمه قبح آن را از بین میبرد . همچنین در هیچکدام از دعواها و اختلافات زن یا شوهر نباید قوری چندان را ببندد و تهدید به ترک خانه کند و یا حتی این تهدید را عملی کند . بنظر من زنان و مردانی که باین شیوه ناپسند معاندند یک تربیت صحیح بخود ندیده اند.»

یک سر دفتر ازدواج و طلاق که سی سال است در تهران کارش یا عقد کردن است یا طلاق دادن ، میگفت :

«نیمی از زناشویی های ناخوش بالاخره بطلاق میانجامند . علل این طلاقها را من رده بندی کرده ام و عبارتند از :

- ۱- عدم توانایی جنسی .
 - ۲- خیانت یکی از دوهمسر .
 - ۳- مسائل مادی .
 - ۴- زورگویی و دیکتاتورگری یکی بر دیگری .
 - ۵- بدبختی و خشم و عصبانیت .
 - ۶- دخالت های بی جای قوم و خویشها در کار زن و شوهر .
- اکثر زنهایی که بایشان به لبه پرتگاه طلاق میرسد یا کسانی هستند که از شوهرشان خیانت دیده اند یا در این ترس بر میبرند لطفاً ورق بزنید

آه از دست زنم

بقیه از صفحه ۲۲

چشم پنجدهمین سال ازدواج خود عمر میگذرانم . ۱۶ درصد پیش نیستند . معذالک ثابت شده است که بغیر متوسط در دنیا هر زن و شوهری همزیستی شان ۴۴ سال طول میکشد . در اینجا باید گفت که طی این ۴۴ سال زندگی حتی زن و شوهرهای ایده آل نیز از آسیبهای زمانه تلخ و شیرین های زندگی زناشویی بکنار نمیمانند . در ایران خود ما حد متوسط دوام زندگی زناشوییها بیست سال است . البته خانیهائی هستند که پنجاه و شصت سال است که بایک مرد زندگی میکنند ، اما تعدادشان خیلی زیاد نیست .

گفته نویسنده فیلسوف مشهور آلمانی در یکی از آثارش نوشته است :

«پنج سال اول زندگی های زناشویی خیلی مهم هستند . زیرا در طول ماههای این سالهاست که دوناشناس باهم آشنا میشوند . قهر و آشتی بسیار میکنند . بچه بدنمایا میروند . خلاصه تجربه کسب میکنند . ششمین سال ازدواج خیلی خطرناک است . زیرا در این سال است که همزیستی پنجماله نتیجه میدهد . زن و شوهر اگر توانسته باشند در پنجماله گذشته همدیگر را بفهمند که در این صورت همزیستی خود را ادامه میدهند و در غیر اینصورت یا راه ناسازگاری پیش میگیرند یا راه محضرتالاق را .»

خطرناکترین لحظات بحرانی در زندگی زناشویی دومرحله است . اول اینکه زن و شوهر دیگر چیزی برای گفتن بهم نداشته باشند . دوم اینکه هر يك از طرفین احساس کند که دردوری از همسرش باو بیشتر خوش میگذرد .

هشت روز محاکمه

آقای لامبرت به عجله بطرف دیگری نگاه کرد و شاهد سرش را زیر انداخت و چیزی نگفت .
- دوشیزه کوردیر ، شغل فعلی شما چیست ؟
- شغلی ندارم . استراحت میکنم .
- آتلانتیک سیتی . . . ولی نه باسم ملانی کوردیر ؟ بلکه باسم خانم آدولف پلانز ، شوهر آقای ایوز که او را از دست زنش دزدیده اید . آیا اینطور نیست ؟
آقای لامبرت بلافاصله با الحن چرب و نرمی خطاب به هیئت منصفه گفت: قصد من این است که به صحت حرفهای این شاهد بنامم . . . و این نکته را ثابت کنم که اگر این دختر که قیافه زن بسیار شایسته و پیشخدمت نمونه را بخود داده است ، در حال حاضر بعنوان زن شوهر دار هرزه ترین زندگیها را دارد .
چشمهای مشکي دوشیزه کوردیر در قیافه رنگ بریده اش برق زد .
- و من به شما جواب میدهم که اینطور نیست . . . اینطور نیست . . . اینطور نیست . . . آقا . . .
- من او را مجبور نکردم که آن عروسک بی معنی را رها بکند . . . ماهها پیش از آنکه من با او آشنا بشوم ، از دست این زن به تنگ آمده بود .

کلینیک استتیک و کرایدریت

روان: چهره از نور صورت روین - کلک لک لک صورت - همین و چوک صورت

جراحی پلستیک - درمان تپاکی و لاغر مغز - تناسب اندام

دستورات بهداشتی - پوست صورت در رشتن روی سر

نیایان فرصت شاپرنا ۱۱۰ تلفن ۶۵۶۸۷



ساعت
اِبِل

خیابان شاه ساختمان آلومینیوم شماره ۷۹۷

تلفن ۶۸۸۲۰

ساعت ابل برای کسانی ساخته میشود که ساعت دارند ولی میخواهند ساعت بهتری داشته باشند. ساعت ابل برنده دیپلم آلمین جایزه ساعت سازی کشور آلمین

در دیده بوسی های عید

غنچه دهان شما با:

اسپری دهان

هالازون

- خوشبو تر
- خنک تر
- مطبوع تر



میشود

آگهی استخدام

تعداد ۱۳ نفر خانم و آقای تحصیلکرده پس از یک دوره کارآموزی حسابداری عالی و دفترداری دویل و یا منشیگری و یا ماشین نویسی استخدام خواهند شد.
پهروز نو تلفن ۳۵۹۹۳

شوهرم جاسوس قرن بقیه از صفحه ۷۶

در چهره اش آثار ناراحتی پیدا شد و لحظه ای بعد گفت :
— التور! از فردا دیگر من برای تو «کیم» فیلیبی نخواهم بود. اسم من در اینجا «آلساندر» — یا «ولوف» است.
— اما من ترا باسم «کیم فیلیبی» شناختم ، و این اسم را هم دوست دارم. کدام زن شوهرش را با اسم مستعار صدا میزند ؟
— زنان جاسوسان التور! ... من وامثال من برای نزدیکترین و عزیزترین افراد خانهمان نیز باید آدمهایی با اسم مستعار باشیم . وانگهی با یک اسم مستعار راحت تریم و کنجکاوی مردم را تحریک نمیکنیم ... میدانم که برای تو مشکل است که بعد از نه سال زندگی ، مرا با اسم دیگری صدا بزنی ، ولی بهتر است از همین امشب تمرین کنی عزیزم ... درمسکو ، برای کیم آپارتمانی در یک عمارت بزرگ خاکستری رنگ اختصاص داده بودند آپارتمان درحومه مسکو قرار داشت ، ولی با مترو ، در عرض پانزده دقیقه میتوانستیم خودمان را به مرکز مسکو برسانیم . از پنجره ها که نگاه میکردم میدان کوچک را میدیدم که درختان زیبایی داشت . در زیردرختها میز و صندلی گذاشته بودند ، و پیرمردها روی این میزها شطرنج بازی میکردند و پیرزنها نوههای خود را درون کالسه های کوچک بگردش میبردند . کمتر کسی درمسکو راحتی و رفاه کیم را داشت ، مخصوصا از نظر خانه که در شوروی هنوز کمیاب است . آپارتمان کیم چهار اتاق بزرگ و راحت داشت و کیم آنرا بشکل زیبایی دکوراسیون داده بود . ماشین رختشویی که در آشپزخانه قرار داشت چکسلواکی بود ، جارو برقی ساخت رومانی ، دستگاه واکنش موزائیک ها از یوگسلاوی آمده بود ، و فقط یخچال ساخت شوروی بود ! .. در همان دومین روز ورودم به مسکو ، «سرگی» اصرار کرد که حتما یک تلویزیون هم بخانهمان بیاورد . من و کیم از تلویزیون خوشمان نمیآمد ، با اینهمه او همان روز یک تلویزیون شیک و بزرگ برایمان فرستاد ، و در برابر حیرت من کیم توضیح داد که : «داشتن تلویزیون برای ما ، یک مساله حیثیتی است !» . روز سوم ورودم به مسکو نیز یک پیانوی خیلی بزرگ بخانه آوردند ، چونکه ظاهرا روسها فهمیده بودند که من از موزیک خوشم میآید . حالا خیال میکنم که آنها در باره من شاید چیزها میدانستند که خودم هم نمیدانم ! پهرحال بطور عجیبی مواظب بودند که بمن در مسکو خوش بگذرد . خود کیم هم که میدانست من از

دردنم میزدند ، و پیرمردها روی این میزها شطرنج بازی میکردند و پیرزنها نوههای خود را درون کالسه های کوچک بگردش میبردند . کمتر کسی درمسکو راحتی و رفاه کیم را داشت ، مخصوصا از نظر خانه که در شوروی هنوز کمیاب است . آپارتمان کیم چهار اتاق بزرگ و راحت داشت و کیم آنرا بشکل زیبایی دکوراسیون داده بود . ماشین رختشویی که در آشپزخانه قرار داشت چکسلواکی بود ، جارو برقی ساخت رومانی ، دستگاه واکنش موزائیک ها از یوگسلاوی آمده بود ، و فقط یخچال ساخت شوروی بود ! .. در همان دومین روز ورودم به مسکو ، «سرگی» اصرار کرد که حتما یک تلویزیون هم بخانهمان بیاورد . من و کیم از تلویزیون خوشمان نمیآمد ، با اینهمه او همان روز یک تلویزیون شیک و بزرگ برایمان فرستاد ، و در برابر حیرت من کیم توضیح داد که : «داشتن تلویزیون برای ما ، یک مساله حیثیتی است !» . روز سوم ورودم به مسکو نیز یک پیانوی خیلی بزرگ بخانه آوردند ، چونکه ظاهرا روسها فهمیده بودند که من از موزیک خوشم میآید . حالا خیال میکنم که آنها در باره من شاید چیزها میدانستند که خودم هم نمیدانم ! پهرحال بطور عجیبی مواظب بودند که بمن در مسکو خوش بگذرد . خود کیم هم که میدانست من از

دردنم میزدند ، و پیرمردها روی این میزها شطرنج بازی میکردند و پیرزنها نوههای خود را درون کالسه های کوچک بگردش میبردند . کمتر کسی درمسکو راحتی و رفاه کیم را داشت ، مخصوصا از نظر خانه که در شوروی هنوز کمیاب است . آپارتمان کیم چهار اتاق بزرگ و راحت داشت و کیم آنرا بشکل زیبایی دکوراسیون داده بود . ماشین رختشویی که در آشپزخانه قرار داشت چکسلواکی بود ، جارو برقی ساخت رومانی ، دستگاه واکنش موزائیک ها از یوگسلاوی آمده بود ، و فقط یخچال ساخت شوروی بود ! .. در همان دومین روز ورودم به مسکو ، «سرگی» اصرار کرد که حتما یک تلویزیون هم بخانهمان بیاورد . من و کیم از تلویزیون خوشمان نمیآمد ، با اینهمه او همان روز یک تلویزیون شیک و بزرگ برایمان فرستاد ، و در برابر حیرت من کیم توضیح داد که : «داشتن تلویزیون برای ما ، یک مساله حیثیتی است !» . روز سوم ورودم به مسکو نیز یک پیانوی خیلی بزرگ بخانه آوردند ، چونکه ظاهرا روسها فهمیده بودند که من از موزیک خوشم میآید . حالا خیال میکنم که آنها در باره من شاید چیزها میدانستند که خودم هم نمیدانم ! پهرحال بطور عجیبی مواظب بودند که بمن در مسکو خوش بگذرد . خود کیم هم که میدانست من از

دردنم میزدند ، و پیرمردها روی این میزها شطرنج بازی میکردند و پیرزنها نوههای خود را درون کالسه های کوچک بگردش میبردند . کمتر کسی درمسکو راحتی و رفاه کیم را داشت ، مخصوصا از نظر خانه که در شوروی هنوز کمیاب است . آپارتمان کیم چهار اتاق بزرگ و راحت داشت و کیم آنرا بشکل زیبایی دکوراسیون داده بود . ماشین رختشویی که در آشپزخانه قرار داشت چکسلواکی بود ، جارو برقی ساخت رومانی ، دستگاه واکنش موزائیک ها از یوگسلاوی آمده بود ، و فقط یخچال ساخت شوروی بود ! .. در همان دومین روز ورودم به مسکو ، «سرگی» اصرار کرد که حتما یک تلویزیون هم بخانهمان بیاورد . من و کیم از تلویزیون خوشمان نمیآمد ، با اینهمه او همان روز یک تلویزیون شیک و بزرگ برایمان فرستاد ، و در برابر حیرت من کیم توضیح داد که : «داشتن تلویزیون برای ما ، یک مساله حیثیتی است !» . روز سوم ورودم به مسکو نیز یک پیانوی خیلی بزرگ بخانه آوردند ، چونکه ظاهرا روسها فهمیده بودند که من از موزیک خوشم میآید . حالا خیال میکنم که آنها در باره من شاید چیزها میدانستند که خودم هم نمیدانم ! پهرحال بطور عجیبی مواظب بودند که بمن در مسکو خوش بگذرد . خود کیم هم که میدانست من از

آه از دست زنم

که مبدا روزی از شوهرشان خیانت بینند و یا اینکه از خست وید زبانی و بی ادبی او بجان آمده اند .
زنی بن گفت : شوهرم فقط وقتی بخانه میآید که بچیزی احتیاج داشته باشد ، یا باغذا ، یا خواب ، یا باتسکین شپوت و یا بتویض لباس های چرک خود . آیا فقط اینهاست که باعث میشود مردی

خیمه شب بازی

خیمه شب بازی ریشه در زندگی کولیهای بیابانگرد ایران دارد ؟ آیا از هند به ایران رسیده است ؟ با توجه به چهره های غروسکی که از دیرباز مانده و یا هم اکنون نیز معمول است ، میتوان به آمیزه های از چهره های هندی ، چینی و ایرانی رسید و سیمای خیمه شب بازی ایرانی را برآیندی از غروسکیها سه ملت دانست .
غروسکیها همیشه در جعبه یا صندوقی قرار داشته اند و گردانندگان دوره گرد و آواره این نمایش ها میتوانند بساط خود را به همجا بکشند و همواره از ایلی به ایلی و از ولایتی به ولایتی دیگر سفر کنند و با سفرهای همیشه خوش بدامنه این نمایش بیفزایند .
در خیمه شب بازی ها معمولا نوازنده ای جلو صحنه مینست که با او «هرشد» میگویند . هرشد در پیشبرد داستان سهم مهمی داشت . از غروسکیها سؤال میکردند و «لعبت باز» ایستاده از پشت دیوار یا صدای غروسکیها جواب میداد . گاهی برای زیر کردن صدا زسوتکی استفاده میکردند . استاد ، گاه شاگردی داشت که در تقلید صدا

خیمه شب بازی ریشه در زندگی کولیهای بیابانگرد ایران دارد ؟ آیا از هند به ایران رسیده است ؟ با توجه به چهره های غروسکی که از دیرباز مانده و یا هم اکنون نیز معمول است ، میتوان به آمیزه های از چهره های هندی ، چینی و ایرانی رسید و سیمای خیمه شب بازی ایرانی را برآیندی از غروسکیها سه ملت دانست .

خانم الیزابت بارت

بقیه از صفحه ۷۷

شهرهای فراوانی در این زمینه سرود . در زمان او منتقدان ادبی ، بجز غزلها ، آثار دیگرش را برای مردم آن دوره قابل فهم نمیدانستند ، اما او بی توجه به این انتقاد ها کارش را دنبال میکرد و از میدان بدرنمیرفت .
پانزده سال زندگی در فلورانس ، بهترین ایام عمر الیزابت بود . ناگهان در ماه ژانویه سال ۱۸۶۱ بمصر آمد و در آنجا در بیمارستان فرانسوی بستری شد و در آنجا درگذشت .
پس از مرگ او ، همسرش رابرت برآونینگ دیگر نتوانست شهر فلورانس را تحمل کند و با قلبی پرانده و روحی سرگردان ، به لندن بازگشت و پنجسال بعد در غم او جان سپرد .
الیزابت رابرت برآونینگ ، تاجی بود بر سر زنان جهان و تا جهان باقی است ، مردم یاد او و شعرهای زیبا و عمیقش را گرامی میدانند ■

سرگرمی و شرط بندی

بقیه از صفحه ۲۰

پاسخ شماره ۱

شیخ A به دزد شماره ۶ تعاقب دارد. شیخ B مال دزد شماره ۱۸ است. شیخ C به دزد شماره ۵ مربوط است.

پاسخ سرگرمی شماره ۲

دوچوب کبریت افقی از شکل دست چپ بردارید تا یک حرف "U" بدست آید. دوچوب کبریت عمودی هم از شکل وسط بردارید تا حرف "S" بدست آید. اگر چوب کبریت افقی با این شکل دست راست را هم بردارید ، حرف "A" بدست میآید ، و سه حرف یعنی "U.S.A." نام اختصاری کشور آمریکا است.

پاسخ شماره ۳

جمعاً ۱۲ ستاره در تصویر وجود دارد.

شماره صد و پنجاه و هشتم



شو کو درآژه لاله

محمول شوکو مارس

وقتی باشو کو درآژه لاله از میهمانان خود پذیرائی میکنید ، در حقیقت بایک شکلات حواقی و انواع میوه ها و مغزهای مختلف پذیرائی کرده اید



- شو کو درآژه لاله : با کسره ، کاکائو ، شیر ، شکر ، پودر کاکائو ، عصاره میوهجات و ۱۵ مغز مختلف ساخته میشود.
- نارگیل
- عصاره سیب
- مغز پسته
- مغز گردو
- مغز فندق
- مغز بادام

بقیه از صفحه ۲۰

با نمور لوسیون NH2 در عالم پزشکی ریزشش مو درمان پذیرگر وید

نماینده انحصاری داروخانه شبان روزی تخت جمشید تلفن ۲۷۸۲۳

۶۸۱۰۱

شماره صد و پنجاه و هشتم

صفحه ۸۵

شماره صد و پنجاه و هشتم

صفحه ۸۴

ساجان عکهای زیر هرجویان ممتاز سال که در رشته های خیاطی، گساز، آرایش و زیبایی، طباطبی، و ماشین نویسی فارغ التحصیل شده و مقام ممتاز سال را حائز گردیده اند از طرف اولیاء آموزشگاه مورد تشویق و تقدیر کتبی قرار گرفته و بدریافت جایزه نفیس نیز نائل شده اند.
اولیاء و کارکنان سازمان البرز هوش و استعداد این هنرمندان را بشخص مشارالیها و کسانشان تبریک گفته موفقیت بیش از پیش آنها را از خداوند بزرگ خواهند.



دوشیزه محبوبه حریریان
خیاطی و ماشین نویسی
دوشیزه عظیمه کبیریان
آرایش
بانو نصرت افخمی بلوری
خیاطی
خانم پروین اخوان
آرایش و زیبایی
بانو مینا نیکبور
خیاطی و گل سازی

اینجانبان از اولیاء محترم سازمان علمی و هنری البرز (واقع در تهران چهار راه سرچشمه) بنسابت موفقیت خود در امتحانات نهائی که با بهترین معدل قبول و بدریافت گواهینامه درجه يك ممتاز و جایزه نفیس نائل شده و مورد تقدیر کتبی نیز قرار گرفته اید بدینوسیله صمیمانه سپاسگزاری نموده و این موفقیت بسیار درخشان بی سابقه را مرهون نظم و انضباط کلاهای مجهز و مدرن و برنامه منظم و دقیق و استادان ارجمند و اولیاء دلسوز این آموزشگاه که نسبت به هرجویان تحت تعلیم خود بذل ماعلی میفرمایند میدانیم.
لذا ما استفاده از این موصه مفید فرهنگی را بعموم بانوان و دوشیزگان گرامی علاقمند بقن خیاطی، گساز، بافندگی، آرایش، طباطبی و ماشین نویسی توصیه مینمائیم.

دوشیزه محبوبه حریریان - دوشیزه عظیمه کبیریان - بانو نصرت افخمی بلوری - بانو پروین اخوان - بانو مینا نیکبور

شعبه مرکزی و شعبه شماره ۲ سازمان علمی و هنری البرز

برای دوره های جدید شامل خیاطی، گساز، بافندگی، آرایش و زیبایی، ماشین نویسی و طباطبی از روز ۱۴ فروردین ماه ۴۷ همه روزه صبح و عصر ثبت نام مینمایند. در شعبات مزبور بانوان و دوشیزگان بیسواد هم میتوانند دوره کامل خیاطی، گساز، آرایش و زیبایی، بافندگی و آشنایی را نیز بنحواحسن فراگیرند. نشانی: شعبه مرکزی البرز تهران چهارراه سرچشمه تلفن ۲۰۴۳۲۷ - ۳۰۴۳۲۷ شعبه شماره ۲ البرز تهران خیابان ۱۲ متری هاشمی (بین خیابانهای هاشمی و سپه غربی) تلفن ۹۵۲۶۹۲

ایکاش زنده نمائی بقیه از صفحه ۳۳

چهارسال میلیونر شوی؟ راستی عجیب نیست؟
چرا، اما باور کنید.
چهار سال گذشت. من و مینا، در اوج شادی و سعادت، غرق پول و ثروت صاحب دوفرزند شده بودیم. یکی دختر سه سال و نیمه و دیگری پسر دو سال و نیمه. من مثل ساعت کار میکردم. برای ای افتاده بودم که ناگزیر میدویدم. اگر لحظه ای توقف میکردم باستانی نشان میدادم ماشین بزرگ سرمایه ما منقرض میگردد. نابود میشد، آتش میگرفت و میسوخت و خاکستری از آن باقی مینماند. من حاکم بر همه چیز بودم و سهامداران دیگر با خیال راحت بدنبال کارهای متفرقه میرفتند. فقط پانزده روز یکبار با هم ناهار میخوردیم و من شفاها گزارشی از کارهای کارخانه را با آنها میدادم. گزارشی که توجه نیکبورد و اصلا گوش نمیدادند زیرا اطمینان داشتند که من بتهائی خیلی بیشتر و بهتر از مجموع آنها کار میکنم.
با اینهمه کار و مشغله البته فرصت بسیار کمی داشتیم مهذا بنیما میرسیم و تمام شبهای خود را با او و در کنار او که مایه سعادت زندگی بودیم میگذرانیدیم. چقدر شیرین است که زن شوهر عاشق هم باشد و مال هم باشد و از یکدیگر لذت ببرند. این بزرگترین نعمت است که خداوند برون و با مرد میبخشد. من و او نیز عاشق هم بودیم

و حتی نیندانت آنروز ناهار چه بپختند، مگر اینکه برنامه غذایی هفتگی را از میز توالتش بیرون بیاورد و ببیند. قبلا یک اتومبیل کوچک آلمانی دست دوم داشت، اما سومین سالگرد ازدواجمان آن را برادرش بخشیدم و یک اتومبیل امریکائی بزرگ و بسیار شیک و گرانتقیمت با رادیو و گرام و تلویزیون و کولر و بخاری باو هدیه کردم.
من که از خانه بیرون میآمدم او خواب بود. صبح ساعت ده بیدار میشد، صبحانه میخورد و حمام میگرفت، روستی برش میبست و سوار میشد و سلمانی میرفت. دوساعت بعد از ظهر که من بتهائی ناهار خورده و گاه بشرکت رفته بودم بخانه بازمیگشت. سلمانی، سلمانی، بیشتر وقت او در آرایشگاهی که یک زن بنام (مهری خانم) آن را اداره میکرد میگذاشت. هر روز بآرایشگاه میرفت. هر روز آرایش گیسوانش را تغییر میداد و هر هفته رنگ مو را. من آنروز راننده بودم اما از زبان (مینا) و شنش راز یاد میشدیم. مینا گفت: - نیدونی چه زن خوبی. ماهه. لنگه نداره.
گاه و سوسه ای درمن پیدا میشد اما خیلی زود خود را قانع میکردم که معاشرت با یک زن کار بدی نیست. خلاف محبوب نیدودی. این تفریح بی ضرری است. مینا و مهری خانم یکدیگر را دوست دارند.

- خانم. مگه من شما نگفته بودم...
حرف مرا برید و گفت:
- آقای مهندس. خانم خودتون. مثل اینه که حالتونم خوب نیس.
دللم فروریخت و گفتم:
- وصل کتین.
تلفن را وصل کرد. صدای ضعیف مینا را شنیدم که گفت:
- خودتو بمن برسون. حال من خیلی بد.
نزدیک بود از ترس فریاد بکشم. هزار تصور بد از ذهنم گذشت. مسموم شده؟ سگته کرده؟ روده اش پاره شده؟ باور کنید در یک ثانیه مردم و دویباره زنده شدم. از او پرسیدم:
- چت شده؟ برو دکتر. زود خودتو برسون به بیمارستان...
- نه. کار بیمارستان نیس. خودت باید بیای. امشب به شیشه که باید منم ببرم. باید توام خیلی چیزارو بدونی. دوست من مهری خانم رو توقیف کردن. منم از عصر تا حالا دارم میمیرم.
- آخه چرا؟ چرا اونو توقیف کردن.
توقیف این زن بتو چه ارتباطی داره.
- نیتونم حرف بزنی. بیا تا بیست بگم. آگه در بیایی با جسد سرد شده من روبرو میشی.
پیش چشم وضع مرا مجسم کنید. نماینده کمپانی دردقتر من نشسته است. یک مذاکره بهم در پیش داریم که با سرمایه و حیات کارخانه ما مربوط میشود. (مینا) هم تلفن کرده که خودت را زودتر برسون و گرنه با جسد سرد شده من روبرو میشوی. دنیا بکطرف و مینا بکطرف. اورا از ترس، از خودم، از جانم و حتی از فرزندانم بیشتر دوست داشتم. بدرنگه بنمایند کمپانی برمیخورد. ماجرا را باو گفتم و شتابان راه خانه را در پیش گرفتم. حتی امریکائی مذکور را بدرقه نکردم و خیلی زودتر از او کارخانه را ترک گفتم.

آسیمه سر بخانه رسیدم. پرستارهای بجهایمان در اتاق خواب مینا اینطرف و آنطرف تخت نشسته و تمام قوت و قدرت دست و پای او را گرفته بودند. (مینا) با رنگی پریده و چشمان گود افتاده روی تخت افتاده بود و تشنجی وحشت آور داشت. تمام سلولهای تشکیل دهنده وجودش جدا از هم میلرزیدند و منسج بودند. در نگاهش آنچه دیدم مرگ بود و التماس و وداع با زندگی. عرق کرده بود، دندانها را بیسم میفشرد. لب زیرین را چنان گاز گرفته بود که ورم کرده و خون سیاهی گوشه دهانش زده شده بود. جنگ میافکند و روتختی را میگریخت و میکشید و باره میکرد. چشمش که بمن افتاد گفت:
- منو برسون بیمارستان. عجله کن. دیر میشه.
خودم اورا روی دوش گرفتم و از بلهه سر از زیر شدم و بان دویرستار هم گفتم:
- شما هم راه من بیاین. بجه هارو بسرین دست (فاطمه).
اولین شبی بود که بجهه را بکلنت میسردیم. پای جان مینا در میان بود و من اورا به همه عالم ترجیح میدادم، حتی بد فرزندانم. دویرستار اینطرف و آنطرف او نشستند و من با دستی که میلرزید و پائی که روی بدال اتومبیل بدرستی حرکت نمیکرد پشت رل قرار گرفتم. نیمساعت بعد اورا بیمارستان رسانیدم. یک بیمارستان ملی. بهترین بیمارستانی که در تهران هست و شهرت دارد. چند پزشک آشنا بودند و بیش لطفاً ورق بزیند



شامپو گلمو با زرده تخم مرغ برای تمیزی درخشندگی و تقویت موی سر



شامپو گلمو در بسته بندی شیشه ای، لوله ای، بالشی Schwarzkopf تیدی

لایف تکس
مو را جوان میکند

لایف تکس با لزام گیسوان شما را چون ابریشم لطیف و زیبا و آرایش موهایتان را بادوام و پیر جلوه میکند.

ولاد آلمان - بزرگترین متخصص رنگت و آرایش مو در جهان

تولید کننده

سب به کانون خانواده مهر و صفا پیوندد

است با یک زود پز
سب
صرف جوی در وقت نخت با
سب

تعمیر مخفیاتی - لوازم بیدگ بقیمت مناسب

ایکاش زنده نمائی

دویدند . پرستارها ریختند و مینا را که همچنان تشنج داشت بغل زدند و بداخل اتاق بردند . پزشکان جمع شدند و یکی از آنها تا او را دید متعجبانه نگاهی بن کرد و پرسید :

— آقای مهندس . خانم شما معناده ؟ بشنیدن این سؤال میخواستم بامش بدهانش بگویم و دندانهایش را خرد کنم ، ولی خوشن داری کردم و فقط گفتم :

— عجب تشخیصی ؟ مناسقم که از زبون شما چنین مطلبی میشنم . او مجدداً گفت :

— نه آقای مهندس ، من در تشخیص خودم اشتباه نمیکنم . مینا دیگر از زبان افتاده بود . دهانش را باز میکرد اما یارای حرف زدن نداشت . فقط ناله ای میکرد و باز دندانها را میشرد . دکتر بهاترن جوانی که کارش ایستاده بود گفت :

— حالش خیلی بد . اعتیادشم زیاده . زود مرغین بیارین . ده سی سی . نه ، بیست سی سی . شاید بیشتر . تزریق میکنیم هر وقت تشنج متوقف شد قطع میکنیم .

اترن و پرستارها دویدند و مرغین آوردند . من بازوی دکتر را گرفتم و با خشم گفتم :

— آقا مگه عقلتو از دست دادی . چرا به زن من مرغین میزنی . او معناد نیس . ایندفعه دکتر گفت :

— آقای مهندس . معذرت میخوام . اگه به دفعه دیگر حرف بزنین روی وظیفه ای که در حفظ جان بیمار دارم شمارو از اتاق بیرون میکنم . ساکت باشین و نیگا کنین .

من جاخوردم ، خودرا عقب کشیدم ، اماسم دوران داشت . گنج میرفت و دنیا دور وجودم ، دور محور چشمهایم میچرخید . بدیوار آنطرف اتاق تکیه دادم . یکی از پزشکیاران برای من صدلی آورد و من خودرا روی آن افکندم . بی حال . بی جان . مثل مرده .

اترنها و پزشکان و پزشکیاران جمع شده بودند . من یقین داشتم آنها اشتباه کرده اند و قصدم این بود که وقتی باشته خودم اعتراف کردند باسلی باشان را بدهم ، اما نه . وقتی ده سی سی اول تزریق شد تشنج تخفیف یافت و بنادسه سی دیگر (مینا) آرام گرفت . سیاهی چشمهایش که هر کدام باطرفی رفته بودند بجای طبیعی بازگشتند . دندان فروچه پایان یافت . تشنج قطع گردید و مینا چندان عمیق کشید و نگاهش را بچست و جوی من فرستاد . دکتر دیگران اشاره کرد که همه بیرون بروند . آنها که خارج شدند بن گفت :

— خانم شما معناده . اعتیادشم خیلی زیاده . تعجب میکنم شما آدم تحصیل کرده

چاپ دوم کتاب روانشناسی کودک اثر لستر کرو - آلیس کرو - ترجمه مشفق همدانی منتشر گردید

این کتاب از میان کتابهای روانشناسی کودک که هر سال مانند گلهای گوناگون دل انگیز به بیار تعلیم و تربیت بین المللی لطف و جلال خاص میبخشد برگزیده شده است.

موسسه انتشارات امیر کبیر

اونیورسال مدک ۷۲۷ چهارشعله باپیلوت

دلحی و اینی اجاق گاز اونیورسال مطابق سلیقه شما طبق استاندارد بین المللی و با استفاده از متدنتی و سایک گازی اروپائی ساخته شده است .

سرویس مجانی است

شرکت سهامی اونیورسال ناردک . خیابان ۴۰ تفت ، ۴۵۰۷۲ - محل فروش

فاینگاه اونیورسال . خیابان تخت جمشید . مقابل ایران سوپر - تفت ، ۴۵۰۷۲ - محل فروش

کلیه فروشگاههای معتبر

و کتجدایت ادعنی مخصوص باریجیای پوست زربانی در مان انواع چوش صورت و بدن لکت . کدورت پوست صورت برش نو اکرا کیم پسنوریا زربیس نشانی : خیابان تخت جمشید مقابل کوچه و در پلاک ۲۲ تفت ۸۷۸۶۶ ۶۸۷۸۶۶

اگر بجای آقای هویدا بقیه از صفحه ۲۳ طب ملی !

اگر روزی بجای آقای هویدا باشم اولین و مهمترین تصمیم این خواهد بود که طب را در سراسر کشور ملی اعلام کنم و باین ترتیب طبابت را از شکل تجارت خارج کرده بآن جنبه انسانی واقعی خود را میبخشم . جعفر جهانبگیری - ساهی بهداشت بندر بوشهر

بمن نماید !

از روزی که شما این مساله را در مجله مطرح کرده اید ، هرچه سعی کرده ام حتی برای چند ثانیه خودرا بجای آقای نخست وزیر احساس کنم نتوانسته ام . هر وقت آمده ام روی صدلی نشسته ام و چشمهایمرا بسته ام و بخودم گفته ام : «خوب دخترجان ، تو حالا يك نخست وزیر هستی چه میخواهی بکنی؟» ناگهان مادرم داد زده و مرا باسم صدا کرده است و من فوری احساس کرده ام که خیر ، اصلاً نخست وزیر شدن بمن نماید ! حالا فکر میکنم اگر آقای هویدا اجازه دهد من برای چند دقیقه پشت میز ایشان بنشینم ممکن است «احساس نخست وزیری» بمن دست دهد و آنوقت بشما خواهیم گفت که اولین و مهمترین اقدام چه خواهد بود . بامید نخست وزیر شدن دیپلمه بیکار : فاطمه کاظمی

استراحت در شانزله لیزه !

اگر فردا يك ابلاغ به در منزل من بیاورند که تو از امروز بمدت يك هفته نخست وزیر هستی ، در عرض بیست ثانیه لباس میپوشم و فوری از خانه بیرون میآیم و یکراست میروم بمقر حکومت . اول از همه بیمه را از جیب در میآورم و روشن میکنم بعد انگشت روی زنگ اخبار میگذارم پیشخدمت که آمد دستور جای میدهم و بعد تلفن را برمیدارم و بهمجمله زدن روز تلفن میکنم و آن کسی را که این پیشنهاد را در مجله چاپ کرده مورد تقدیر قرار میدهم اما بعد ناگهان از کوره در میروم و داد میزنم : «باباجان ، آقا جان این حرفها ، این نوشتهها برای فاطمی تبتان - یا مینی ژوپ ! نمیشود ! فکری بحال کسانی بکنید که این شب عبیدی آه در بساط ندارند ! کاری برای جوانان پیدا کنید که اینها هر روز بوسه های کربایی تروند و آن يك قران ، دهشاهی ته جیششان را هم بکیسه این و آن نریزند» و آنگاه گوشی را روی تلفن میگذارم و فوری يك بلیط دوسره هواپیما برای پاریس

JILBERT

عطر و ادوکلن ژیلبرت دوپاری

قرینده دلهای و آفریننده عشقها

عطر و ادوکلن ژیلبرت دوپاری محصول جادوئی پاریس با راحه بهتر و دوام بیشتر

اسامی نمایندگان ژیلبرت

فروشگاه فردوسی - فروشگاه بزرگ ایران - فروشگاه تعاون مصرف ارتش - فروشگاه های کادر نیروهای انتظامی - فروشگاه تعاون دارویی - تعاون بیداری - فروشگاه تعاون شهربانی - امیرال سیمتری فرح - لورا چهارراه شاه - رشت درخشان و کادوسی درخشان - لاهیجان فروشگاه ستاره آبی - اندیشک جهیدی - خرمشهر مرادی - قزوین ستاره آبی - اهواز فروشگاه تعاون راه آهن - کرمانشاه ملکوتی - سنجک یکتا - فلور و عالم و تخت جمشید کوجه برن - رامین و لیدا کوجه مهران - مانون و نیل لالزار .

رژرو میکنم و بقیه مدت حکومت را در « شانزله لیزه » باستراحت میبرد ام ، چون قبل از نخست وزیری بسیار کار کرده ام !

پرویز شاهی - از اهتیران

کتابخانه مخصوص

وقتی نخست وزیر شدم اولین دستورم این خواهد بود که در شهرستانها کتابخانهها و تفریحگاههای مخصوصی برای دوشیزگان و بانوان دایر شود تا دختران و زنانی که خانواده متعصب دارند بتوانند اوقات فراغتشان را بمطالعه کتاب و تفریح و سرگرمی بگذرانند .

مهری فتوای زاده - از اهواز

بقید استخاره

اگر بجای آقای هویدا پشت میز نخست وزیر می نشستم ، بقید استخاره یکی بقیه در صفحه ۹۱

لباسشویی تمام اتوماتیک

زوپاس

سرعیرتسریو
Zoppas



مفتخرم که گوی زیبایی و استحکام را از برقیما برودم

خدمتگذار شما - زوپاس

نماینده انحصاری: پارس ماشین خیابان شاه ساختمان آلومینیوم طبقه ششم تلفن ۴۳۵۱۸
مرکزپخش: شرکت سودمند - نادری شماره ۴۸۸ - تلفن: ۴۶۸۲۵
فروش در کلیه فروشگاههای معتبر

مشکل گشا

بقیه از صفحه ۲۳

از جریان مطلع شدند و برادر بزرگم کار را روی گلویم گذاشت و بزور اعتراف گرفت که او رادوست ندارم اما دروغ گفت. هنگامیکه به خواستگارم آمد چون گفته بودم او را دوست ندارم باو جواب رد دادند.

بتازگی يك خواستگار کویتی برایم پیدا شده و میخواهند مرا باو شوهر بدهند. بهیچوجه دوستش ندارم. نمیدانم چکنم. راهنمایی کنید.

فاطمه م
- هیچی، زنش نشوید. زور که نیست.
اولا ۱۵ سالگی سن شوهر کردن نیست و باید

حالا حالاها درس بخوانید. تانیا چه از نظر مذهبی و چه از نظر عرفی و قانونی هیچ پدری، هیچ مادری، هیچ برادری و هیچ داری حق ندارد پسر یا دختری را از روی جبر و اکراه وادار به همسری با کسی کند که دوستش نمیدارد و شما هم می توانید مقاومت کنید و زن این مرد کویتی نشوید. قانون پشتیبان شماست و از کار و تهدید هم ترسید. مگر آدم پیش است که او را بکشد! اگر اخوی يك زخم کوچک شما بزند - چه رسد اینکه شما را بکشد - جایش در کج زندان خواهد بود. میدانید چند سال؟ دست کم دو سال!

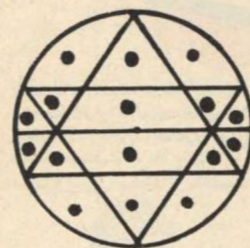
سرگرمی
بقیه از صفحه ۸۵

۶	۱۱	۱۰
۱۳	۹	۵
۸	۷	۱۲

پاسخ شماره ۵

پاسخ شماره ۶

تیرانداز برنده هشت تیر زد که شش تای آنها بخانه شماره ۱۳ و دوتا بخانه شماره ۱۱ اصابت کرده و او مجموعا ۱۰۰ امتیاز بدست آورده است.



پاسخ شماره ۷

پاسخ شماره ۸

تصاویر شماره ۶۳ کاملا بهم شباهت دارند.

پاسخ شماره ۹

درعصر حجر اشیاء زیر که در تصویر دیده میشوند، اصلا وجود نداشتند: ۱- عینک ۲- ساعت مچی ۳- روزنامه ۴- جعبه ساردین ۵- آنتن تلویزیون. اشتباه ششم نقاش اینستکه دست راست مرد را چهارگشتگی کشیده. و اشتباه هفتم اینستکه فراموش کرده سایه چوبدستی مرد را نیز بکشد.

پاسخ شماره ۱۰

بریز "۳"

پاسخ شماره ۱۱

$$1+5+2+6+1+1+$$

$$1+3+7+4+4+4=39$$

برای ترک خوردگی و

زبری پاشنه بافوت بالم

دکتر شول

مصرف نمایند

خیابان فردوسی چهارراه اسلامبول

اگر بجای آقای هویدا

بقیه از صفحه ۸۹

از این دو کار را انجام میدادم. یا: بودجه محرمانه چند میلیون تومانی را بصاب خود در یکی از بانکهای خارجی میریختم تا بمصادق «يك ده آباد بهتر از صد شهر خراب است» پس از سپری شدن یک هفته نخست وزیری تامین آتیهای برای خود کرده باشم. البته قانون «از کجا آورده ای؟» را هم لغو میکردم تا اسباب زحمت خودم نشود.

و یا: دستور میدادم طبقه معلم را آتقدر بی نیاز کنند که با خیال آسوده بتوانند پایه ایران آباد آینده را آنچنانکه شاهنشاه آریامهر میخواهند بی ریزی کنند.

علی اکبر یهود - از شیراز

مدارس مختلط

اول اجازه بدهید بگویم که شوهر منم همس و همشکل آقای نخست وزیر بود و همیشه هم مثل ایشان پب میکشید متاسفانه شش سال پیش عرش را به آقای هویدا داد. حالا هر وقت من و بچه هام عکس آقای هویدا را در روزنامه ها و مجلات یا صفحه تلویزیون می بینیم قربان صدقه ایشان میرویم!

اما اگر من نخست وزیر بشوم اول از همه دستور میدهم مدارس را بکلی مختلط کنند تا پسران و دختران همیشه کنار هم باشند و دیگر اینگونه ادا و اطوارها که امروزه بعلت دوری از هم در پسرها و دخترها دیده میشود از بین برود. بعد آزادی زن و مرد را در تمام امور و حقوق برابر میکنم و زن دوم گرفتن را بکلی ممنوع میسازم، سپس آب بیا را ازین میبرم تا همه مردم با خیال راحت از آب استفاده کنند و نظافت خود و خانه شان بپردازند و بیهای برق را به یکریال تخفیف میدهم تا مردم بتوانند با سودگی از وسایل برقی استفاده کنند. اشراف. ن. - از تهران

سؤال متقابل!

اجازه بدهید بجای جواب دادن به سؤال شما، از آقای نخست وزیر بپرسم: - آقای هویدا، اگر شما بجای آقای مخفی کارمند دولت بشوید چه میکنید؟ شاید از طرح این سؤال حیرت کنید. چرا؟ مگر آقای «مخفی» هم انسانی مثل شما نیست؟ شاید بگوئید «کارمند شدن خیلی دشوار است!» حق باشماست. اداره يك خانواده و سرپرستی ده بیست تا بیسه قد و نیمقد با چهارصد تومان حقوق دولت کار آسانی نیست.

حالا بهتر است قبلا با آقای «مخفی» و کار و مسؤولیت ایشان بعنوان يك کارمند آشنا شوید:

همین ماه گذشته چهاردهمین سال کارمندی ایشان آغاز شد. سیزده سال است که سرنوشت ده بیست تا کور و کچل در دست آقای «مخفی» است و اگر شما يك روز بجای ایشان بنشینید همین کارها و مسؤولیت های ایشان را خواهید داشت یعنی:

- سر ساعت شش صبح شما در ته صف اتوبوس خواهید ایستاد و در ساعت ۹ صبح با داره خواهید رسید و مورد مؤاخذه رئیس قرار خواهید گرفت.

پس از مراجعت بخانه نخستین روز زندگی شما بعنوان کارمند آغاز میشود. شاید در همان لحظه چند طلبکار قلچماق

تمیزی، سفیدی و درخشندگی را همه دوست دارند



دریا

واقعا تمیزتر میشوید

بودر رختشویی دریا لباسهای سفید را

سفیدتر و لباسهای رنگی را درخشان

می کند.

داخل قوطیهای دریا میلیونها کارد و چنگال و قاشق کوچک و بزرگ استیل و

حواله هزاران جایزه بزرگ گذاشته شده است.

خواهید کرد. بنظر شما مهمترین کاری که در مقام کارمندی میتوانید انجام دهید کدام است؟

خانم زرنروز! - اگر آقای هویدا گفتند در مقام کارمندی چکار میکنند، منم خواهم گفت که اگر نخست وزیر شدم چکار خواهم کرد. یاها! ع. ص. طنز. از تهران

پیشنهاد میکنید! با يك اخطار قصاب سرکتر جیم میشوید. حق دارید به بچهها دستور بدهید که یکشب را بدون شام سحر کنند، ولی حق ندارید پول آب و برق را نپردازید! حدود اختیار شما بسیار محدود است.

آقای نخست وزیر! خوب حالا بگوئید ببینم اگر کارمند بشوید چکار

منتظر ملاقات شما هستند و این شاهتید که باید بخانمتان بگوئید که این عددمرا چگونه دک کند!

شما بعنوان کارمند میتوانید سرنوشت چهارصد تومان حقوق را در یک چشم بهمزدن تعیین کنید! شما، آقای کارمند! هر نوع تسهیای را که صلاح خانواده بدانید فوراً به بقال سرکوچه

مراسم عید نوروز

یکی از مراسمی که قبل از فرارسیدن عید نوروز برگزار میشود چهارشنبه‌سوری است. درغروب آفتاب روز سه شنبه اغلب خانه‌ها در صحن حیاط بوته آتش‌میزند و افراد خانواده از روی آن می‌پرند و می‌گویند «زردی من از تو، سرخی تو از من» و با گفتن این جملات امید و مرادشان اینست که زردی و بیماری از آنها دور شود و سرخی و سلامتی به آنها روی آورد. بعضی‌ها نیز در این موقع کوزه‌های کهنه را از پشت‌بام بزمین می‌اندازند و می‌شکنند و از کوزه‌های نو استفاده میکنند. ایرانی‌ها شب چهارشنبه سوری را شب پراگندن حاجات میدانند. در این شب آجیل مشکل‌گشا تهیه میکنند و سرچهار راه‌ها فالگوش می‌بایستند و گفته عابران گوش میدهند و به استاد آن درمورد آینده خود تقال می‌زنند.

یکی از مراسم چهارشنبه‌سوری قاشق‌زنی است که بیشتر زنها و دخترها بکار آن انجام میدهند با کاسه و قاشق به درختانها می‌روند و اینقدر قاشق را بکاسه می‌زنند تا صاحبخانه دررا برویشان باز کند و آجیل و شیرینی و نقل و نبات و میوه چندتایی در کاسه آنها بریزد. ضمن این مراسم نیز معمولاً کارهای خانه تکانی- شیرینی- بزی و تهیه عیدی انجام میشود. مردم بازارها را با گل و چراغهای رنگین آیین‌بندی میکنند و تحف و هدایا برای یکدیگر می‌فرستند. بالاخره مراسم عید نوروز نزدیک میشود. برای شب عید سبزی‌پلو و ماهی تهیه میکنند و سفره هفت سین را می‌چینند. هفت سین که قسمت اصلی این سفره را تشکیل میدهد معمولاً از این چیزها انتخاب میشود: سماق - سیر - سرکه - سبزه - سیب - سنبل-سپاهبانه - سمنو - سبزه - سوهان‌علی - سبزه - سبزی خوردن - ای پرک خانه یک عدد نان سنگک بزرگ در کنار سفره میگذارند. در بالای سفره معمولاً آئینه و شمعان قرار میدهند و به تعداد اطفال خانواده شمع در شمعانها میگذارند. در کنار آینه یک جلد کلام‌الله مجید و یک شمایل حضرت امیرالمومنین (ع) میگذارند. در سفره‌های بزرگتر، یک‌سینی اسنند رنگ کرده که باشکال زیبا چیده شده قرار میدهند. گاهی به سفره هفت‌سین گل نرگس، تخم‌مرغ رنگ‌کرده، کاسه آب با یک برگ نارنج و گلاب- یک بشقاب آرد- و یک کاسه ماست - پنیر - یک مرغ پخته و یک کوزه و یک بره درسته و یک ماهی و میوه اضافه میشود. پس‌ازاینکه سفره هفت سین آماده شد همه اهل خانه دور آن جمع میشوند. شمعها را روشن میکنند و باانتظار دقیقه‌ای که سال تحویل میشود می‌نشینند.

در هنگام تحویل، گاه هفت‌آبه یا سوره مبارکه که اول آنها باسین‌شروع میشود خوانده میشود، با این اعتقاد که برای سلامت و آیین نگاهداشتن شخص از آفات زمینی و آسمانی مؤثر است. برای اینکه درسال نو پول در دست داشته باشند پول طلا یا نقره در دست میگیرند و برای سفیدبختی و گشایش کار درموقع تحویل بروی عقیق یادر و مرجان و نبات کده شده نگاه میکنند.



جمع باید بکنی مردم را
آب باید بکنی گندم را
کچل‌وزخمی‌از آن‌دور شود
ورنه‌شیرین نشودشورشود
بشینند همه سبزه بکف
بیش دیگ‌سمنوسف‌درصف
تا که دیگ سمنوجوش کند
عم‌قزی‌خاله‌قزی‌نوش کند.

سمنو
سمنوز جوانه گندم و آرد و روغن تهیه میشود، مغزیسته و فندق و بادام هم بان اضافه میکنند و دراغلب خانه‌ها سرسفره هفت‌سین یک کاسه سمنو هم دیده میشود. برای تفریح خاطر بد نیست این راه‌ورسم «سمنو پزان» را که منظوم است در اینجا بیاوریم.
اولا دیگ بزرگی باید کندم سبز و سترگی باید ندرای‌خالک‌نریزد دردیگ
چشم ناپاک نیفتد بر دیگ
جمع کردند ز نسوان و نبات
دور دیگ سمنو با ملوات

جمع باید بکنی مردم را
آب باید بکنی گندم را
کچل‌وزخمی‌از آن‌دور شود
ورنه‌شیرین نشودشورشود
بشینند همه سبزه بکف
بیش دیگ‌سمنوسف‌درصف
تا که دیگ سمنوجوش کند
عم‌قزی‌خاله‌قزی‌نوش کند.

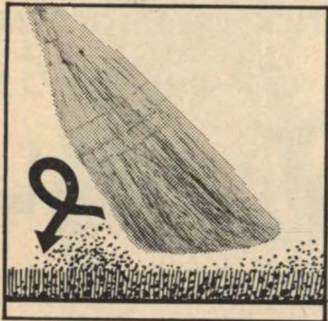
سبزی‌پلو بشکل دمی
۲ فنجان برنج اعلا
سه فنجان‌ونیم سبزی‌پلو ریز خرد کرده
یک قاشق سوپخوری سرخالی نمک
سه فنجان آب
دوقاشق سوپخوری روغن

زیر نظر: مهین ظفری



(سبزی پلو معمولاً تره و جعفری و کمی شنبلیله و گشنیز است که میتوان بان کمی اسفنج هم اضافه کرد.)
۱ - برنج را پاک کنید و بشوئید و آبش را خالی کنید.
۲ - آب و نمک روی برنج بریزید و بهم بریزید و در دیگ را ببندید و با حرارت تند بپزید.
۳ - همینکه جوش آمد سبزی‌را بان اضافه کنید و بهم بریزید باز در دیگ را ببندید و بپزید. وقتی دوباره جوش آمد روغن بریزید و بهم بریزید و به پختن ادامه دهید. پس ازاینکه آب برنج کاررفت برنج را دم کنید.
درموقع دم‌کردن سبزی پلو میتوانی

قالی شما تمیز نمیشود مگر با جاروی برقی هوور



با جاروی معمولی ذرات ریز شن در قالی شما باقی میماند.

ولی با جاروی برقی هوور قالی شما بکلی از شن ریزه پاک میشود.



شن‌ریزه‌ها لیکه دائماً با کفشهای مختلف روی فرش شما می‌آید بزرگترین دشمن قالیهای زیبای شماست. زیرا در تار و پود قالی شما جای میگیرد و تار و پود آنرا قطع میکند. یک جاروی معمولی آشغالها را جارو میکند ولی قادر به جارو کردن شن ریزه نیست. برای جارو کردن شن ریزه شما احتیاج به جاروی برقی هوور دارید و جاروی برقی هوور بهترین جاروی برقی دنیا است.

کارخانجات تولیدی فیلیور

نمایشگاه. خیابان شاهرضا شماره ۲۰۰ تلفن ۶۶۰۳۴-۴۹۲۶۱/۲

هوور یعنی جارو برقی
جارو برقی یعنی هوور

ماهی تن با سبزی پلو

یک قوطی ماهی تن را باز کنید و ماهی را از روغن در آورید و در ظرف دیگری بگذارید و دورش را با حلقه‌های لیوموترش و جعفری زینت دهید و سر سفره بپزید.
اگر از بوی ماهی تن خوششان نمی‌آید ماهی را برپزید و کمی زعفران سائیده و در آب حل کرده رویش بپاشید و بهم بریزید و در بشقاب کوچکی بریزید و با سبزی‌پلو سرسفره بگذارید.

گوکوسبزی

۵۰ گرم پیازچه
۲۲۵ گرم جعفری
۲۲۵ گرم گشنیز
یکقاشق سوپخوری زرشک پاک‌کرده
نصف‌فنجان مغزگردوچرخ یا خرد کرده
ده‌تا تخم‌مرغ
یکقاشق مرباخوری نمک
نصف‌قاشق مرباخوری فلفل
یکفنجان یا دوست‌گرم روغن (میتوانید کمتر از این روغن بریزید)
۱ - سبزیها را بشوئید و پاک کنید و در دستمال تمیزی بپیچید و خشک کنید سپس ریز خرد کنید.
۲ - تخم‌مرغها را در کاس‌ای بشکند با قاشق چوبی بهم بریزید تا سفیده زرده مخلوط شود. نمک و فلفل و زرشک و مغز گردو را بان اضافه کنید و بهم بریزید.
۳ - سبزی خرد کرده را در مخلوط تخم مرغی بریزید و مخلوط کنید.
۴ - روغن را داغ کنید و مخلوط تخم‌مرغی را در آن بریزید و مانند گوکو آنرا درست کنید.

ماهی دودی سرخ‌کرده

پوست ماهی را بگیرد و ماهی را پاک کنید و بچند تکه بپزید و در آب سرد بگذارید و تا آنقدر که دوست دارید شوروی داشته باشد آب آنرا عوض کنید.
پس تکه‌های ماهی را در دستمال تمیزی بپیچید و خشک کنید.
روغن را داغ کنید و ماهی را در آن بگذارید و سرخ کنید. ماهی سرخ‌کرده را در دیس بچینید و دورش را با حلقه‌های نارنج زینت دهید.

ماهی سفید سرخ‌کرده

فلس ماهی را بگیرد و میان دل ماهی را خالی کنید و ماهی را بشوئید و در دستمال تمیزی بپیچید و خشک کنید و با کارد تیزی کله ماهی و ته دم ماهی را جدا کنید و از سرتا دم‌ماهی بکشید و یک تکه از پشت ماهی را که (فله ماهی‌است) از استخوان ماهی جدا کنید و آنرا هم از وسط نصف کنید و برای اینکه با برنج دم شود کنار بگذارید. سپس تیغ‌های درشت ماهی را در آورید و ماهی‌ها را به هشت یا ده تکه قسمت کنید. روغن را داغ کنید و تکه‌های گوشت ماهی را در نان خشک کوبیده نرم بقتانید و در تخم مرغ زده

سبزی‌پلو آبکش کرده

برنج را مثل چلو خیس کنید و بچوشانید و در ده دقیقه آخر که میجوشد لطفاً ورق بزنید



MOISTURE LIPSTICK > CREAM OF PEARL

روژ لب جدید صد فی

مارگارت آستور

در ۸ رتگت جالب روز مخصوص سال ۱۹۶۸



Margaret Astor

لوازم آرایش مارگارت آستور

مکمل زیبایی شماست



اف اف

فصل بهار و تابستان...
 در زمان نامتناهی...
 در دست شماست...
 در تمام سال...
 برای جلوگیری از...
 مبارزه با...
 بیاید تا...
 نیت...
 نیت...
 نیت...

شاگرد ممتاز آموزشگاه خیاطی و آرایش مهران



بانوی بدی همتی از شهرستان ایلام دوره کامل خیاطی و گلسازی را زیر نظر متخصصین فن دیپلمه از فرانسه و آلمان در آموزشگاه خیاطی مهران در کمترین مدت بیایان رسانیده و رتبه اول را احراز نموده و بدریافت جایزه نائل گردیده

آموزشگاه خیاطی و آرایش مهران - تهران خیابان شاهپور اول ارامنه تلفن ۵۳۹۴۱

دکتر ایساک خدابخش
 متخصص بیماریهای اعصاب و فوق تخصصی اعصاب
 محل: آموزشگاه پزشکی آلمان - تهران - خیابان ۲۷۷۲۱
 نشانی: تهران - خیابان نیاوران - کرم نمان - تهران

دکتر فرهنگ زارع
 متخصص بیماریهای زنان، زایمان، نازایی و جراح سرطان زنان از آمریکا
 نشانی: چهارراه کالج روبروی تالار رودکی کاشی ۴۶ پذیرائی ۴ تا ۸ بعد از ظهر

دکتر اکبر وفائی متخصص اطفال
 سیه غربی - چهارراه کارون تلفن ۹۵۳۲۸۸

آشپزی

که نمک و فلفل پاشیده‌اید بزنید و در روغن داغ بیندازید و سرخ کنید. تکه‌های ماهی را در دس بچینید و دورش را با حلقه‌های نارنج یا لیموترش زینت دهید و سرفه بگذارید.

رشته پلو

در شب سال نو معمولا رشته پلو با گوشت گوسفند و خرما و کشمش میخورند تا رشته کار را در تمام سال در دست داشته باشند. معمولا رشته پلو که آبکش میشود خوشتر است اما اکنون طرز تهیه رشته پلو بشکل دمی را شرح میدهم که اگر آنرا طبق دستور بزنید، در صورتیکه برنج عالی باشد، مانند برنج آبکش کرده میشود.

دو فنجان برنج ۲۵۰ گرم رشته بوداده چهارقاشق سوپخوری روغن یکونیم قاشق سوپخوری نمک چهار فنجان آب ۱۲ دانه خرما ۷۵ گرم کشمش قرمز بی‌دانه

۱- برنج را پاک کنید و بشوئید و آبکش کنید و آب رویش بزنید و نمک بپاشید و بهم بزنید و روی آتش بگذارید، همینکه جوش آمد رشته را الک کنید تا آردی که دارد برود. سپس رشته را در دیگ بزنید و بهم بزنید و سه قاشق سوپخوری روغن در آن بیندازید، در دیگ را ببندید و بپزید.

۲- یکقاشق سوپخوری روغن را داغ کنید، خرما و کشمش را در آن یک چرخ بدهید تا براق شود. همینکه آب برنج کار رفت گوشت پخته و خرما و کشمش را کنار برنج بزنید و پلورا دم کنید.

رشته پلو را در دیس بکشید و گوشت را زیر برنج بگذارید و با خرما و کشمش آنرا زینت دهید.

باقالو، شیرینی عید نوروز

۱۵۰ گرم آرد الک کرده
 ۱۵۰ گرم روغن
 ۳۷۵ گرم مغز بادام سفید کرده
 ۳۷۵ گرم قند
 هل و یا گلاب برای عطر (اگر دوست ندارید نریزید)

۱- قند و بادام را بکوبید و با کمی هل مخلوط کنید.

۲- آرد را در کاسه بزرگی بریزید و یکقاشق سوپخوری روغن بان اضافه کنید و بهم بزنید و کمی آب در آن بریزید و خمیر کنید.

خمیر را بشکل دوگلوله در آورید و زیر دستمال نازکی بگذارید چند دقیقه‌ای بماند.

۳- روغن را داغ کنید و کمی از آنرا ته سینی باقلوا بریزید و قالب را خوب چرب کنید.

۴- گلوله‌های خمیر را روی تخته صاف که کمی آرد پاشیده‌اید بگذارید و با وردنه آنرا باندازه سینی باقلوا نازک باز کنید. یک لوش ته سینی پهن کنید.

۵- قند و بادام را روی لوش بریزید و آنرا صاف کنید و سنگ صاف و تمیزی روی قند و بادام بمالید تا سفت شود و لوش دومی را روی آن پهن کنید.

۶- باقلوا را با کارد تیزی ببرید و روغن داغ کرده را رویش بریزید و سینی را در فری که حرارتش متوسط است بگذارید تا بپزد.

۷- سینی باقلوا را از فر در آورید و رویش مخلوط شکر و آب (شیره شکر) قوام آورده بریزید و بگذارید خشک شود. سپس در قالب را بگذارید و هر موقع که خواستید باقلوا را از آن بردارید و در ظرف شیرینی که در دارد بچینید. اگر فر ندارید میتوانید سینی باقلوا را روی آتش ذغال بگذارید و در آنرا ببندید و رویش آتش بریزید و مانند کوکو باقلوا را درست کنید.

شیره شکر غلیظ

یک فنجان شکر و ۳ فنجان آبرامخلوط کنید و بجوشانید تا شربت غلیظی درست شود و مقداری از آن را روی باقلوا بریزید.

خانها از خانه بیرون نروید تهیه خواربار در منزل با تلفن ۱۵ سال رضایت خانواده‌ها

روغن، برنج دم سیاه، لبنیات، تمام حبوبات، قند و شکر، چای، سبزیجات، میوه، مرغ، گوشت، ماهی، لوازم خانه و مدرسه، آرایش، آجیل، کالپاس، شیرینی با ۲۵ دستگاه ماشین یک ساعت پس از تلفن تحویل منزل شما در سراسر تهران و حومه میشود، هر کیلو چند ریال ارزاتر و فوری و بسیار عالی تر از همجا تلفنهای ۲۶۰۲۸۹-۷۵۹۶۴۰ ایران ویتامین

جام طلای چای شمشیرزاد



بارش ۷۷۷۷ ریال

۷۷۷۷ و ۷۷۷۷ سدا طلای شهرزاد

باضافه ۷۷۷۷ سکه طلا

جایزه مصروف کنندگان چای شهرزاد

برای شرکت در قرعه‌کشی بزرگ چای شمشیرزاد شش ماهه، آرد یک کیلو، آرد نیم کیلو، چای شمشیرزاد ۵۰۰ گرمی چای شمشیرزاد، بنای تهران، موزه چای شمشیرزاد ارسال و در زمانه کارت قرعه‌کشی برای شماستاده شود. هر چه بیشتر کارت قرعه‌کشی دریافت کنید شانس برنده شدن جام طلای شمشیرزاد بیشتر میشود. برنده می‌تواند جام طلا یا ارزش آن را که مبلغ ۷۷۷۷۷۷ ریال است تقدیر یافت و دارد.



در ایام نوروز سالن پذیرائی خانه خود را با پَه پَه خوشبو کنید.
 پَه پَه خوشبو کننده هوا با عطر طبیعی گلها

میراگل

بهترین زیباتر است



سرویس بین‌المللی زیبایی میراگل چهارراه شاه‌شاه معن ۱۱۷۷۷۷

برای نرمی دست و صورت و گردن (شیر بادام مخصوص) (پاک کن)

LAIT D'AMANDES "SPECIAL"
خیابان اسلامبول - داروخانه ری



هنگامی که به روشن نگاه میکنید پدیده ای سحرانگیز را می بینید وقتی که آزار روشن کنید دل با تری شود

برای ساختن یک قندک روشنون هفت هفته وقت صرف میشود و کس بر اکتبش بیش از حد معمول پوشش کروم داده شده و کار آرام و دقیق آن فوراً توجه دیگران را جلب میکند.

با فشار مختصری روشن می‌شود و شعله آن قابل تنظیم است برای سیگار، سیگار برگ و پیپ کافی است که پیچ وارافلم را به چرخانید. هر دفعه که آنرا (فقط دره ثانیه) پر کنید ۳۰۰۰ مرتبه روشن می‌شود. حتماً از قندک روشنون دیدن کنید.

روسون نشانه مرغوبیت قندک
و محصولات الکتریکی در سراسر جهان
سرویس مجهز دفتر و شاه‌کدک - میدان ۲۸ مرداد (مخبر الدوله) تلفن ۲۳۵۴۳

گذشت بقیه از صفحه ۱۵

با بندبندوم . میرقصیدم و آواز میخواندم . مادرم خیلی با هوش بود . نزدیک عصر گفت :
- نیر . چت شده ؟ باز بوی مرد بدماعت خورده .
- نه . این حرفا چیه میزنی . مگه مرد بو داره ؟
- آره . اما فقط دختری ترشیده و خونه مونده مثل تو بوی مردو از یه فرسخی میشن .

تنگ غروب پدرم از جلو و آقای ستوده و (ابوتراب) از عقب وارد شدند و بهمان اتاق رفتند و بحساب و کتاب نشستند . من از لای در اورا نگاه میکردم . دلم بدیدن او مالش میرفت . نمیدانم راستی عاشق شخص ابوتراب شده بودم یا هر جوان دیگری بجای او قرار میگرفت میتوانست مرا منقلب کند . هر بار که میخواستند چیزی بان اتاق بفرستند من داوطلب میشدم . من که روی لجاجتی و روی عقده‌هایی که داشتم دست به سیاه و سفید نمیزدم حالا کار میکردم و جست‌وجویی داشتم . پیش از شام پدرم . کاررا تعطیل کرد که هم خودش نماز بخواند و هم آنها فرصتی برای نماز خواندن داشته باشند . آقای ستوده پیرمرد بیچاره با آب سرد و گندیده و یخ‌زده حوض وضو گرفت ، اما من برای ابوتراب در کتری لعابی آب ولرم بردم و خواستم خودم آب را روی دستم بریزم . مانع شد و گفت اگر کسی آب روی دست نمازگزار بریزد وضو باطل است . اینجا هم موقعیتی پیش آمد که چند کلمه‌ای حرف بزنیم . میدانستم فرصت خیلی کم بدست می‌آید و سه چهارشنبه دیگر کار حسابی تمام میشود . این بود که تصمیم گرفتم کمی سریعتر عمل کنم ، شاید دل از او ببرم . از خانواده و پدر و مادرم هیچ اطلاعی نداشتم . اینها اهمیتی نداشتند ، آنچه مهم بود خودش بود ، خود ابوتراب که میتوانست شوهر خوبی برای من باشد . در طول سه چهارشنبه که گذشت موفق شدم چندبار دیگر با او حرف بزنم .

فهمیده بودم که من تعلق خاطری نسبت باو دارم ، خودش نیز بی‌میل نبود که مرا گوشه خلوتی گیر بیاورد و کنی صریحتر صحبت کند . یکی از شبهای دهه اول اسفندماه برف سنگینی بارید . تا آنها کارشان تمام شد و خواستند بخانه های خویش بروند تقریباً کوجه تنگ و تاریک ما بند آمده بود . آقای ستوده خانه‌اش نزدیک بود ، بهرجان‌کندی بود رفت ، اما پدرم اجازه نداد (ابوتراب) برود ، زیرا نه تنها وسیله نمی‌یافت بلکه احتمالاً سرما می‌خورد و بستری میشد . بمنتض شیدن این خبر خوشحال شدم . چه شادی عظیمی . دویدم و از زیر زمین یکسخت رختخواب تروتمیز بالا آوردم و در اتاق مجاور پهن کردم . یک لحاف ملافه کرده و اطلسی و یک پتو و یک پوستین رویش انداختم که سرما نخورد .

اتاق او نیش ایوان قرار گرفته بود . صندوقخانه درازی داشت که قسمتی از آن زیر پلکانی بود که طبقه بالا میرفت . بالاخانه‌های قدیم که غالباً به مصرف بود . زمستان سرد و تابستان به جهنم شباهت داشت . این صندوقخانه دری نیز با اولین اتاق‌ضلع غربی خانه داشت . همان اتاقی که من و مادرم در آن زیر کرسی میخوابیدیم . مادرم با همه هوش متوجه این تکه نند ، لحاف را سرش کشید و خوابید ، اما من گونی روی تشکی پراز سوزن خوابیده

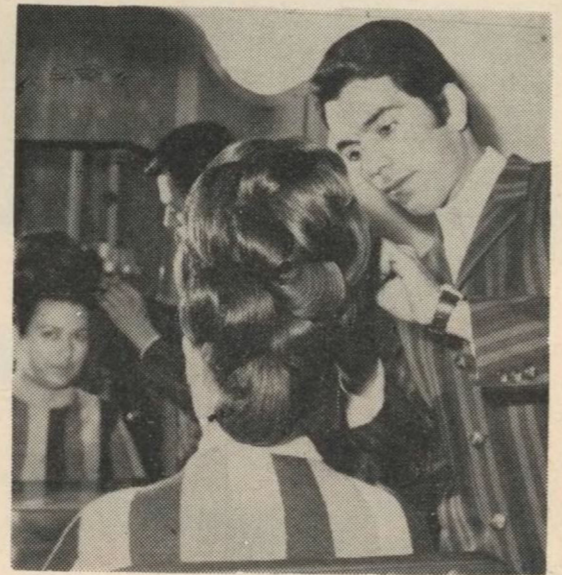
بودم . ازین دنده بان دنده میشدم و وول میخوردم . بالاخره خرخر نه که برخاست آهسته از زیر کرسی بیرون آمدم ، پرده صندوقخانه را بالا زدم و در تاریکی ، کورمال کورمال راه اتاق ابوتراب رایش گرفتم . از زیر پلکان که تنگ بود وسف کوتاه داشت گذشتم . آنجا تعدادی (کب) سرکه و آبغوره گذاشته بودند . پالم یکی از کب‌ها گرفت ، خوشبختانه نشکست ، وگر نه گند کار بالا می‌آمد . کمالیکه بالا آمد . اما چطور ؟

بانوگ پنج پا خودم را پشت‌پرده اتاق ابوتراب رسانیدم . پرده‌ای که اتاق را از صندوقخانه کدانی جدا میکرد . او در رختخوابش نشسته بود تسبیحی را بند میکرد . دانه‌های تسبیح را در گودی پوستان که روی پتو انداخته بودم ، ریخته بود . ازبیم آنکه مبادا مادرم بیدار شود زودتر دست بکار شدم . سرفای کردم . توجه او جلب شد . کتس را روی شانه انداخت و گفت :

- کیه ؟
من پرده را پس زدم ، بدون چادر وارد اتاقم شدم و گفتم :
- منم . ببخشین‌ها . اوهمم بینم سردتون نیس ؟
رنگش سرخ شد و جواب داد :
- نه . متشکرم . سرد نیس .
میخوایسن براتون منقل آتیش بیارم .
- نه . وقتی برم زیر لحاف دیگه سرما و گرما نمیفهمم .
او هم جوان بود . عقل و هوش و احساس داشت میفهمید این مقدمه‌چینی‌ها برای چیست . آهسته کنار رختخوابش چهار زانو نشتم و گفتم :

- شما مادرم دارین ؟
جواب سؤال مرا نداد ، چون ترسیده ویکه خورده بود . عمل من خیلی گستاخانه بود . با ترس و لرز به در صندوقخانه و بدر اتاق و پرده‌های قلمکاری که آویخته بود نگاه میکرد . پرسیدم :
- چرا ناراحتین ؟
- آخه خوب نیس . شما این وقت شب توی این اتاق که من هستم . هیچ درست نیس . دارین متو ازتون خوردن میدارین . او از ترس رنگ صورت نداشت ، اما من از هیجان تب کرده بودم . از عشق . از شور و مستی جوانی . درست در همین هنگام بود که پرده اتاق پس رفت . درپیم خورد و پدرم و مادرم و برادر و شوهر خواهرم که تصادفاً آنشب با زن و بیجه‌اش مهمان ما بود وارد شدند . بعدها فهمیدم که همه اینهارا مادرم بیدار کرده و بسراغ ما آورده بود . نقشه‌اش نیز موفقیت‌آمیز اجرا گردید .
من جیغ کوتاهی کشیدم و بطرف صندوقخانه دویدم ، اما برادرم خودش را بمن رسانید و از عقب جنگ انداخت و مویز را گرفت و کشید و گفت :
- بی‌حیای پتیاره . آبروی مارو بردی .
ابوتراب هم درجایش نیم‌خیز شد . رنگ‌بصورت نداشت . زبانش بند آمده بود . آخر او کاملاً بیگانه بود . منصرف اصلی من بودم . در همان حال که زیردست‌وبای برادرم افتاده بودم و کتک میخوردم گفتم :
- اون تصصیری نداره . تصصیر منه . من اوهمم اینجا .
شوهر خواهرم خواست بطرف او کورس بردارد که پدرم بازویش را گرفت و

سالن آرایش ریولی زیر نظر متخصص فن پرویز



نشانی : جاده قدیم شیران - بالاتر از سینما مولن روز نیش شهناز ۴ تلفن ۲۲۵۹۳



تلفن ۵۵۵۹۰
خیابان شهناز ایستگاه خرابات
آموزشگاه عالی خیاطی درفش

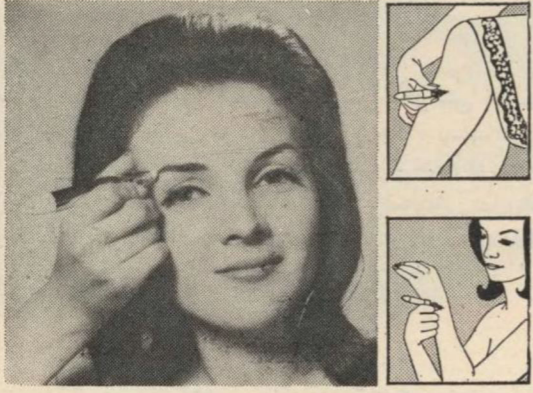
دکتر قیصر
تلفن ۷۶۵۶۱۴
متخصص فیزیوتراپی از کپنهاگ
درمان فلج‌ها - دردهای عصبی -
عضلانی و رماتیسم - سیاتیک
تخت‌چشمید چهارراه بهارکوجه آفتاب

درمان قطعی جاقی - لاغری
دکتر حمید خطیبی
روبروی سینما مهتاب تلفن ۴۷۱۴۶
صبح و عصر

کلاه زنانه خارجی
آرا تخت‌چشمید مقابل بیمارستان کودکان

I زیباترین گیسوی ژاپنی وارد شد
B قیمت فقط ۵۸ تومان
S خیابان بهلوی جنب سینما امپراتوران آی. بی. اس

برای اولین بار در ایران
شرکت ناکح عرضه مینماید
درمان قطعی و ریشه‌کن نمودن دائمی موهای زائد
بترقیه الکترولیز



ساخت آمریکا Perma-tweez

پر ماتویز

تنها موچین الکتریکی تمام اتوماتیک در دنیا

جهت مصرف شخصی و مورد استفاده متخصصین زیبایی یا دستگاه الحاقی نماینده انحصاری در ایران - شرکت ناکح خیابان شاه ساختمان آلومینیوم طبقه ۸ - شماره ۸۰۵ - تلفن ۱۱۱۵۵۶

مرکز فروش در تهران - داروخانه و دراگ استور
شبانه روزی تخت‌چشمید تلفن ۶۷۸۴۳

- برو لباسو عوض کن ، دست و روتو بشور ، الان گلین‌خانم میاد .
گلین خانم بندهانداز را می‌شناختم . گلین‌خانم برای من ؟ یعنی چه ؟ خواهرم خیلی زود بحیرت من خاتمه دادوگفت :
- حاضر شده تورو بگیره . از ترس آبروریزی . بابا هم قول داده که پلحجره سوا براش وازگنه . یه حجره با سرمایه کافی و تلفن ودم دستگاه حسابی . امروزم تورو عقد می‌کنن . دیگه‌ودیک برآوردن . آشیر میاد که ناهار درست کنه . اون‌که پول‌وله‌ای نداره . همه خرجارو بابامیده . ماجرا چه خوب و چه دلپذیر پایان یافت و من با زرویم رسیدم . عصر همان روز من و ابوتراب زن و شوهر شدیم و شب در همان اتاق صندوقخانه دار ، من و او را دست بدست دادند . بفاصله یکشب سعادت بن رو کرد و این باور کردنی نبود . شب عروسی خیلی صحبت کردیم . از اینکه

- چی شد ؟ اونو بردن زندان ؟
تبسی کرد و جواب داد :
- نه . چرا زندان ؟ فرستادن پدرش اوهمه دارن اون‌اتاق حرف میزنن . صدای خنده‌شون میاد . مثل اینه که آشتی کردن . وبعد دست مرا گرفت و کشید و گفت :
بیا بریم تو صندوقخونه . از پشت پرده میتونیم حرفاشونو بشنویم و خودشونو ببینیم .
تعجب کرده بودم . از خود می‌پرسیدم تا صبح بیدار بودم و گریه میکردم . بدل هوسباز وی‌طاقتم مشت میزدم که سبب این رسوائی شده بود . نزدیک صبح تقریباً بیپوش شدم . حالتی که داشتم خواب نبود . سرانجام بنوازش دست مهربانی بیدار شدم . او خواهرم بود که مرا نوازش میکرد . چشم که گشودم همه حوادث شب گذشته را بیاد آوردم و تتم لرزیدم . سراسیمه در جای خود نشتم و متضرعانه پرسیدم :

دکتر محمد طواف

متخصص بیماریهای
آلرژی و داخلی
از دانشکده پزشکی پاریس
عضو رابط متخصصین آلرژی فرانسه
از ساعت ۵ الی ۸
خیابان پهلوی شماره ۲۷۱
تلفن ۴۰۲۲۲

کلینیک زیبایی

علاج لاغری و رشد و نمو سینه با
پایه علمی حفاظت جوانی و زیبایی
و ترمیم و جوانسازی
۶۰ خیابان لاله زار - تلفن ۳۸۱۷۰

دریا - جنگل - غذای سالم - خاطر خوش
پلاژ جوجه کبابی چهار فصل
بزم نوشیدنی و مشروبات و روبرو پارک جعفر سرشکانه ایم جیب
آهاده پذیرایی است
برای کسب اطلاع بیشتر به نشانی تهران یوسف آباد -
خیابان محمد رضا شاه - جوجه کبابی چهار فصل مراجع فرمائید
تلفن : ۶۲۰۷۰۴

شیوا عکاس
هنرمندان و هنردوستان
پلویان - بستک - هنرستان تلفن ۲۲۰۲۳



گذشت بقیه از صفحه ۹۷

زندگی خوب و شیرینی داشتیم . وضع مالی و اجتماعی من از خواهر و برادرم خیلی بهتر بود . محیط دوستانمان نیز فرق کرده بود . من آرایش میکردم ، لباسهای عالی می پوشیدم و بدون حجاب بیرون میرفتم ، در حالیکه خواهرم هنوز چادر سیاه کربوشین کلفت کردار برمی کرد و بیهمه نظامیان میگفت صاحب منصب و همه کارمندان دولت را رئیس مینامید . آنهم رئیس باکس راء . حالا من زندگی مرفه و خوبی داشتم . خانه ما در یکی از خیابانهای شمالی شهر قرار داشت . یک محل اعیان نشین با مردمی متجدد و روشنفکر . خواهر و مادرم تا وقتی بخانه ما می آمدند و همسایگان را میدیدند حتی از دختران و زنان مینی-

تابستان بود که زنگ خطر صدا درآمد و من احساس کردم که تراب از یکی دو هفته پیش باینطرف نسبت بمن سرد شده است . سعی کردم زیر زبانش را بکشم ، موفق نشدم . او اولاً با هوش بود ، ثانیاً از پدرم حساب می برد . چیزی نگفت . زیاد بی گیری نکردم . ابتدا این تصور برای من پیدا شد که شاید وضع اقتصادی مغازه و شرکت خراب شده . با کمی تحقیق فهمیدم که وضع مالی او نه تنها بد نیست بلکه عالی است . غالب شیها دیر بخانه می آمد . یک کار بی سابقه . او روی عادت و تربیتی که داشت همیشه سرش در خانه بود و بهترین ساعات شیش را بیازی با بچه ها میگذراند . بی آنکه نشان بدیم هدفم چیست با دوستانش تماس گرفتم . آنها بهتر از هر کسی میتوانستند اطلاعات لازم را در اختیار من بگذارند . پس از چند تلفن و چندین ملاقات که غالباً تصادفی جلوه میدادم یکی از دوستان صمیمی و محرمش بحرف آمد و حاضر شد هر چه درباره (تراب) میدانم بگوید . خود او هم از دست تراب عصبانی بود و میگفت :

این پسر شعور نداره . میخواد هم خودش ، هم زن و بچه شو بیچاره کنه . با حفظ خون سردی و آرامش پرسیدم :
- مگه چی شده ؟
او گفت :
- آقا عاشق شده . عاشق به زن بدکاره ، اما بولدار . به زن شیک و ولخرج که عده زیادی روی بیچاره و بیخالیسپاه نشوند . نشستم و به پشتی صندلی تکیه دادم . سکوت کردم که او هر طور میخواست حرف بزند . ادامه داد :

- البته خرجش نمیکنه . زنک هم اینو دوست داره . چون اگه دوستش نداشت تا حالا صد هزار تومن خرابش کرده بود ، اما بهر حال اینکار زشته . خطرناکه . شما باید تا دیر نشده جلوشو بگیرید . اسم و مشخصات و نشانی آن زن را گرفتم و از او جدا شدم . خیلی فکر کردم . عاقلانه نبود که شدت عمل بفروخ دم و تراب را مثل بیشتر زنهای خود تحت فشار بگذارم . اگر اینکار را میکردم رودربایستی از بین میرفت و کار بوخامت میگرفتید . خدا نکند بین زن و شوهر رودربایستی از بین برود . نقشه عمل را کشیدم . بهترین راه این بود که با خود آن زن ملاقات کنم و با نشان دادن عکس بچه هایم دل او را برجم آورم و شوهرم را از او پس بگیرم . شوهرم را که او روده بود و با قدرت زیبایی میتوانست همیشه برای خود نگهدارد . فردا عصر که میدانستم (تراب) در مغازه است یکی از بهترین لباسهایم را پوشیدم ، آرایش دقیق و مناسبی کردم و نزد اورفتم . برای یک زن روبرو شدن با رقیب خیلی سخت و دردناک است . جان کلزنی را بگیرند و او را با رقیب عشقی روبرو نکنند . من بملاقات زن زیبایی میرفتم که شوهرم دوستش داشت و آغوش او را باغوش من - من که بهرحال مادر بچه هایم بودم - ترجیح میداد .

دکمه زنگ آبارتمان طبقه سوم را فرستم . صدای زنانه ای در آفای شنیده شد که گفت :
- کیه ؟
- درکمال صداقت و جرئت گفتم :
- سیمین خانم . من (نیر) زن (تراب) هستم . اوادم شارو زیارت کنم . کمی مکث کرد . مثل اینکه ناراحت شده بود . بعد گفت :
- از ملاقاتتون خوشحال میشم ، اما متأسفانه بد وقتی روانتخاب کردین . من

الان از حموم بیرون اوادم ، تقریباً لکتم . اینجور که نمیتونم شارو تعارف کنم تو . قدم زدن تو خیابونم که براتون مناسب نیس . پس لطفاً به روز حرفش را بردم و گفتم :
- من توی یکی دیگه از اتاقای منزلتون منتظر میمونم .
- خیلخلب . بفرمائین . طبقه سوم . در باز شد و من از بلگان بالا رفتم . راست میگفت تازه از حمام بیرون آمده بود . بدن مرمرین و عریانش را باحواله ای پوشانیده بود ، امارانها ، سینه و بازوان سیمگون و هوس انگیزش دیده میشد . از دیدن اندام او ، لطافت پوست او ، زیبایی بدون آرایش او یکه خوردم و بی اختیار لب به تحسین گشودم . زن وقتی از حمام بیرون میاید و زیبا باشد حقیقتاً زیباتر از زیبایی ساختگی ، زیبایی با مزه مصنوعی ، سایه چشم ، ماتیک و یک قشر ضخیم کرم بودر پوشیزی ارزش ندارد . او برای زیبا و دلنریب بود . بیست و چهار پنجساله نظر می رسید . سراپای مرا بدقت و روانداز کرد . در مقابل او احساس حقارت کردم . دوناتی وارد شدیم . روی تلویزیون عکس قاب شده ای از شوهرم (تراب) قرار داشت . عکسی که لنگه آنرا من روی رادیوی اتاق خواب گذاشته بودم .
بدیدن عکس ابراز تعجب نکردم . اصلاً بروی خودم نیاوردم . او جلوتر وارد اتاق خوابش شد و گفت :
- پس اگه میخواین وقتون گرفته نشه تشریف بیارین تو این اتاق . یخخوره شلوغه . عیب نداره . تا ظهر خوابیده بودم . زنی که میومد کارامو میکرد درفته زیارت مشهد .
اتاق خواب شلوغی داشت . یکطرف جراب ، یکطرف شاور ، یکطرف کرسی . در کمد لباسهای باز و در طبقه پائین همان کمد تعداد زیادی کفش رنگارنگ بطور نامنظم روی هم ریخته بود . لب تخت نشست و با یک حوله کوچکتر به خشک کردن پنجپایش پرداخت . منم روی صندلی راحتی نشستم .
- سرما میخورین .
- نه . عادت دارم . پوستم کلفته . خدا میداند که در آن دقایق چقدر کوشش میکردم که خون سردی خود را حفظ کنم . حالا بیشتر معتقد شدم که برای شکست دادن چنان رقیبی باید مدبرانه عمل کنم . او چنان خون سرد و بی دغدغه بود که من مات مانده بودم . ابتدا فکر نمیکرد هسر قانونی معنوقش مقابل او نشسته است .
- خوب . بفرمائین . حرفتونو بزنین . من باید برم سلوونی .
بی مقدمه گفتم :
- وقتی میومدم اینجا تصمیم دنگتی داشتم ، اما حالا عقیده ام عوض کردم .
- ای شالا که فکرتون تبدیل شده باشه .
- همینطوره .
- پس خیلی خوشحالم . وقتشه که بیگین .
- خودتون حدس میزنین من واهه چی اینجا اوادم . من شوهرمو میخوام . اونو بمن پس بدین .
لختنای زد ، موهای خیس و خرمائی رنگ خود را از عقب با دست جمع کرد ، کمی فشر و گفت :
- ترابو پس بندم ؟ نمیدم . خیلی ساده بهتون میگم که بیخود وقتونو تلف نکنین . دوستش دارم . اونم متودوست داره . جا داشت که خشکین شوم . جا داشت که از کوره دربروم و باو حمله کنم و جشش را با ناخن بیرون آورم . جا داشت که در مقابل این جواب لاف لاف خودم را از پنجره بریزم ، اما چون تصمیم گرفته بودم عاقلانه رفتار کنم ،

دندانهایم را بهم فشردم ، و گفتم :
- گوش کنین سیمین خانم . درسه که من زن زیبایی نیستم . برای تراب هم زیبایی نداشتم ، اما براش خیلی فداکاری کردم . با فداکاری و معاشقه و راز و نیاز یکنه . جواش مثل فولاد سخت و محکم بود . مثل شمشیر برنده بود و مثل آتش میسوزانید . بازمه مکتی کردم و گفتم :
- پدر من مرد معمولیه . خودمم پول زیاد دارم . پنجاه هزار تومن بهتون میدم . حرف مرا تمام گذاشت :
- اوه . حرف پولو نزنین . من خودم زیاد پول دارم . اونم بیلم پنجاه هزار تومن میارزه . از خود تراب سؤال کنین هنوز بهدونه قرونی واهه من خرج کرده ؟ کادو خریده ؟ پولی بمن داده ؟ شوهرم بیرونه . مردفروتز یادای واهه من گذاشت .
- اگه پول نمیخواین بمن رحم کنین . به بچه های من . شما که میگین عاشق تراب حسین باید طعم عشقو چشیده باشین . بی حتما میدونین که به زن وقتی عاشق شوهرش باشه ، وقتی که بچه ام داشته باشه معالی ترین مرحله عاشقی میرسه . تراب حق منه .
این را گفتم و بگریه افتادم و عکس بچه ها را از کفتم بیرون آوردم و روی میز ریختم . باخون سردی ، بی آنکه به تکلیف نگاه کند گفت :
- اینارو زیاد دیدم . زحمت نکنین . گریه نکنین .
طوری با قاطعیت حرف میزد که من حساب کار خودم را کردم و دانستم که هر کوششی بی فایده است . دل سنگ او نرم نمیشد و بر من و کودکانم ترحم نمیآورد . امیدم نکلی قطع شد . یقین داشتم که در این مبارزه او پیروز میشود ، لذا پس از چند دقیقه دیگر گفت و گو اظهار داشتم :
- میدونم شما زود از تراب سیر میشین . اینطور نیس . اما مقصودتون ؟
- به معامله با هم می کشیم . من بچه هایم و زمیندارم میرم کربلا یا مشهد زیارت به به پناههای اونجا میمونم .
افتمو طولانی میکتم . به سال شارو با تراب راحت میدارم . به سال شبوروز پهلوی همدیگه بونیس بی اونکه از جانب من نگرانی داشته باشین . امتحان کنین . اگه تونستین با تراب زندگی کنین همیشه مال شما ، اما اگه نتونستین ، اونو بمن پس بدین . در ضمن نذارین تراب بفهمه . من و خودتون بونه .
- واهه چی اینکارو می کنین ؟
- واهه اینکه نمیخوام تراب بدبخت بشه . اگه منوطاً بدو بخواد دوباره برگرده و آشتی بکنه شخصیتش خرد میشه . حرمت زندگی خانوادگی ما از بین میره . نگاه عمیق و دقیقی بمن کرد و نیمسکان گفت :
- بد پیشنهادی نیس . به سال ؟ خوب . باشه . پس از همین امروز شروع می کشیم . او اگه شب خونونه نیومد ؟ فرداشم نیومد ؟ پس فردا با هم رفیقیم - سافرت ؟
- باشه . هر کاری دلتون میخواد بکنین . هر جایی میخواین برین . من تا به سال دیگه منتظر میمونم .
این را گفتم و برخاستم . دست را بطرف من دراز کرد . با نسیم ، خیلی دوسانه دست یکدیگر را فشردم . من حتی خجرت او را بوسیدم و خدا حافظی کردم . در پیله گریه میکردم . اشک میریختم ، اما باز خوششود . بودم که پس از تکمال غمین وافرده بخانه رسیدم . شب بقیه در صفحه ۱۰۴

**نوروز !
هدیه ؟
آگفا ...**

بترین هدیه نوروزی را فقط در بین محصولات آگفا - گورت بخوانید



دوربین آگفا را ببیند



نور را برای شما تنظیم میکند - فاصله گیری را آسان میسازد - فیلم بطور خود کار در آن میگردد - فقط شما تکمه را فشار میدیدید - انواع دوربین آگفا بقیمت های مختلف برای سلیقه های مختلف



با فیلم انورسال سی ان ۱۷ آگفا ، هم عکس رنگی و سیاه و سفید و هم اسلاید و تکانورنگی بدست میاید
تمایزده انحصاری در ایران ، شرکت نسبی هاما زاسب مارتین و شرکا

**لوازم آرایش
پاترا**



مراکز فروش عطریات و لوازم آرایش پاترا در تهران فروشگاه فردوس - مغازه ونوس ، اسلامبول - مغازه منصور ، نادری - تشکری ، میدان ۲۴ اسفند - مغازه فلور ، کوجه برلن
مراکز فروش در شهرستانها - آبادان ، مغازه ونوس ، پاساژ آری - بریم ، ستاره آبی - مشهد ، مغازه ونوس - اهواز ، فروشگاه ستاره آبی - تبریز ، خیابان شهناز ، فروشگاه اطلس .

روزنامه خودتان

شنبه ۲۶ اسفند ۱۳۴۶

برندگان

خاطره عروسی

هفته آینده

معرفی

میشوند

● به سه نفر از شرکت کنندگان جایزه‌های از طرف «زن روز» هدیه خواهد شد.

با فرا رسیدن سال نو ، درج جالبترین «خاطرات ایام عروسی» نیز پایان یافت ، و بررسی برای انتخاب بهترین جوایهای رسیده آغاز شد.

در این مسابقه جمعا ۳۸۲ نفر (۳۷۹ زن و ۳ مرد) شرکت کرده‌اند و کلیه جوایهایی که تا تاریخ اول اسفند ماه به دفتر مجله زن روز رسیده است برای انتخاب نهائی در نظر گرفته شد.

هیاتی از نویسندگان مجله اکنون رسیدگی به نامه‌ها را آغاز کرده‌اند و در شماره آینده نظر آنها را درباره «خاطرات ایام عروسی» خواهید خواند. قبلا اعلام شده بود که این مسابقه فقط يك برنده خواهد داشت اما هیات تحریریه بیاس استقبال شما ، موافقت کرد که تعداد برندگان تا سه نفر افزایش داده شود.

جایزه برنده اول، همانطور که نوشته بودیم يك اجاق گاز است و به برندگان دوم و سوم نیز یکسال آبونمان مجانی مجله هدیه خواهد شد.

منتظر هفته آینده و اعلام رای داوران باشید

نتیجه بحث :

«اعترافات دوزن»

خوانندگان زن روز و اعترافات

«دوروتی هاویت» و «ایلین بلیبرگ» زن ایرانی «دوروتی هاویت» را تحسین می‌کند. «دوروتی» عروس جوان سیاهبوسی است که در مهد تبعیض نژادی «سیاه و سفید» یعنی افریقای جنوبی رضایت داد قلب شوهر محضرش از سینه خارج گردد و در سینه دندانه‌زنگ سفید پوستی جای گیرد . اکنون چندین هفته است که «دکتر بلیبرگ» «سفید» با قلب «کلیوهاویت» «سیاه» بزندگی ادامه میدهد و این بزنگ حیات دوباره خود را مدیون گذشت «دوروتی» است.

ماجرای عمل قهرمانانه این زن در شماره «۱۵۳» زن روز» تحت عنوان «اعترافات دو زن» بچاپ رسید و ضمن آن از شما خواستیم که در باره «دوروتی هاویت» اظهار نظر کنید و برای ما بنویسید که اگر خدای نکرده بجای او بودید و در شرایط او قرار می‌گرفتید آیا حاضر به گرفتن چنین تصمیمی میشدید ؟ یا نه. اینکار را نوعی قساوت و بیرحمی بشمار می‌آورد ؟

طی چهار هفته گذشته ۲۱۴ خواننده زن روز در این بحث شرکت کردند. ۱۴۰ نفر اقدام «دوروتی» را خارق العاده و مافوق تحمل بشر نام بردند ، ۶۸ نفر نوشتند که چنین عملی را کمتر از جنایت نمی‌دانند و شی نفر هم اظهار داشتند در اینصورت نمی‌توانند قضاوت کنند و قادر به گرفتن تصمیم نیستند.

هیاتی مرکب از سه تن از اعضای تحریریه این ۲۱۴ نامه را بررسی کرد و از مجموع نامه‌ها اظهار نظر خانم «ملک تاج خرسندی» از تهران را از لحاظ عبق احساس و زیبایی نثر بهترین نوشته تشخیص داد و ایشان را برنده جایزه این بحث که «سدانه مروارید» است اعلام داشت. خانم خرسندی چنین نوشته است:

بزرگترین حماسه قرن بدرستی نمیتوانم جنس بزنگ که در آن موقع و شرایط بخصوص چگونه خانم «هاویت» رضایت داد قلب محبوب ناکامش نجات‌بخش زندگی دیگری گردد. به یقین تنها پروردگار توانا (و بروایتی حضرت مسیح) میتواند جان دوباره به کالبد بی جانی بدهد.... و اکنون زنی در چنین مقامی جلوس میکند که تمام امیدها و آرزوهای خانوادگی به پاسخ «بله» یا «نه» او بستگی مییابد و چشمان ملتس زن دیگری با عجز باو دوخته میشود. زنی که نه مصراغه میتواند از او بخواهد که اجازه دهد سینه محبوبش را بشکافد و نه قادر است این امید بزرگ را از انسانی که تا حد خدائی صعود کرده نداشته باشد.

کلمه «بله» خانم «هاویت» بزرگترین حماسه قرن ما را بوجود آورد. حماسه عروس جوان سیاهبوسی که داغ باطله به پیشانی ننگ آلود مدافعان تبعیضات نژادی زد.

حاضر به مکاتبه

اینجانب اسماعیل کفیل‌دوانی حاضر به مکاتبه با خوانران و برادران ایرانی خود در زمینه تانروخوانندگان رادیو هستم.

آدرس من - آبادان - پیروزآباد - ردیف ۱۰۱۰-۱- اطاق شماره ۴ است.

با احترام - اسماعیل کفیل‌دوانی

برای او این برش مطرح نمیگردد که در محلی که سیاهان حق زیستن ندارند، آیا شوهرش بخاطر يك سفید پوست قربانی نمیشود ؟ چون ایمانش به انسانیت آنچنان قوی است که در آن لحظه جز به انسان دیگری که حیات می‌یابد نمی‌اندیشد.

نمیدانم از چه زمان قلب مکان عشق شناخته شد. شاید از آن هنگام که بشر به شدت وضع طیش آن در مقابل هیجانان آگاهی یافت در حالیکه نمیدانست محرک این طیش مغز است که می‌اندیشد و هیجان را بوجود می‌آورد.

حالا دیگر مغز «هاویت» ناکام برقلش حکومت نمیکند تا آنرا بخاطر «دوروتی» بیجان آورد اما من ایمان دارم که باز هم ضربان این قلب در سینه دکتر بلیبرگ بخاطر زن سیاه‌جوان افزایش مییابد ولی نه بخاطر عشق ، بلکه بخاطر چیزی عظیمتر و باشکوه‌تر از عشق.... بخاطر حقیقتی نیست بکسی که باو زندگی بخشیده است.

این محکمترین مثنی بود که بر پوزه نژاد پرستان مغرور خورد و ثابت کرد که انسانیت رنگ نمی‌شناسد و انسانها میتوانند آنقدر بهم نزدیک شوند که تعصبات تبعیضات کهنه را برای استقامت نباشد همانگونه که این دو زن در يك وجود شریک شدند.

... نمیدانم اگر چنین واقعه وحشتناکی برای من اتفاق می‌افتاد، قادر بودم به شریعت فکر کنم یا به حقوق پایمال شده هم‌نژادهای خود ؟ اما آرزو مندم که قدرتی داشتم تا حماسه‌ای دیگر برای شریعت بسرایم آنطور که «دوروتی هاویت» سرود. من با تمام قلب و وجود این زدن را تحسین می‌کنم. «ملک تاج خرسندی»

دو پاسخ جالب

از میان سایر جوابها نیز ، هیات داوران سابقه دو پاسخ زیر را جالب تشخیص داد که خلاصه‌ای از هر یک می‌خوانیم:

● بله من حاضرم قلب مرد محبوب و حتی فرزندم را وقف زنده ماندن دیگران بکنم اما حیف که در کشور ما زن شوهر تنها بیکدیگر متعلق نیستند زیرا اگر خدای نکرده یکروز منم در موقعیت خانم «هاویت» قرار بگیرم و جواب مثبت بدهم مادر شوهر و خواهران شوهرم تکه تکه‌ام می‌کنند.

اغظم شاعرخی . شاهرود
● راستی اگر جای «دوروتی هاویت» و خانم «ایلین بلیبرگ» همسر «دکتر بلیبرگ» عوض میشد ، آیا باز هم چنین اتفاقی در تاریخ طب رخ میداد ؟ آیا يك زن سفید حاضر میشد بخاطر نجات زندگی يك سیاه - پوست بچنین فداکاری تن بدهد ؟ و آیا اصولا پروفوسور برنارد جرات می‌کرد چنین عمل جراحی انجام بدهد ؟ اگر باین سؤالها متصفانه پاسخ بدهیم آنگاه غلط فداکاری «دوروتی هاویت» را صد چندان احساس خواهیم کرد.

فهیمة شجاعیان . تهران
هیات تحریریه ضمن تشکر از همه خوانندگان محترمی که در این بحث شرکت کردند از خانم ملک تاج خرسندی دعوت می‌کند برای دریافت جایزه خود بدفتر «زن روز» مراجعه فرمایند.

نامه یک زندانی

خطاب بخوانندگان «زن روز»

... هیاهو و فریاد اتاق ملاقات «زندان قصر» را بلرزه درآورده بود. مادران ، خواهران ، همسران و فرزندان زندانیان می‌کوشیدند عزیزان اسیر خود را با لیختنی ، نگاهی ، و کلامی دلداری بدهند.

آن گوشه زنی با شرمساری از شوهر زندانی خود درخواست طلاق میکرد . می‌گفت : «سالیان دراز است که مرا بامید «غنو» نگهداشته‌ای اما دیگر طاقت ندارم . آه درسامنه‌مانده است ، مرا آزاد کن بروم دنبال زندگیم » و مرد زندانی گوش می‌کرد و آرام آرام اشک میریخت.

این گوشه ، «من» در میان فشار غیرقابل تصور زندانیان بافرزندمشغول گفت‌وگو بودم . او با زبان کودکانه‌اش از وضع تانراور زندگیشان حرف میزد . همسر ، آن دختر جوان و شاداب ۱۰ سال پیش ، حالا زرد رنگ و نیمه‌جان لحظه به لحظه دستمالش را به پیشانی می‌زد و مادرم که ناظر این صحنه بود ناگهان فریادی کشید و از حال رفت....

من حالا در سلولم نشسته‌ام و به همه آنها فکر می‌کنم . به این هم‌اتاقی‌دبختم که آمده بود تا خبر سرطان گرفتن همسرش را باو بدهد ، بیچاره حالا راه می‌رود و پشت سر هم می‌گوید : خداوندا ... رحم کن... رحم کن... به بچه‌هایم.

و من برای شما نامه می‌نویسم و اشک میریزم و التماس می‌کنم که فریاد ما زندانیان برسد.... در آستانه سال نو ما بشما مردم آزاد و خوشبخت احتیاج داریم . چکار دارید که خود ما درد هستیم یا قاتلیم ، بعنوان انسانیت بزن و فرزند بیگناه ما رحم کنید .

از نامه يك زندانی در زندان قصر

وراستی آیا فریادرسی هست ؟ کسی که در این شب آغاز سالنو ، سلامتی خود و فرزندانش را با دلجوئی از زن و فرزند بی‌سرپرستی

«زن روز»



آقایونا

شکایت از مردم اهواز

خواهش اینست که در روزنامه خودتان با خط درشت بنویسید ای مردم محترم اهواز مگر جوانهای مجرد شاخ دارند که بانها اتاق اجاره نمیدهید ؟ من دبیلیم وظیفه هست و مدت یکسال است که برای انجام خدمت سربازی به زاندارمری اهواز منتقل شده‌ام اما ماه تمام این مدت را در مسافرخانه سر کردم ، چون هیچکس بمن اتاق اجاره نمیداد و بالاخره هم مجبور شدم يك خانه دربست اما کیفیت

سفره هفت‌سین تست و حلول سال نو را بیکدیگر تبریک گفت ، درحالیکه دره‌آن‌خانه ، آن‌خانه آنطرف خیابان ، یا آنطرف شهر ، خانواده بیکناهی بچرم محکوم شدن پدر لاابالی خوشی ، سرفه‌ای ندارند تا هفت‌سینی داشته باشند و غیدی ندارند ، تا آنرا بیکدیگر تبریک بگویند ؟

بیا باید در این ایام فرخنده بکمک درمندگان جامعه خود بشناسیم. دست کمک بسوی مدها خانواده‌ای دراز کنیم که در این آغاز سال نو بی‌پناه

و بی‌کس چشمهای منتظر و پرآب خود را به درخانه‌های بی‌امیدشان دوخته‌اند، درهائی که هرگز دست محبتی ندارند، بسدا درنیاورده است . بیا باید نشان بدهیم که انسانیم و پاس انسانیت‌خویش را داریم . دلهای غمزه‌ای را شاد کنیم و شکر نعمتی را که خداوند بنا ارزانی داشته بجا آوریم .

همین حالا، همین امروز بر خیزیم و با هر کمکی که از دستمان بر میآید از خانواده زندانیان دلجوئی کنیم مطمئن باینست که با این دلجوئی و ابراز محبت نوروزتان شادتر وصال نوتان باخیر و برکت بیشتری همراه خواهد بود.



منزل هر روز دیر سر خدمت حاضر می‌شوم و با آنکه سرباز با انضباطی هستم بیش از ده بار همین علت بازداشت

بعد از مینی‌ژوپ ؟ من يك دهاتی هستم و از «مینی‌ژوپ» تا بحال فقط عکسش را دیده‌ام اما خیلی دلم می‌خواست از بعضی خانها و دختر خانها که بخاطر جلب توجه بیشتر دامن‌هایشان را کوتاه کرده‌اند بپرسم بعد از مینی‌ژوپ چه می‌کنند ؟

از این قبیل خانها می‌خواهم بپرسم که اگر چند سال دیگر ، دیدن قسمت فوقانی زانوی آنها برای آقایان عادی شد و لطف خود را از دست داد آیا باز هم کوتاه‌تر می‌کنند ؟

چاکر و ارادت‌مند همه خانها حاج محمد محمدی . لنجان . اصفهان

از میان نامه‌ها

اصطلاحات محلی ساری

من یکی از خوانندگان شما در شهر «ساری» هستم. چندان اصطلاحات محلی شهر خودمان را برایتان می‌فرستم و امیدوارم آنها را بیستدید و در «روزنامه خودتان» درج کنید.

اصطلاحات محلی ساری :

آب : او
آتش : تش
بچه : وچه
پا : لیک
هیزم : همیه
خواهر : خواخر (بهوزن فاخر)
برادر : برار
درخت : دار
گره : بامیشی
کوتر : کوتر
گنجشک : میچشک

فقانی . ساری

مینی‌چادر به جای مینی‌ژوپ

ما دخترهای تیسرکاتی تصمیم گرفته‌ایم بجای «مینی‌ژوپ» در ایام نوروز «مینی‌چادر» بپوشیم. دلیلش هم معلوم است چون در این شهر کوچک، با آن مردمان متعصبی که دارد، وای بحال دختری که گوشه صورتش یا ساق پایش از زیر چادر و شلوار معلوم باشد. جایتان خالی که منظره تعطیل شدن تنها دبیرستان ما را ببینید يك مرتبه انواع و اقسام چادرهای رنگی را که سر تا سر هیکل موجودی مجسمه مانند را پوشیده است از در مدرسه خارج می‌شود، تنها نشانه زن بودن در این مجسمه متحرک، «ارسی‌های» زهوار در رفته‌ایست که از زیر پاچه‌های گشاد شلوارهایشان تند و تند حرکت می‌کند و آنها را به جلو می‌کشاند.

راستش ما دخترهای تیسرکاتی دیگر از این وضع خسته شدیم. وقتی می‌شویم و می‌خوانیم که در تهران ، دختری عزا گرفته‌اند که دامن ۴۰ سانت بالای زانو پوشود یا نبوشند بر بخت بد خودمان لعنت می‌فرستیم که



دخترن تسخیر رضا هالداي همچون سایه کهکشان



لیپ دیو

دختران چون تابش آفتاب
اسرار آمیز چون اسرار کهکشان
ماتیکی مانوق عالی از
هلنا رو بینشتاین



**Helena
Rubinstein**

لطفاً از نمایندگان مجاز هلنارو بینشتاین در سراسر کشور یا نماینده انحصاری تهران مغازه آلبرت تخت جمشید تلفن ۷۲۳۸۵ خریداری فرمائید.

پشت دیواری زندگی بقیه از صفحه ۱۷

مادرانا و مطلع و باشعور فرزند دانا و باشعور تربیت می‌کند.
اگر دختر دم بخت است نباید هول و شتاب شوهر کردن شب و روز او را دربرگیرد و آرزوی شوهر جانشین تمام آرزوها و لذت‌های دیگر زندگی‌اش بشود. هر دختری اول باید روح و مغز خود را آماده کند و بعد قدم بحجله گذارد تا سایه بخت و ناکام نشود.
زن ایرانی باید بکوشد اعتماد به نفس امید و دانایی خود را بآن پایه ازشرد برساند که جامعه خود بخود قدرت تحقیر کردن او را نداشته باشد و باو همان حقوقی را بدهد که قرنهایست برآدم از آن منحصر برخوردار بوده‌است.
آری زن ایرانی بیک جنبش عظیم روحی نیازمند است تا فروردین وارد بهشت و خرداد برای او یکسان باشد و امیدوارم که تو، ای خواهر، این جنبش را از همین امروز درخود آغاز کنی. تا سال نو از هر جهت برای تو نو و شاد آفرین گردد.

موجودی ضعیف و بدون اعتماد به نفس ساخته که خیال می‌کند خردایست که باید به سنگ (مرد) بجسد و اگر سنگ نباشد پس خزه مردنی است!
اما هر سال که نو میشود خود فرصتی است تا زن ایرانی پوستی تازه بیندازد، و از طفیلی بودن و خزه بودن دور شود، بر ترسهای خود غلبه کند، از خود تمجید و ستایش کند و بانکای امید به پیوند خود بپردازد. اگر بیسواد است بکلاس‌های شبانه برود و باسواد شود. اگر حرفه و هنری نمیداند سعی کند کار و تخصصی بیاموزد.
اگر باسواد و صاحب هوش و انرژی است بکوشد که کاری برای خود دست و پا کند و به استقلال مالی خوش بیفزاید. اگر مادر و خانه دار است باید خود را با کتاب و مجله خواندن و هر گونه مطالعه دیگر عادت دهد زیرا

را میشود به آسانی بدست آورد. ترس چرا؟ خجالت برای چه؟
راز مهم موفقیت در این امر اینست که با خودتان رفیق باشید و احساس همکاری و تعاون کنید و دست از ملامت کردن خود بردارید. آخر چقدر باید بخود تلقین کنید که آدم بی ثمر و ناامیدی هستید، مگر امید قحط است که با باس هم پیمان شده‌اید؟
بنظر من زن ایرانی با تحقیر و ترس بزرگ شده است. او الماس تراشیده و صیقل زده‌ایست که احتیاج به جلا و بهسازی دارد.
سنت‌ها زن را ذلیل و سرخورده و ترسو بار آورده و تزریق اعتقاد مصنوعی و بی پایه احتیاج بوجود مرد (پدر - برادر - شوهر) از زن ایرانی

گذشتن

بقیه از صفحه ۱۰۱

تراب تلفن کرد و گفت:
- من امشب با یکی از رفقا میرم کرج. ممکنه دیر بشه نتونم بخونه برسم.
منظرم نباش.
فهمیدم شب کجاست و روی کدام تخت و در آنوقت کدام زن میخوابد، اما بروی خود نیاوردم و خنده‌کنان گفتم:
- جاده‌ها شلوغه. مراقب خودت باش.
- علاوه برای من سوغاتی بیار.
- کرج که سوغاتی نداره.
- بالاخره به چیزی پیدا میشه.
نام شب را بیدار بودم و فکر میکردم و اشک میریختم. آن نخستین شب بود و میبایست سبب دوستی و چهارشب دیگر را نیز تحمل کنم و به سختی بگذرانم. فردا نزدیک ظهر تلفن زنگ زد. بگمان اینکه تراب است گوشی را برداشتم، اما بلافاصله سیمین را شناختم. او گفت:
- سلام نیر خانم.
- سلام سیمین خانم دوست خوب من.
- دیشب تراب پیش من بود. شبهای زیادی تراب پیش من میموند، اما نصف شب که میشه از ترس شما تنهام میذاشت و میرفت. متشکرم که بمن فرصت دادین لافاقل به شب تا صبح کنار تراب بخوابم شما ناراحت نبودین.
- ایدا. قرارمون این بود. مگه نیست؟
- چرا. اما من این قرارو فسخ میکنم نیر خانم. من ادعا میکنم که عاشق تراب هستم زنی که عاشق باشه باید سعی بکنم از من میتونین اونو خوشبخت بکنین. شما زن بی نظیری هستین. من لیاقت زندگی با ترابو ندارم. لیاقت رقابت باشمارم ندارم. اسلحه من زیباییه، سلاح شما اخلاقه. این سلاح برنده‌تره. من امروز بی خبر میرم به سفر. میرم به شیراز، بعد میرم اروپا. دیگه ترابو پیش خودم راه نمیدم. اون مال شما. خوشبخت باشین. گریه‌اش گرفت و گوشی را گذاشت. هرچه بخانه‌اش تلفن کردم گوشی را برداشت. شب (تراب) مثل گذشته ساعت هشت بخانه آمد، اما غمین و افسرده و پریشان بود. گویی تبداخت. من مزاحش نشدم تا بخوابد. تا نزدیک صبح بیدار بود و با درآفاق راه میرفت. چندشب دیگر نیز همین حال را داشت تا بالاخره وضع عادی را باز یافت.
حالا شوهرم مانند سابق سرش بخانه می‌آید و با بچه‌ها بازی میکند. هیچ نمیداند بین من و سیمین چه گذشته و چه کسی پیوند آنها را بهم زده است، و خدا کند که هرگز نفهمد.

بادو اثر مهم

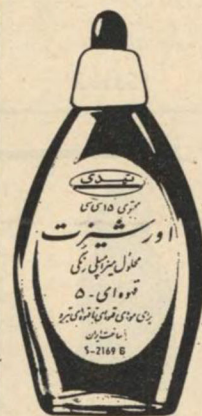


اورشیزت محلول میز امپلی زنگی

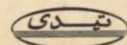
رنگ موها را بطور دلخواه بیکساخت و شفاف مینماید.
فرم و حالت میز امپلی را نیز مدت‌ها ثابت نگه میدارد.

طرز استفاده از اورشیزت بسیار آسان است بعد از شستن گیسوان در حالی که هنوز خیس هستند با اورشیزت آغشته نموده و بعد از بیچیدن با بیگودی یا آنها فرم بدهید.

اورشیزت دوام میز امپلی را زیاد و رنگ مو را شفاف و یکساخت میکند.



Schwarzkopf



توجه داشته باشید:

برای هر رنگ موئی اورشیزت مخصوص آنرا انتخاب ننمائید.



شوکو تابلیت در دو نوع شیرین و شکلاتی
ناپلی تن در شش طعم مختلف
فینگور یک شکلات فانتزی
 تهیه شده با بهترین مواد اولیه در کارخانجات شوکو ماریس
شوکو ماریس پیشرو صنعت شکلات سازی در ایران

خداحافظ مادر بزرگ

بقیه از صفحه ۹۹

بعونیت شما باشد. اما يك مسئله ديگر هم هست که من فراموش کردم قبلًا بشما بگویم. گواهی پزشک قانونی.

جفری وحشتزده پرسید:

— پزشک قانونی چی گفته؟

— هیچی... آخر شما اقرار کردید ساعت یازده و چهل دقیقه مادر بزرگتان را دیده‌اید کسبگاری میکشیده و کتاب میخوانده.

— خوب بله، منظور چیه؟

— راستش پزشک قانونی با عقیده شما موافق نیست.

گزارش پزشک قانونی نشان میدهد که مادر بزرگتان ساعت نه شب در اثر سکته قلبی مرده. یعنی تقریباً دو ساعت و چهل و پنج دقیقه قبل از اینکه شما او را زنده ببینید مرده بوده.

— اگر این فرضیه هم درست باشد باز هم مادر بزرگ بمرگ طبیعی مرده. بنابراین نگاه من چه بوده.

— فقط شما تصور اینکه مادر بزرگ در خواب است بدون اینکه متوجه مردن او شده باشید اتفاقش را با تاش کشیده‌اید تا او را بکشید.

جناب سروان، چرا سعی میکنید مرا ناراحت کنید. بفرس که ادعای شما صحیح باشد بجرم اقدام بقتل يك مرده که نمیشود کسی رامحکوم کرد.

— البته هینتفورا است، اما جرم قصد قتل و ایجاد حریق باقی میمانند.

— بسیار خوب، مگر این جرم محکومیتش چقدر است؟

— راستش محکومیت زیادی ندارد.

شاید هم يك وکیل زبردست بتواند مجازات شما را بیکي دوامه زندان تقلیل بدهد.

جفری نفس راحتی کشید و گفت:

— در اینصورت جای هیچگونه نگرانی وجود ندارد.

— هینتفورا است آقای جفری فقط ضرر مهمی که متوجه شما میشود اینستکه از ارتیه مادر بزرگ محروم میشوید.

جفری وحشتزده پرسید:

برای چی؟

سروان بیکس بالبخندی جواب داد:

— برای آنکه امروز وکیل مادر بزرگتان وصیتنامه او را در اختیار دادستان گذاشت.

خلاصه متن وصیتنامه مادر بزرگتان اینستکه:

«اگر شما که تنها وارث او هستید او را بکشید یا قصد قتلش را بکنید از ارث محروم میشوید و تروتن با بنجنن های خیره میرسد.»

با هوش هستید

بقیه از صفحه ۱۲

غلط جواب داده‌اید.

خیلی باهوش اگر بیش از ۱۲ جواب شما صحیح است تبریک میگویم، خیلی باهوش هستید و در زندگی کمتر فریب میخورید و تشخیص حق از باطل برای شما آسان است و هر شغلی که داشته باشید در آن پیشرفت خواهید کرد.

هوش خوب و کافی — اگر بین ۱۲ تا ۱۷ جواب درست باشد دارای هوش کافی و متوسط هستید و میزان فراست شما برای درک حقایق کافی و غیر قابل ایراد است.

هوش بد و حواس پرت — اما اگر در مجموع جوابهای صحیح شما از شش تا کمتر باشد باید اعتراف کنیم که در حواس پرتی دست کمی از بعضی پروفیسورها ندارید.

و برای اینکه در زندگی ساده لوح معرفی نشوید باید کمی بیشتر تمرکز حواس داشته باشید و ضمناً اینقدر سطحی و زودبوابو نباشید.

دختر زیبای ۱۳۴۷

بقیه از صفحه ۸

زیبای سال ۱۹۴۰) به ارث برده است. دختر سال ۱۹۶۸ يك امتیاز دیگر هم دارد و آن اینست که بدش پراز خالکوبی است، زیرا اصلاً سرخیوست است. کاتی تعریف کرد:

«من از افراد قبیله سرخیوستان (شی‌پو)ی آمریکا هستم. مادر سرخیوستم با يك مرد آلمانی ازدواج کرد و من که در ایالت (مینزوتتا)ی آمریکا بدنیا آمدم ثمره عشقشان شدم. تا همین چندماه پیش من عملاً (هیچکس) بودم و بعد روزی تصمیم گرفتم برای خودم (آدمی) بشوم و سپس موفقیت برق آسا بدست آمد و اکنون بعنوان پولسازترین مانکن جهان لابلای صفحات مشهورترین مجلات مد دنیا میدرخشم.»

اولین مرجعی که او را کشف کرد، مجله (ال) بود که در فرانسه منتشر میشد.

خود کاتی گفته «ضمن سفر کوتاهی که به پاریس کرده بودم کشف شدم!»

بنابر این نوشته است:

مجله اشترن نوشته است:

«از هنگامی که توییگی شروع به کهنه شدن کرد، کاتی شروع به تاز شدن کرد.»

اما باید اعتراف کرد که کاتی کشف شدنش را در حقیقت مدیون نابردیش (آنتونیولوز) است که مشهورترین طراح نیویورک بحساب میآید.

اگر از کاتی بیرسیم، موفقیتش چگونه شروع شد، یکی میزند زیر خنده و میگوید:

«اوایل آنقدر خجالتی بودم که هر

وقت دوستان آنتونیو برایش میآمدند من از فرط شرم خودم را پشت گلدان‌هایی که در اتاقش بودند پنهان میکردم و او هر بار مرا مثل بچه گربه‌ای قایم شده، پیدا میکرد و بهمین جمع میبرد. همین باعث شد که خجالت را کنار بگذارم و بدینا و مردهش لبخند بزنم.»

کاتی به طلم خیلی عقیده دارد و ظنمی را که مادرش به او داده همیشه ودر همه حال به پخه زیر پوشش آویزان میکند.

زست هایش دلریب است و چشمهای شکلاتی رنگش به جذابیست او کمک میکنند. کاتی که اکنون ۱۹ سال دارد، راهش را از هنگامی بسوی شهرت آغاز کرد که برای تحصیل در رشته گرافیک به نیویورک رفته بود. نابردیش آنتونیو او را به خانه خودش برد و به کالج فرستاد ولی کاتی با آنکه سطح معلوماتش بد نبود مرتب از مدرسه فرار میکرد. در محله (کوئینز) بسراغ آرایشگاهی که توسط سه خواهر پیر اداره میشد میرفت، و موهایش را فر ششماه میزد و سرانجام در یکی از پارتهای مورد توجه (ریچار آرون) عکاس معروف قرار گرفت. عکهایش مورد استقبال مجلات مد قرار گرفتند و بزودی درآمدش به ۲۴۰۰ تومان در روز بالغ گردید.

دختر خوش تیپ سال ۱۹۶۸ از لحاظ اندام کمی چاق‌تر از توییگی است و بدین ترتیب معلوم میشود که دنیا تغییر داده و داده و دیگر دختر نی‌قیلانی پسند نمیکند.

ضمناً هرچه توییگی معصوم نما و دخترانه بود برعکس «کاتی» از جذابیست

مرد سال

بقیه از صفحه ۱۱

— پروفیسور بارنارد! شنیده‌ایم که هسرما از اینکه شما با ستارگان مثل سوفیا- لورن و جینا لولوبریجیدا ملاقات کرده‌اید، ناراحت شده است. راستی او حسد میکند؟

— بیهیچوجه! او خودش خوب میداند که در جهان ستاره‌ای وجود ندارد که بتواند مرا از زلم جدا کند. خانواده در نظر من مقدس‌تر از آنست که بشود آنرا با يك هوس متلاشی ساخت. یادم میآید

یکروز کسی از من پرسید: «پروفیسور، آیا بهتر نبود که مجرد بنامید و وقت

بیشتری داشته باشید که به کارهای بزرگ بپردازید؟ اصلاً شما زن میخواهید چکار؟ اینهمه دختران خوشگل بیک اشاره شما در اختیارتان هستند...» میدانید: من باین مرد چه جوابی دادم؟ باو گفتم: «من میخواهم بچه‌های جلال‌زاده و سالم داشته باشم که ادامه دهنده نسل من باشند. یاد بچه بزرگترین هدیه‌ای است که خداوند بیک مرد می‌بخشد، و يك بچه حتماً باید مادری داشته باشد...»

بچه‌های من، عزیزتر از چشمان من هستند. دخترم «ایدر» حالا نوزده سال دارد. خود من باو اسکی آبی یاد داده‌ام، و حالا یکی از قهرمانان جهانی این ورزش است. قرار است بزودی در مسابقات اسکی آبی در استرالیا و زلند جدید و آمریکا شرکت کند. پسر کوچکم «آندره» خیلی گرفت که مثل من جراح تصمیم خواهد داد.

مرا دوست دارد. بزودی تصمیم خواهد گرفت که مثل من جراح بشود یا دامپزشک، و خیال میکنم که دامپزشک بشود چونکه حیوانات را خیلی دوست دارد.

— پروفیسور بارنارد، ممکن است بگوئید که تا حالا چند نفر حاضر شده‌اند که قلب بیمارشان را با يك قلب دیگر عوض کنید.

— اوه، بدرستی نمیدانم... هنوز نتوانسته‌ام هزاران نامه را که از چهار سوی جهان برایم فرستاده‌اند باز کنم و بخوانم. بیشتر این نامه‌ها و تلگرامها از زنان و مردانی است که میخواهند من قلبشان را عوض کنم. من فقط يك سکرتر دارم که در عین حال به کارهای همکارانم نیز میرسد، و او هنوز نتوانسته حتی يك دهم نامه‌های رسیده را باز کند و بخواند، در هر حال ما فعلاً نمیتوانیم قلبهای زیادی را تعویض کنیم، برای اینکه در بیمارستان «گروت» جای کافی برای بیمارمان نداریم.

— شما همیشه گفته‌اید که حتی در شست سالگی هم خودم را جوان خواهم دانست، چرا؟

— برای اینکه من از مصاحبت جوانان خوشم می‌آید. من همیشه با مردمی رفت و آمد میکنم که خنده بر لب داشته باشند. وانگهی زندگی را دوست دارم و آنطور که دلم میخواهد زندگی می‌کنم. من بفرم مردم اعتقادی ندارم. البته میدانم که وقتی آدم هزاران دوست دارد، لابد چند دشمن هم پیدا میکند. من کسی نیستم که با مصالاح خودم را بگیرم و افتاده بفروشم. ناراحت نمیشوم که گاهی هم چاچا برقصم و یا به يك بار پروم. دخترها هم آدمهایی هستند مثل همه آدمهای دیگر، و باید مثل يك آدم‌زندگی کنند. درباره من خیلی حرفها میزنند، مثلاً گفته‌اند که گویا برای چند ستاره اما هستند مردمانی که يك عمر پیاده راه میروند چونکه بول بلیط اتوبوس هم ندارند. اگر یکروز يك دوچرخه به‌چنین مردمانی بدهید، خود را در آسمان هفتم می‌بینند. من خوشبختم برای اینکه در جوانی مردی فقیر بودم...

دربسر کاب، چندی پیش يك اتومبیل کوچک و ارزاقیمت بین هدیه دادند، و من چون هیچوقت رولزرویس نداشتم، از همین اتومبیل کوچک خیلی خوشم آمدم...

شهرت، در زندگی من هیچ تغییری نداده است، جز اینکه تلفن خانهام بیشتر از سابق زنگ میزند!

— پروفیسور بارنارد، میتوانید فلسفه کلی زندگی خودتان را شرح بدهید؟

— بلی، فلسفه زندگی من جمله‌ای است از حضرت داود که گفت: «خداوند چوپان من است... او مرا تنها خواهد گذاشت...» عمری است که این جمله سرچشمه همه امیدهای من بوده است!

زنانه برخورددار است و این تمایز بار دیگر ثابت میکند که بقول حافظ: «بنده طلعت آن باش که «آنی» دارد!» مطبوعات نوشته‌اند — «کاتی» از لحاظ سواد و معلومات خیلی بیشتر از توییگی است و در دوران تحصیل همیشه شاگرد اول بوده است. تنها عیب «کاتی» اینست که خیلی از خودش راضی و متشکر است و خیال میکند دختر با کله‌ای است حتی در امور اقتصاد و بهمین جهت تا بحال پیشکار مالی برای خود استخدام نکرده و منشی و حسابدار و طرف عقد همه قراردادهای شخص خودش است. در این باره میگوید:

برخلاف توییگی من نمیتوانم کسی مثل «ژوستین» در کنار داشته باشم، زیرا دلم نمیتواند از پولی که در می‌آورم بکسی یاج یا سهم بدهم. خودم آنقدر عرضه دارم که کارگزار خودم باشم. (ای کس!)

وقتی خبرنگاران از کاتی پرسیدند: «کاتی، به سیاست هم توجه‌داری؟» جواب داد:

«من دختر عاقلی هستم. در مدرسه همیشه شاگرد اول بودم معذک در عزم روزنامه نخواهد نام. از بین سیاستمداران فعلی فقط به دوگنل توجه دارم. همیشه بخودم میگویم اگر او بمیرد، در فرانسه تحولات فراوانی صورت میگیرد، از جمله دختران محروم فرانسوی اجازه پیدا میکنند بدون ترس از پلیس مینی‌ژوپ بپوشند.»

آفرین باین کله!

جوانان خوشم می‌آید. من همیشه با مردمی رفت و آمد میکنم که خنده بر لب داشته باشند. وانگهی زندگی را دوست دارم و آنطور که دلم میخواهد زندگی می‌کنم. من بفرم مردم اعتقادی ندارم. البته میدانم که وقتی آدم هزاران دوست دارد، لابد چند دشمن هم پیدا میکند. من کسی نیستم که با مصالاح خودم را بگیرم و افتاده بفروشم. ناراحت نمیشوم که گاهی هم چاچا برقصم و یا به يك بار پروم. دخترها هم آدمهایی هستند مثل همه آدمهای دیگر، و باید مثل يك آدم‌زندگی کنند. درباره من خیلی حرفها میزنند، مثلاً گفته‌اند که گویا برای چند ستاره اما هستند مردمانی که يك عمر پیاده راه میروند چونکه بول بلیط اتوبوس هم ندارند. اگر یکروز يك دوچرخه به‌چنین مردمانی بدهید، خود را در آسمان هفتم می‌بینند. من خوشبختم برای اینکه در جوانی مردی فقیر بودم...

دربسر کاب، چندی پیش يك اتومبیل کوچک و ارزاقیمت بین هدیه دادند، و من چون هیچوقت رولزرویس نداشتم، از همین اتومبیل کوچک خیلی خوشم آمدم...

شهرت، در زندگی من هیچ تغییری نداده است، جز اینکه تلفن خانهام بیشتر از سابق زنگ میزند!

— پروفیسور بارنارد، میتوانید فلسفه کلی زندگی خودتان را شرح بدهید؟

— بلی، فلسفه زندگی من جمله‌ای است از حضرت داود که گفت: «خداوند چوپان من است... او مرا تنها خواهد گذاشت...» عمری است که این جمله سرچشمه همه امیدهای من بوده است!



آینده شما در سال ۱۳۴۷

متولدین فروردین

شما شخص بی احتیاط و بی پروایی هستید. بدون در نظر گرفتن خطرات بيشمار رانندگی ميکنيد. غالبا بطور ناگهانی يا بقول معروف بهكمك نگاه عاشق ميشويد. عدد ۶ و ۷ برای شما سعد است. سمنبه بهترین روز هفته برای شما است. مشهورترین متولدین فروردین عبارتند از: مارلون براندو - خروشيف - چارلی چاپلین - شرلی مکلین و سيمون سينووره.

نامزدها زندگی سعادت آمیزی را شروع ميکنند. درماه خرداد و تير آرامش دلپذیری در زندگيتان ايجاد ميشود. کارها سهلتر ميگردد. تير و مردادماه عروسی خواهديد. يك دوست يايکی از اقوامتان از شما كمك مالی خواهد خواست. در تابستان اوقات خوش و دلپذیری ميگذرانيد. اواخر ماه خرداد و آذر احتمالا به سفر خواهيد رفت. فعاليت شما در اين سال زياد خواهد بود. برای حفظ سلامت خود استراحت کافی هم بکنيد، احتمال دارد که دچار سردرد و دندان درد بشويد. به عيق مسائل توجه کنيد. در آبان ماه خوش شانس و بدشانی شما بستگی کامل به خودتان دارد. بهیچ وجه دست به ورق بازی نزنيد. در شهرورماه طوری رفتار نکنيد که حادثه شريك زندگی شما تحريك شود. در آذرماه پلهای ترقی را يك پيك طی خواهيد كرد. اجازه ندهيد كه ديگران در کارها و بخصوص زندگی خصوصی و عاشقانه شما دخالت كنند.

متولدین اردیبهشت

شما شخص آرام، قوی، مضمّن و بااراده ای هستيد. واقع بین هستيد و درعالم رویا زندگی نمیکنيد. شخص صبور و شجاعی هستيد. اگر زومتولد اردیبهشت ماه با عشق ازدواج كنسد وفادارترین و قابل تحسین ترین زن خالم خواهد بود. خانه داری او نمونه است، برای خوشبختی تریزانش از هیچ کاری روگردان نیست. می بیند که در شما صفات خوبی وجود دارد البته بشرطیکه خود غلبه از نورزید، آبی، رنگ مورد علاقه خاص متولدین اردیبهشت است شماره ۱ و ۹ برای شما سعد است، جمعه برای شما بهترین روز هفته است. مشهورترین افراد متولد اردیبهشت عبارتند از: ملکه الیزابت دوم، ملکه ژولیانای هلند، سالوادور دالی،

آنتونی کونین. درسال ۴۷ پیشرفت شما در کار قابل ملاحظه خواهد بود. بهتر است رژیم مناسبی بگیری چون احتمال دارد که چند كيلو چاق بشويد. در سالی که درپیش داریم غالبا دچار گلودرد ميشويد. در محیط خانواده شما آرامش و توافق برقرار خواهد بود. درصيفهفته یکی از ساليهاي بسیار خوب زندگی خود را ميگذرانيد. مجردها در ماه اردیبهشت يا اواخر فروردین ماه به فکر ازدواج ميافتند. مرد زندگی دخترهای متولد اردیبهشت غالبا متولد تير يا اسفند خواهد بود. درماه خرداد و تير وضع مالیتان بهبود ميیابد، بهترین ماه برای نامزدی ماه مرداد خواهد بود. مهرماه یکی از بهترین ماههای سال ۴۷ برای شما خواهد بود. درماه آبان و آذر هم بعضی مجردها ازدواج کرده زندگی سعادت آمیزی آغاز ميکنند. در این ماه زنهای شوهردار هم از زندگی خود بيشتر لذت ميبرند.

متولدین خرداد

متولدین خرداد بسیار عاقل و نکته سنج و پراززی هستند. ولی خیلی زود عصبانی ميشوند، زنی که در خردادماه متولد شده بسیار با استعداد، با ذوق، پرشور و نشاط و وفادار است (مردهای متولد این ماه دوست داشتنی ولی نارمّی هستند.) شما که متولد خرداد هستيد رنگ خاکستری و تفره ای را می پسنديد. شماره ۳ و ۴ برای شما سعد است. چهارشنبه برای شما روز شانس است. مشهورترین متولدین ماه خرداد عبارتند از: ژان پل سارتر - هنری فوندت - تیتو - جینا لولوپرچيچا. درسال ۴۷ تغيير مهمی در زندگی شما صورت نمیگيرد. در کارتان با مشکلی روبرو نميشويد. موقعیتهای شغلی شما کوچک خواهد بود. چند پیشنهاد مختلف را رد ميکنيد. احتمالا به سفر خوش و جالبی ميرويد. در ماه فروردین کمتر پنهان گیری کنيد و گر نه مرد زندگيتان آزرده خاطر ميشود. ماه اردیبهشت برای انتخاب شريك زندگی، انتخاب يك شغل يا يك فعالیت جالب مناسب است. در خرداد ماه هدیه جالبی دریافت ميکنيد. اجازه ندهيد که در این ماه شك و تردید و حسادت زندگيتان را تباه کند. در شهرورماه اوقات خوش در کنار متولدین شهرور ميگذرانيد. درمهرماه با احتیاط کامل مراقب سلامت خود باشيد. در این ماه بهیچ وجه ولخرجی نکنيد. كمك یکی از نزدیکان درمهرماه شما را به تحسین و امیدارد.

در آبان ماه دقت شما در کار اطرافیان را پرمیانگیزد. در آذرماه یکدواخی زندگی شما را ناراحت و آفسرده ميکند. در این سال با شخصای روشنفکر بيشتر معاشرت خواهيد کرد. تمرین عملیات ورزشی به بهبود سلامت شما كمك ميکند. کاری را که نتیجه روشن و قطعی ندارد بهیچ وجه شروع نکنيد.

متولدین تير

متولد تير گذشته از حس بودن بسیار عاقل، صبور و کمی خجالتی است. شما زود به ناراحتی ديگران پی ميريد. نمونه يك زن کامل هستيد. برای به گرسنی نشانیدن حرف خسود بافشاری ميکنيد. زياد به فکر خودتان نیستيد. هر نوع انتقادی شما را آزرده خاطر ميسازد. شما حرفهای ضد و تقیض زياد مي زنيد. رنگ مورد علاقه شما سفيد و تفره ای است. شماره های سه و هشت برای شما خوش بين است، بهترین روز هفته برای شما جمعه است. مشهورترین متولدین تير عبارتند از: ویتوریو ديسیکا - بول برنر - باربارا استانویك.

متولدین شهریور

شما موجود فداکار، آرام، عاقل و خوش شانس هستيد. هر کسی متواند به شما اعتماد کند و راز خود را با شما ميان گذارد. زنهای متولد این ماه به زور زیور و آرایش و لباس خیلی علاقه دارند. اغلب متولدین شهرور برای تحصیلات علمی آمادگی بسیار دارند. شما مالید همیشه مورد تحسین و ستایش قرار بگیری. صمیمی هستيد و از زیر بار مسؤولیت فرار نمیکنيد. شما ساعی، فعال و با استعداد هستيد. آرزوی چیزهایی را در سر ميپروانيد که بدست آوردنشان مشکل و گاه محال است. رنگ مورد علاقه شما خاکستری است. عدد چهارهشت برای شما شانس مياورد. بهترین روز هفته برای شما چهارشنبه است. مشهورترین متولدین این ماه عبارتند از: سوفی لورن - گرگاریو و شارل بویه. افعال کارهای مثبتی انجام میدهيد. زنهای متولد این ماه باید بيشتر برای حفظ سعادت زناشویی خود کوشش کنند، يگومکواهی جنسی ميتواند بوجود آورده اختلافات دیدی باشد. وضع مالی شما افعال بسیار

متولدین مرداد

شما که در مردادماه متولد شده ايد بيش از حد باشماقت هستيد. سريع عصبانی ميشويد و زود از کوره بدر ميرويد. با پشنگار هستيد و ماجراجو. به جشن و مهمانی و مافرت بسیار

علاقه منديد. رماتیك هستيد و در عشق فداکار و در عین حال حسود. کافی است نام چندتن از متولدین مرداد ماه را برایتان ذکر کنیم تا با روحیه خودتان بيشتر آشنا شويد: بیسمارك، ناپلئون، روبنس، برناردشاو، گارibaldi. اینها نامشان در تاریخ ثبت شده است ولی از میان متولدین مرداد که هنوز حیات دارند نام این چندتن مشهورتر از همه است: اینگرید برگمن، فیدل کاسترو - هانری فورد و آلفردهیچاک. رنگ مورد علاقه شما پرتقالی وطلایی است. شماره پنج و نه برای شما شانس مياورد. بهترین روز هفته برای شما يكشنبه است. اوائل سال با مشکلات کوچکی روبرو ميشويد که بتدریج برطرف ميشوند. بسیاری از متولدین مرداد افعال با عشق واقعی زندگی خود آشنا ميشوند. بيشتر مراقب سلامت خود باشيد. احتمالاً مكنت در ناحیه پست، قلب و اعصاب خود دچار دردهای جزئی بشويد. ممکن است به سفر دوری برويد. در فروردین ماه خونسردی خود را بيش از همیشه کنترل کنيد. در اردیبهشت ماه بسیاری از مشکلات بخودی خود برطرف ميشود. برای دخترها و زنهای شانس آفتان خود با عشق واقعی موجود است. در ماه تير به آرزوی خود ميرسيد و به سفر ميرويد. در این ماه پیشرفت شما از هر نظر زياد است. تابستان خوشی را ميگذرانيد. در آبان ماه بيشتر مراقب سلامت خود باشيد. در اواخر سال چند هدیه دریافت ميکنيد، و خبسر غیر منتظرای هم بشما ميرسد.

علاقه منديد. رماتیك هستيد و در عشق فداکار و در عین حال حسود. کافی است نام چندتن از متولدین مرداد ماه را برایتان ذکر کنیم تا با روحیه خودتان بيشتر آشنا شويد: بیسمارك، ناپلئون، روبنس، برناردشاو، گارibaldi. اینها نامشان در تاریخ ثبت شده است ولی از میان متولدین مرداد که هنوز حیات دارند نام این چندتن مشهورتر از همه است: اینگرید برگمن، فیدل کاسترو - هانری فورد و آلفردهیچاک. رنگ مورد علاقه شما پرتقالی وطلایی است. شماره پنج و نه برای شما شانس مياورد. بهترین روز هفته برای شما يكشنبه است. اوائل سال با مشکلات کوچکی روبرو ميشويد که بتدریج برطرف ميشوند. بسیاری از متولدین مرداد افعال با عشق واقعی زندگی خود آشنا ميشوند. بيشتر مراقب سلامت خود باشيد. احتمالاً مكنت در ناحیه پست، قلب و اعصاب خود دچار دردهای جزئی بشويد. ممکن است به سفر دوری برويد. در فروردین ماه خونسردی خود را بيش از همیشه کنترل کنيد. در اردیبهشت ماه بسیاری از مشکلات بخودی خود برطرف ميشود. برای دخترها و زنهای شانس آفتان خود با عشق واقعی موجود است. در ماه تير به آرزوی خود ميرسيد و به سفر ميرويد. در این ماه پیشرفت شما از هر نظر زياد است. تابستان خوشی را ميگذرانيد. در آبان ماه بيشتر مراقب سلامت خود باشيد. در اواخر سال چند هدیه دریافت ميکنيد، و خبسر غیر منتظرای هم بشما ميرسد.

متولدین مهر

شما ميدانيد چگونه زیبایی خود را زيباتر نشان دهيد، تواضع، تعادل و جذابیت از خصوصیات شما است. اجتماعي هستيد و بيوسته برای پیشرفت در اجتماع و بدست آوردن مقامهای بالاتر کوشش ميکنيد. حساس هستيد و در برابر زندگی مجلل ضعف داريد. در برابر خواستهای شما کمتر کسی ميتواند پاسخ منفي بدهد. اکثر زنان متولد مهر همسران بسیار خوب و قابل تحسینی هستند. زندگی يکنواخت برای شما غير قابل تحمل است. رنگ مورد علاقه شما آبی تيره است. عدد ۶ و ۹ برای شما خوش بين است. بهترین روز هفته برای شما جمعه است.

متولدین آذر

شما شخص اجتماعی، صمیمی، جاه طلب، شراتمند و انسان دوستي هستيد. وقتی ازدواج ميکنيد بوسیله کوشش بيشتری برای آيندگي کردن همسران به خانه و زندگی بخرجهيد. اطرافياتان بشما علاقه مندند و اعتماد ميکنند. روحیه شما شاد است. ماجراجویی ميکنيد، پراززی و فعال هستيد. رنگ مورد علاقه شما ارغوانی است. عدد ۹ برای شما خوش بين است. بهترین روز هفته برای شما پنجشنبه است. مشهورترین متولدین آذر عبارتند از: ماريا کالاس - ریچارد برتون - کرک دوگلاس و کارلوپوتی. سال مثبت و بسیار خوبی درپیش داريد. سال ۴۷ برای زنهای متولد آذر مناسبتر از مردان متولد این ماه است. در زندگيتان تغييرات جالبی پديد میآيد. دخترها با عشق آشنا ميشوند. در فروردین ماه ولخرجی ميکنيد. صراحت و رک گوئی شما را از چنگ شخص بدبختی خلاص ميشود. در اردیبهشت ماه برنامه کارتان بقدری سگين ميشود که وقت تفریح و استراحت پيدا ميکنيد. در خردادماه درآمدتان

متولدین آبان

شما دوست خوب و همسر خانه داری هستيد. ميگویند اکثر متولدین آبان خوش صدا هستند و در برابر مشکلات

قدرت مقاومت زيادی دارند. قدرت تفکر و تعقل شما قابل تحسین است، نگاه و بيهگه گفتار و رفتارشان ضد و نقیض است و از نظر ديگران شما صاحب شخصیت جيبی هستيد، رنگ مورد علاقه شما قرمز تيره است، عدد ۳ و ۵ برای شما سعد است، بهترین روز هفته برای شما سهشنبه است، مشهورترین متولدین آبان عبارتند از: اگر اسیر هوسهای دل خود نشويد در اجتماع موفقیتهاي بسیار بدست مياوريد.

سال ۴۷ برای شما سال سازنده و برتری خواهد بود. افعال بيشتر مراقب سلامت خود باشيد احتمال دارد دچار سردرد و گلودرد بشويد. در رژیم غذایی خود تجدیدنظر کنيد و کمتر مواد قندی بخوريد. عشاق خبر خوشی دریافت ميکنند. شاید در فروردین ماه به سفر کوتاهی برويد. در اردیبهشت ماه ميگرن با گلودرد متولدین آبان را رنج میده. به ارزش واقعی کار شما در اردیبهشت پی ميريد. در خرداد ماه مادرها باید بيشتر مراقب فرزندان جوان خود باشند. در مردادماه ممکن است به کار دریا برويد و خوش بگذرانيد. عدهای هم کار جدیدی شروع ميکنند. در شهرور ماه از اینکه استهای شما را درك نمیکنند ناراحت ميشويد. درمهر ماه احتمال زيادی بساری ازدواج دخترهای متولد آبان است. در آذرماه موقعیت بسیار خوشی برایتان پیش ميايد. سلیقه شما را تحسین ميکنند.

زياد ميشود و باشما شخص جالبی ملاقات ميکنيد. تيرماه برای دخترها ماه عروسی است و در نتیجه احساس سعادت ميکنند. مرد ایدم آلتان متولد فروردین بهمن يا مهر ماه خواهد بود. در آبان ماه با مرد جالبی ملاقات ميکنيد ولی نقشه ای برای ازدواج طرح نميشود.

متولدین دی

شما بهر از هر کسی بروجود و احساسات خودتان مسلط هستيد. حالت يك لحظه خجالتی هستيد لحظه ای ديگر باشماقت زياد با هر کسی روبرو ميشويد. شما زود قضاوت ميکنيد. شخصیت مستقل و آزادی داريد. مورد احترام اطرافيان و بخصوص افراد خانواده خود هستيد. گاهی اوقات بدون دليل خاص بدبين و غمگين ميشويد. رنگ مورد علاقه شما سبز تيره است. عدد ۳ و ۷ برای شما خوش شانس مياورد. بهترین روز هفته برای شما سهشنبه است. مشهورترین متولدین این ماه عبارتند از: ژاندرک - پاسور - کبلر - داليدا.

متولدین اسفند

شما بايد بسیار محتاط باشيد. از سه ماهه اول سال ببعاد روزهای خوشتری در پیش خواهيد داشت. يك ملاقات بسیار مهم درسال جاری باعث ميشود که تصمیم مهمی بگیری. در فروردین ماه ممکن است دخالت ناراحتیهاي معده يا روده بشويد. احتمالاً رماتیسم هم شما را رنج خواهد داد. در اردیبهشت ماه خطر از شما دور ميشود. بدون دليل عصبانی ميشويد. در خرداد ماه زنهای غمگين ميشوند چون تصور ميکنند که شوهرشان از خواستهای آنها سردنمياورد. در مردادماه از رفتن به سفر بشما هشتم ميشود. است. عده سه و هشت برای شما خوش بين است. بهترین روز هفته برای شما چهارشنبه است. مشهورترین متولدین آذر عبارتند از: ماريا کالاس - ریچارد برتون - کرک دوگلاس و کارلوپوتی. سال مثبت و بسیار خوبی درپیش داريد. سال ۴۷ برای زنهای متولد آذر مناسبتر از مردان متولد این ماه است. در زندگيتان تغييرات جالبی پديد میآيد. دخترها با عشق آشنا ميشوند. در فروردین ماه ولخرجی ميکنيد. صراحت و رک گوئی شما را از چنگ شخص بدبختی خلاص ميشود. در اردیبهشت ماه برنامه کارتان بقدری سگين ميشود که وقت تفریح و استراحت پيدا ميکنيد. در خردادماه درآمدتان

متولدین بهمن

شما يك موجود انقلابی هستيد. پستن قدیمی کمتر پايين ميشويد. آزادی طلب هستيد و شخصیت مستقلی داريد. حافظه شما بی نظير است. در زنج و درد خود را بروز نمیدهيد. جذاب و دوست داشتنی هستيد. به ماجراجویی فوق العاده علاقه منديد. برای عقل بيشتر از احساس قائل هستيد. رنگ مورد علاقه شما سبز و آبی است. عدد ۴ و ۸ برای شما شانس مياورد، بهترین روز هفته برای شما

چهارشنبه است. مشهورترین متولدین آذر عبارتند از: کيمونگ فدریکو فالبینی. سال ۴۷ برای شما سال کاراست. امسال از سلامت کامل برخوردار خواهيد بود. با شخصی که متولد مهر ماه است توافق کامل خواهيد داشت. در فروردین ماه احتمال دارد که به سفر کوتاهی برويد. عده ای از متولدین بهمن در اردیبهشت ماه محل اقامت خود را تغيير میدهند. در خردادماه روزهای خوشی در کنار متولد مهر ميگذرانيد. در تيرماه سفر مناسب و مفیدی برایتان پیش ميايد. در مرداد ماه ليجازی را کنار بگذاريد و به اطرافيان بيشتر محبت کنيد. والدین موقعیت مناسبی برای شما فراهم ميکنند. در شهرورماه تصمیم مهمی ميگيريد. ماجراجویی را برای مدت میديدی کنار بگذاريد. بهرماه مژدموقعیت درکار را بشما میده. نامزدها بيش از همیشه بیکديگر عشق ميورزند. در آبان ماه ولخرجی نکنيد. برای مسائل جزئی ناراحت نشويد. برای عده ديگری از متولدین بهمن در آذرماه امکان سفر هست در ضمن بردآمدتان هم افزوده ميشود.

متولدین اسفند

شما موجود مرددی هستيد. تصمیم گرفتن برای شما کار دشواری است. شما بيش از اندازه حساس هستيد، برای هيچ و بوج قصه ميخوريد و زجر ميکشيد. غالباً مفهوم گرفته هستيد. گاهی اوقات نسبت به همه چيز بی تفاوت ميشويد. در دوست داشتن و ابراز محبت زياده روی ميکنيد. کمی تنبل و عصبانی هستيد، اما بعنوان يك همسر، زن فداکاری بشما ميرويد، در مردادماه از رفتن به سفر بشما هشتم ميشود. است. عده سه و هشت برای شما خوش بين است. بهترین روز هفته برای شما چهارشنبه است. مشهورترین متولدین اسفند عبارتند از: اليزابت تیلور، جان اشتاین بك (نویسنده آمریکائی) و ميشل مورگان. درسال ۴۷ امکانات خوش و عالی برای شما فراهم ميشود. درهای شانس بروی شما باز ميگردد بشرطیکه بوقع از این موقعیتهای استفاده کنيد. اگر برترديد و دودلی غلبه کنيد مشکلی برایتان پیش نمیآيد. در فروردین ماه خوشی درخاونه شما حکمفرما است. در مرداد ماه با مردان زيادی آشنا ميشويد، اما پیشنهاد ازدواج در آنها بدون مطالعه نپذيريد. در شهرورماه اجازه ندهيد احساس بر عقلتان غلبه کند. ماه مهر ماه مهمانی و گردش است. در آبان ماه کمتر ولخرجی کنيد. در این ماه موقعیت شما در کارهای هنری حتم است. در آذرماه روزهای خوشی در کنار متولدین تير و اردیبهشت ماه ميگذرانيد.

محصولات ناسیونال برای زندگی بهتر



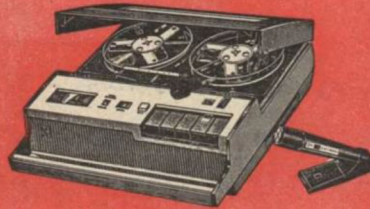
باطری های تاپ ناسیونال دو برابر بیشتر عمر میکنند.



رادیو گرام جدید ناسیونال مدل S.G. 859 نه ترانزیستور، چهار دوره برق و باطری دارای سوزن سر آمیک.



گرام جعبه فلزی برق و باطری آلوماتیک با سوزن سر آمیک که هرگز خراب نمیشود.



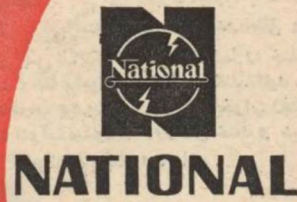
ضبط صوت ترانزیستوری ناسیونال با برق و باطری در مدل های مختلف.



رادیو ترانزیستوری ناسیونال چهار موج کامل و قوی با جلد چرمی، با برق هم کار میکند.



تلویزیون ناسیونال سه بلندگو با صفحه روشن و بدون ارتعاش.



۷۶۲۳۳۳
۷۵۷۷۹۶

نماینده انحصاری شرکت تجارتي کومرد تلفن

نمایشگاه ناسیونال خیابان شیران سه راه نجفیه - سن نمایشگاه و سرویس ناسیونال ۷۶۵۶۶۴ - ۷۶۵۶۶۳
نماینده ناسیونال در استان آذربایجان شرقی و غربی. آستانی تبریز خیابان پهلوی تلفن ۲۵۷۰ - ۲۶۰۱ - آبادان مقابل شهرانی نمایشگاه ناسیونال. احمدآباد رادیو توانا خیابان يك. خرمشهر فروشگاه شهریار خیابان فردوسی - فروش در کلیه فروشگاههای معتبر تهران و شهرستانها. از شهرستانها نماینده فعال و معتبر میپذیریم.



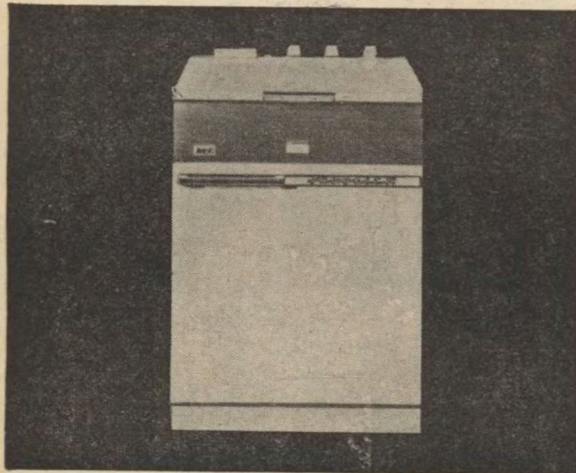
گیسوان قشنگ و آراسته شخصیت
و بر زندگی شما میافزاید
گیسوان قشنگ و آراسته با تافت



تافت بکار ببرید همواره مورد تحسین واقع میشوید
تافت آرایش گیسوان شما را ثابت نگه میدارد
و چشمه باره زیبایی آن خیره میکند.
تافت را همه خانم ها و همه دختر خانم ها از
لوازم ضروری میزن آرایش خود میدانند.
تافت تور نامرئی موی سر

Schwarzkopf  

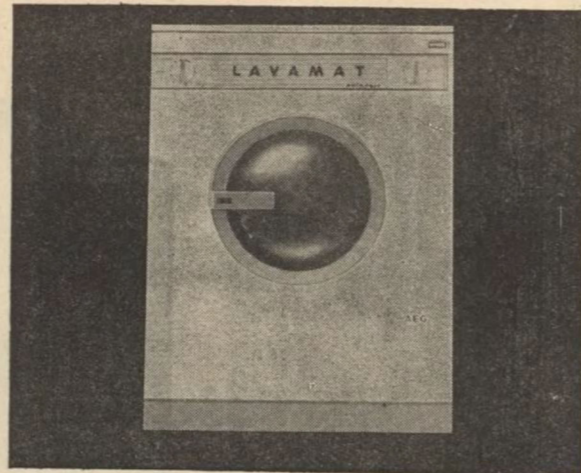
زندگی راحت تر با وسایل شگفت انگیز و جدید آگ برای خانه داری



ماشین ظرفشویی

آگ «ناودیت - ار»

به سیستم کامل «جت» بهتر و سریعتر از هر دستی میشوید و پنج بار کمر میدهد. دارای دستگاه تصفیه آب داخلی است تا اینکه ظروف با جلائی خاص، والته خشک شده، بدست شما برسد. فقط دارای دو کلید است و تمام اتوماتیک کار می کند. دیگرها وظروف پخت و پز را با برنامه‌های جداگانه‌ای میشوید. برای هر دو ماشین همواره سرویس فنی آگ در خانه شما در دسترس شماست.



ماشین رختشویی

آگ لاوامات پرنسس

یک ماشین رختشویی کاملا اتوماتیک بمفهوم واقعی آست. نه فقط پوشاک شما را کاملاً میشوید، بلکه از آنها همچنین مراقبت مینماید. دارای برنامه‌های مختلف برای انواع منسوجات است و همه‌ی این کارها بطور خودکار فقط با دو کلید تنظیم و انجام می‌گردد. کارکردن با آن آسان و با صرفه است و سالیان دراز بدون دردسر در خدمت شما خواهد بود.

AEG

آگ ایران، خیابان شاهرخ چهارراه کالج - تلفن: ۶۰۳۱۴/۱۷

آگ



قایق هیدروسیکی



رولر اکتیو

وسایلی مطمئن برای کم کردن وزن
و زیبائی کامل



تمام طبقه زنانه ماشین رولر اکتیو

دکتر علاء الدین خلیفه
متخصص جراحی پلاستیک و سر و گردن
خیابان سعیدی روبروی سینما ادولون اول کوچه دیس

دکتر اسمعیل فوضکی
متخصص چشم و عینک زدن، عینک، عینک، عینک
پژوهی: صبح و عصر
تلفن: ۱۵۲۴۷ منزل: ۶۱۲۲۱۶
شماره: صبح‌های بازی ششای شماره ۳۹

با سابقه - معروف - مطمئن
آموزشگاه ماشین نویسی ربانی شاه آباد
مقابل سینما حافظ تلفن ۳۷۱۳۵

آموزشگاه آرایش آریان
جهت دوره جدید هنر جو میپذیرد
لشکر - خیابان غفاری تلفن ۹۵۲۲۲۰

AKTIV

آدرس جدید: خیابان پهلوی چهارراه امیرکرم ساختمان کاشانی طبقه اول شرکت ایران اکتیو تلفن ۴۸۰۸۱

DYNAMIC WIDE COOLING FANS



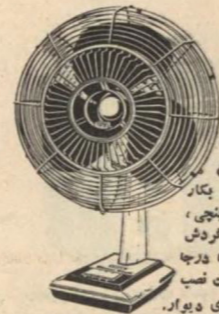
باد بزرگ نه‌ای داینا
واید سانیو
ناراحتی شما را در گرمای تابستان بر طرف میکند



بمحض اینکه باد بزن مدل ای اف ۸ و ای زد EF-8YZ سانیو را باز کنید، گرمای و عرق ریزی شما متوقف میشود. موتور قوی آن پره‌های بزرگ ۱۶ اینچی را به حرکت در می‌آورد و جریان قوی از باد خنک کننده و راحتی بخش بوجود می‌آورد. چنانچه جریان باد تند مورد علاقه شما نباشد، میتوانید از سه سرعت آن یکی را انتخاب کنید.

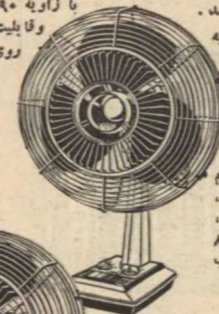
این باد بزن میتواند با سه زاویه ۴۵ و ۶۵ و ۹۰ درجه بگردش درآید و با دریک جهت بایستد. یعنی هر چقدر اطاق شما بزرگ باشد این باد بزن همه زوایای آنرا خنک کند.

پس از اینکه سراسر روز شما را خنک و سر حال نگاه داشت، شما را بر راحتی خواب میکند. کلید ساعت دار را بزنید، پرخواب بروید و پس از اینکه پخواب رفتید، باد بزن خود بخود متوقف میشود. روزهای خنک و شبهای لذت بخش با باد بزرگ نه‌ای داینا واید سانیو.



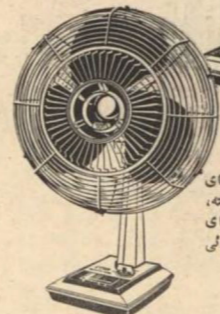
مدل ای اف ۸ و ای اس EF-8YS

قوی و با گردش سریع موتور هنگام شروع بکار، دارای پره‌های ۸ اینچی، سه سرعت، با امکان گردش با زاویه ۹۰ درجه و قابلیت نصب روی دیوار.



مدل ای اف ۸ و ای زد EF-8YZ

با توده‌های گرم و پائین‌های زیبا و قابلیت‌های دوی پایه با هر دو سراسر سونی همانند می‌باشد. درجه گردش زاویه در جلو قرار دارد.



مدل ای اف ۸ و ای دی EF-8YD

قوی با گردش سریع موتور هنگام شروع بکار، دارای سوئیچ یک‌ساعت، با امکان گردش با زاویه‌های ۴۵، ۶۵ یا ۹۰ درجه، پره‌های ۸ اینچی، سه سرعت، با قابلیت نصب روی دیوار.

مدل ای اف ۸ و ای اچ EF-8YH

با امکان گردش در زاویه‌های ۴۵، ۶۵ و ۹۰ درجه، سه سرعت، دارای توده‌های زیبای گرمی برای ایمنی. کلیدهای کنترل سرعت پدال نوبلی

زندگی بهتر با محصولات
SANYO
SANYO ELECTRIC CO., LTD. OSAKA, JAPAN

سانئو الکتریک کوبا لی مییتا، اوزا کازا این

ماشین لباسشویی

PHILCO

فیلکو



ما ادعا میکنیم که هیچ ماشین لباسشویی
دیگری پای
ماشین لباسشویی فیلکو
نمیرسد.

فیلکو تمام اتوماتیک با در بزرگ قفل دار، ظرفیت ۵ کیلو
با جای مخصوص برای پودر رختشویی و صافی مخصوص
هر نوع پارچه را میشوید، آب میکشد، گرم میدهد و آماده
اطو میکند.
۷۳ درصد بانوان آمریکائی از لباسشویی فیلکو استفاده میکنند.
فیلکو با قساط طولانی و سرویس و لوازم یدکی مجانی.

فروش در کلیه فروشگاه های معتبر

پخش: شرکت سیراکو - شماره ۴۸۲ خیابان فردوسی - تهران

در ایام نوروز سالن پذیرائی خانه خود را با بَه بَه خوشبو کنید.
بَه بَه خوشبو کننده هوا با عطر طبیعی گلها

لکه



آزمایش های علمی ثابت کرده است که چرک و لکه های گوناگون
در درجات مختلف حرارت زایل میشود، مثلاً: لکه مربا و بستنی در
حرارت ۳۲ درجه، لکه تخم مرغ، شیر و کره در ۴۳ درجه، لکه
نفت، شکلات، قهوه، کاکائو در ۵۲ درجه، لکه مشروبات الکلی،
میوه، ماتیک، جوهر در حرارت ۶۴ درجه پاک میشود.
زانوسی با دستگاه اختصاصی ترموگراوال هر نوع لکه را در
درجه حرارت مناسب از بین میبرد.

زانوسی با قساط طولانی و سرویس و لوازم یدکی مجانی

زانوسی

ZANUSSI

از صبح اول فروردین در سینماهای
رکس - میامی - آسیا - همای - سیلوانا - تیسفون
ری - ناتالی - المپیا - پرسپولیس - ستاره -
پانوراما

و برنامه افتتاحیه سینمای بزرگ و مجلل

اروپا (خیابان شاه آباد)

استودیو جی اچ شادیم بیکند

جادو زین سرفرند

رنگه ۱۰ ایستگاه کالر



شما که مدت‌هاست بریزش شدید موها دچار شده‌اید و برای درمان بهر عملی دست زده و نتیجه نگرفته‌اید

از همین امروز شامپو و تونیک طبی استیل بیان

را مصرف کنید و ببینید که ریزش

شدید موهای شما چطور بطرز معجز آسایی درمان میشود

بدو عکس زیر خوب توجه کنید



بعد از مصرف مدتی از شامپو و تونیک طبی استیل بیان



قبل از مصرف استیل بیان

(استیل بیان تنها شامپوی موجود در جهان با PH اسیدی)

برای راهنمایی و درمان تحت نظر متخصص داگرا . تلفن های ۳۲۰۶۷ - ۳۱۹۴۰ در اختیار شماست

چین و چروک صورت در خانم‌ها و دختران

در هر سنی که بوجود بیاید صورت را

پیر و شکسته نشان میدهد

و شما برای مبارزه قطعی و درمان صد درصد پیری فقط از

کرم داگرا DAGRA استفاده نمائید

کرم داگرا
۱- مخصوص شب
۲- مخصوص روز



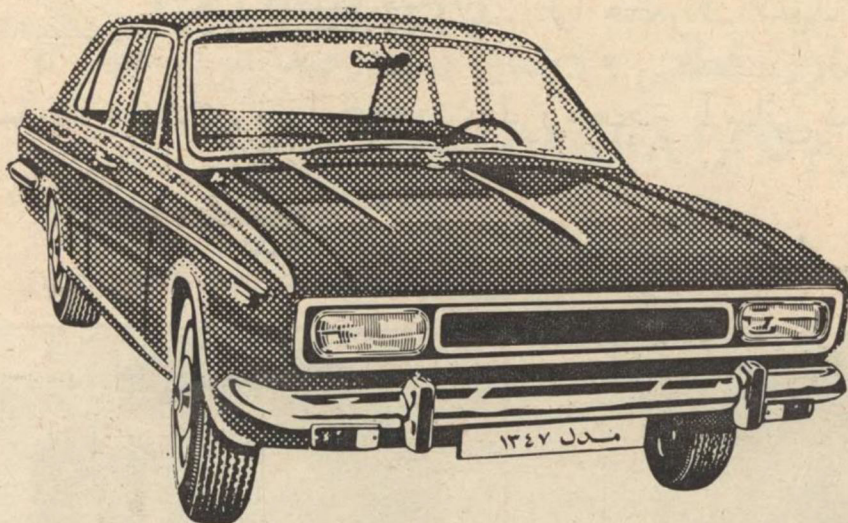
برای راهنمایی در زمینه پوست و مو تحت نظر متخصص داگرا - تلفن های ۳۲۰۶۷ - ۳۱۹۴۰

در اختیار شماست

شکست
۱۹۶۸

۱۳۴۷

پیروزی



فرهناست که تمدن سربلند ما نظم طبیعت را شناخته و مبداء سال ایرانی مبداء گردش و حرکت در منظومه شمسی است. ایران سال را با طبیعت آغاز میکند و طبیعت با بهار نو میشود.

وقتی نوروز ۱۳۴۷ با رقص شکوفه‌ها فرا میرسد، سال ۱۹۶۸ که در شبهای یخ زده زمستان شروع شده کهنه و فرسوده شده است.

پیکان یک محصول ایرانی است و به تمدن ایران، تاریخ ایران و دانش کهن ایران بستگی دارد. بهمین دلیل پیکان، سال خود را با طبیعت آغاز میکند.

پیکان ۴۷ وقتی به بازار می‌آید که از عمر اتومبیل‌های ۶۸ سه‌ماه سپری شده است. دردنیای تکنیک، دردنیای پر تلاش صنعت سه‌ماه مدت کمی نیست و آنها که پیکان ۴۷ می‌خرند، سه ماه از اتومبیل مدل ۶۸ در سراسر جهان پیش خواهند بود. پیکان ۴۷ سه‌ماه نوتر، جوانتر و به تکنیک جدیدتر دیکتر است. نوروز امسال پیروزی سال ۱۳۴۷ و شکست سال ۱۹۶۸ است.

کارخانجات ایران ناسیونال

پیکان

ثمره نبوغ مهندسين و دسترنج کارگران ایرانی